کار

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۶ فروردین ۱۳۷۶ - ۲۲ مارس ۱۹۹۷ - دورهٔ سوم - شماره ۱۵۴

KAR. No. 154 Wedensday 22 Mars. 1997

با وجود برخی عقب‌نشینی‌های دولت

نفتگران همچنان خواسته‌های خود را پی می‌گیرند

● حق داشتن تشکل مستقل کارگری، بستن قراردادهای دسته‌جمعی و آزادی فوری کارگران زندانی از جمله مطالبات اساسی کارگران نفت هستند



تجمع کارگران در مقابل وزارت نفت

علیرضا محجوب، دبیر کل خانه کارگر، در مصاحبه با یک نشریه سوئدی تایید کرد که دولت در جریان تظاهرات گسترده کارگران نفت، گروهی از کارگران را بازداشت کرده است. به گفته وی ۲۰ نفر از کارگران هنوز در بازداشت به سر می‌برند. محجوب در مصاحبه با نشریه «داگنز آربد» گفت کارگران بازداشتی محاکمه خواهند شد. محجوب گفت کارگران دستگیر شده ممکن است علاوه بر شش ماه زندان، به ضربات شلاق نیز محکوم شوند و از کار اخراج گردند. محجوب در توصیف اعتصاب کارگران گفت:

روز حادثه ۲۰۰۰ کارگر در بیرون ساختمان وزارت نفت در تهران اجتماع کرده و ما که آن جا بودیم تلاش کردیم حرکتشان را متوقف کنیم و هم چنین می‌کوشیدیم نیروهای امنیتی را آرام کنیم، اما از آن جا که این حرکت غیرقانونی بود، نتوانستیم جلو دخالت پلیس را بگیریم.

آن چه محجوب در این مصاحبه فاش نساخت، وحشی‌گری نیروهای انتظامی در برابر کارگران اعتراضی بود. بنا به گزارش‌های منابع مختلف، پاسداران با قساوت و بی‌رحمی به کارگران حمله کردند و نزدیک به ۳۰۰ نفر را در همان محل تظاهرات دستگیر کردند و بسیاری از آن‌ها را مورد شکنجه‌های وحشیانه قرار دادند. دو نفر از کارگران بازداشت شده به

ادامه در صفحه ۲

رفسنجانی مشاور ارشد خامنه‌ای شد

●خامنه‌ای رفسنجانی را به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب کرد

●اکثریت مجمع تشخیص مصلحت با جامعه روحانیت مبارزاست

روز ۲۷ اسفند ماه، خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در یک اقدام کم‌سابقه به تغییر و تکمیل اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام پرداخت. خامنه‌ای ۱۳ نفر بر اعضای سابق مجمع افزود و هاشمی رفسنجانی را که چهار ماه بیشتر به پایان دوران ریاست جمهوری ۸ ساله وی نمانده است، در راس آن قرار داد. خامنه‌ای در حکم انتصاب رفسنجانی و اعضای جدید، مجمع تشخیص مصلحت نظام را یکی از «مبارک‌ترین نهادهای قانونی جمهوری اسلامی» خواند و در مورد وظایف آن نوشت: این «مجمع در تشخیص مصلحت در موارد تعارض میان مصوبه مجلس و نظر شورای نگهبان» و «تعیین سیاستهای کلی نظام و نیز حل معضلات عمده‌ی کشور و رسیدگی به امور مهمی که رهبری به آن ارجاع می‌کند، نقش مشاور رهبر را ایفا می‌کند.»

در مجمع تشخیص مصلحت نظام که با گزینش افراد جدید شمار اعضای آن به ۳۲ نفر رسید، علاوه بر روسای مجلس، قوه قضاییه و رئیس جمهور، شش تن از فقهای شورای نگهبان، یکی از وزرا و مهدوی کنی، امینی نجف‌آبادی، واعظ طبسی، جنتی، امامی کاشانی، حسن حبیبی، میرحسین موسوی، علی اکبر ولایتی، محمد ری‌شهری، شیخ حسن صانعی، حسن روحانی، موسوی خوئینی‌ها، عسگراولادی، دری نجف‌آبادی، علی لاریجانی، مصطفی میرسلیم، توسلی محلاتی، عبداله نوری، مرتضی نبوی، فیروزآبادی، غلامرضا آقازاده، بیژن نامدار زنگنه، محمد هاشمی و محسن نوربخش عضویت دارند.

خامنه‌ای در گزینش ترکیب جدید اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام تلاش کرده است سخنگویان و به بیان دیگر نمایندگان جناح‌های مختلف فکری و سیاسی و رهبران دستجات و گروههای «داخل نظام» را گردهم‌آورد و نگذارد در جنگ اندیشه و قدرت مصلحت نظام را نادیده بگیرند و کار همدیگر را «یکسره» سازند.

برخی از ناظران سیاسی احیای فعالیت مجمع تشخیص مصلحت نظام را با آینده سیاسی هاشمی رفسنجانی مربوط می‌دانند. رفسنجانی دو ماه پیش در مصاحبه مطبوعاتی گفته بود در مورد مشاغل و مناصب آینده خود پس از پایان دوران ریاست جمهوری، گفتگوهایی با خامنه‌ای انجام داده است. و در مصاحبه بعدی افزود: من به عنوان کمک و دستیار رهبری به فعالیت سیاسی ادامه خواهم داد. برخی دیگر از مفسران، با توجه به‌ترکیب تازه مجمع، آن را شورای رهبری وسیع می‌دانند و چنین استدلال می‌کنند که اگرچه ولایت فقیه در شکل مانده اما در محتوا، قدرت آن دستخوش تحول شده است. بحث شورای رهبری از مدتها پیش در درون نظام مطرح است و در آخرین جلسه مجلس خبرگان که دو ماه پیش برگزار شد و رفسنجانی به

ادامه در صفحه ۳

دکتر پیمان کاندیدای ریاست جمهوری شد

دکتر حبیب‌الله پیمان کاندیداتوری خود را برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی که در خردادماه برگزار می‌شود اعلام کرد. پیش از او، از میان افراد بیرون از حکومت، ابراهیم یزدی و عزت‌الله سحابی داوطلب شرکت در انتخابات ریاست جمهوری شده بودند.

دکتر پیمان اطلاعیه‌ای به همین مناسبت منتشر کرد که در بخشی از آن آمده است:

«مهم‌ترین وظیفه رئیس جمهوری آینده، سدکردن هرگونه حرکت انحصارطلبانه در چارچوب ضوابط دمکراسی و از مسیر انتخابات آزاد و مبارزات مسالمت‌آمیز است. این امر هرچند فوق‌العاده دشوار است، اما ناممکن نیست. برای کسب موفقیت در این امر مهم که شرط ضروری غلبه بر سایر معضلات اساسی است، باید با ایجاد اعتماد میان دولت و ملت، موانع مشارکت حقیقی و مبتکرانه مردم در کلیه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از میان برداشته شود».

عزت‌الله سحابی نیز با صدور اطلاعیه و انجام مصاحبه مطبوعاتی رئوس برنامه خود را بشرح زیر اعلام کرد:

«مبارزه با انحصارطلبی و ایجاد وفاق ملی، تأمین آزادی و امنیت همگانی، اصالت دادن به تخصص علمی و تعهد ملی در امور اجرایی، توسعه متوازن اقتصادی و تلاش برای خروج از انزوای سیاسی یا تشنج‌زدایی در روابط خارجی در چارچوب منافع ملی».

سحابی در مصاحبه مطبوعاتی مزبور گفته است: «من بطور مستقل کاندیدا شده‌ام و نامزد نهضت آزادی آقای دکتر یزدی دبیرکل نهضت می‌باشد».

افزایش دستمزد خواست مبرم کارگران

گردهمایی بی‌سابقه کارگران در برابر ساختمان وزارت نفت، قدرت بسیج‌گر خواست افزایش دستمزد را به عنوان شعار مبرم کارگران در شرایط کنونی، نشان داد. گزارش‌های رسیده از محافل نزدیک به حکومت حاکی است تجمع حدود دو هزار کارگر از تأسیسات مختلف صنایع نفت ایران در روز و ساعت و محل معین، در درون رژیم به عنوان سند ورشکستگی دستگاه اطلاعاتی عریض و طویل جمهوری اسلامی قلمداد گشته است. علیرغم سابقه ناآرامی شش‌ماهه در صنایع نفت و حساسیت حکومت نسبت به آن، و علیرغم آنکه رژیم از طریق نهاد «وفادار»ی مانند خانه کارگر، از مدت‌ها پیش در جریان خواست‌ها و روحیات شکل‌گرفته در میان کارگران نفت آگاه بود، این بار اقدام مستقل کارگران، دستگاه‌های اطلاعاتی و انتظامی رژیم را در برابر عمل انجام‌شده قرار داد. آنها نه تنها نتوانستند با دستگیری‌ها و تهدیدهای قبلی، مانع از گردهمایی کارگران در قلب شهر تهران گردند، بلکه میزان بی‌اطلاعی‌شان از نارضایتی و اراده مبارزاتی کارگران، به حدی بود که تا چند ساعت پس از شکل‌گیری تجمع خیابان تخت جمشید، در سردرگمی بودند. کارگران حدی از اقدام و هماهنگی مستقل را به نمایش گذاشتند که گردانندگان رژیم را انگشت به دهان گذاشت. حرکت مستقل کارگران، به اطلاع همه مردم رسید و جهان در جریان خواست‌های کارگران ایران قرار گرفت. این موقعیت بی‌سابقه، مدیون شهامت و عزم راسخ کارگران نفت برای دستیابی به خواست‌های خود است.

آنچه کارگران نفت را بر آن داشته است که دست به حرکتی تا این حد مستقل و شجاعانه بزنند، فقر و محرومیت غیرقابل تحملی است که سیاست‌های اقتصادی خانمان‌برانداز حکومت جمهوری اسلامی به مردم ایران و به ویژه مزدبگیران تحمیل کرده است. از آنجا که دولت، بزرگترین کارفرما در ایران است، مهم‌ترین و در عین حال ابتدایی‌ترین خواست کارگران، یعنی افزایش دستمزد، حکم تقابل مستقیم با دولتی را می‌یابد که معمولاً رویارویی با آن به معنای پذیرا شدن زندان وگلوله و تخته شلاق و چوبه دار است. کارگران، با آگاهی از قساوت رژیم در برخورد با مخالفان، به میدان آمدند، و این خود نمایانگر حد مشقاتی است که وضعیت اقتصادی کنونی، کارگران را با آن مواجه کرده است.

اگر نرخ متوسط تورم در ۱۸ سال اخیر را سالانه ۳۰ درصد بگیریم (که قطعاً بیشتر بوده است)، مخارج زندگی در این مدت بیش از ۱۰۰ برابر شده است. درآمد کارگران در این فاصله، در بهترین حالت به ۳۰ برابر افزایش یافته است. این بدان معنی است سیاست‌های جمهوری اسلامی از هنگام روی کار آمدنش تاکنون، سطح زندگی کارگران ایرانی و خانواده‌هایشان را به کمتر از یک‌سوم کاهش داده است.

ادامه در صفحه ۲

شب چهارشنبه‌سوری تهران یکپارچه روشنایی و نور بود

● مأموران انتظامی تعدادی از جوانان را دستگیر کردند

علیرغم فضای رعب و وحشتی که پاسداران در آستانه نوروز برای جلوگیری از برگزاری مراسم چهارشنبه‌سوری ایجاد کرده بودند، میلیونها نفر از مردم کشورمان در تهران و شهرستانها، مراسم باستانی چهارشنبه‌سوری را با برافروختن آتش در خانه‌ها، پشت‌بام‌ها، خیابان‌ها و میدان‌ها با شور و هیجان زیاد برگزار کردند.

دستگاههای تبلیغاتی جمهوری اسلامی و ارگانهای انتظامی از چند هفته پیش از رسیدن چهارشنبه‌سوری با انتشار اخبار حوادث ناشی از انفجار وسائل آتش‌بازی، دستگیری‌ها و تهدید مردم، تلاش کردند با چهره‌ای دلسوزانه تا آنجا که می‌توانند مراسم چهارشنبه‌سوری را از رونق بیاندازند و به تعقیب و دستگیری‌های خود در شب چهارشنبه سوری مشروعیت

ادامه در صفحه ۹

انتخابات و کاندیداهای حکومتی

دو ماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، تبلیغات کاندیداها و جناح‌های حکومت اسلامی برای کسب آراء بیشتر فزونی یافته است. این تبلیغات به شکل اعلام حمایت انجمن‌ها و نهادهای مختلف از یکی از کاندیداها و سخنرانی‌های کاندیداها در مجامع مختلف انجام می‌یابد.

انجمن‌های مختلف اسلامی وابسته به گرایش «خط امام» و نیز «کارگزاران» از محمد خاتمی اعلام حمایت کرده‌اند. این اعلام حمایت‌ها صفحات مختلف نشریات وابسته به این جناح‌ها از جمله سلام و همشهری را دربرگرفته است. خاتمی طی بیانیه‌ای رئوس برنامه‌های خود را اعلام کرد که برخی از آنها به شرح زیر است:

«دیانت و معنویت، عدالت‌گستری و تبعیض‌زدایی، فضیلت و مجاهدت، حرمت انسان و حقوق و آزادی‌های قانونی، وحدت اسلامی وفاق ملی،...»

خاتمی تبلیغات خود را بر پایه پذیرش ولایت فقیه و دفاع از آزادی‌ها در چارچوب نظام قرار داده است.

چهره‌های مختلف «کارگزاران» از جمله عطاءاله مهاجرانی، کرباسچی شهردار تهران و محسن نوربخش در سخنرانیهای متعدد خود علت حمایت این گروهبندی از ریاست جمهوری خاتمی توضیح دادند.

روزنامه رسالت، ارگان مدافعین فقه سنتی و بازار که از ناطق نوری پشتیبانی می‌کند، در مقاله‌ای تحت عنوان «خط تجزیه» کارگزاران را مورد حمله قرارداده و نوشته است: «کارگزاران نشان داده‌اند، بیشترین استعداد را دارند که خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهند.» و نوشته است: «ائتلاف کارگزاران و مجمع

ادامه در صفحه ۲

بیست نفر ایرانی و عراقی در دریای مدیترانه غرق شدند

بنا به گزارش یکی از روزنامه‌های یونانی بیست نفر از کردهای شمال ایران و عراق که در روز ۱۵ مارس از آنتالیای ترکیه با قایق از طریق دریای مدیترانه عازم یونان بودند، در دریا غرق شدند. سرنشینان قایق ۲۳ تن بودند که سه نفر از آنها بعد از ساعت‌ها تلاش توانستند خود را به جزیره‌ای در یونان برسانند. بگفته این سه تن، حادثه بعد از ده دقیقه حرکت از سواحل ترکیه اتفاق افتاد و گویا پلیس ترکیه به سوی سرنشینان قایق تیراندازی نموده است. از بین غرق‌شدگان ۳ نفر ایرانی بودند (۲ زن و یک دختر ۳ ساله).

در این شماره

مجمع تشخیص مصلحت نظام: مرکز جدید قدرت؟

بالاخره مشکل آینده هاشمی رفسنجانی حل شد و معلوم گردید که رئیس جمهور بازنشسته، از چهار ماه دیگر در کدام مقام به «خدمتگزاری» ادامه خواهد داد. آخوندهای حاکم، این بار راهی یافتند که بدون تغییر قانون اساسی، معضل پرسنلی خود را حل کنند. در حالی که در سال ۱۳۶۸، برای تقسیم «عادلانه» قدرت بین دو وارث اصلی خمینی، یعنی خامنه‌ای و رفسنجانی، قانون اساسی را تغییر دادند و مقام نخست‌وزیر را حذف کردند تا همه قدرت اجرایی در دست رفسنجانی باشد. این بار هم از حدود یک سال پیش، طرفداران رفسنجانی زمزمه‌هایی را آغاز نمودند که باید قانون اساسی را باز هم تغییر داد تا نامبرده، بتواند بیش از دو بار رئیس جمهور شود. اما خامنه‌ای به این زمزمه‌ها پایان داد و تصریح کرد دور دوم ریاست جمهوری رفسنجانی، دور آخر او خواهد بود. اکنون خامنه‌ای در قانون اساسی تغییریافته ۱۳۶۸، جای مناسبی برای شریک خود پیدا کرده و او را به ریاست «مجمع تشخیص مصلحت» گمارده است. این مجمع نیز یکی دیگر از مصداق‌های تغییر قانون اساسی به دلخواه و در هر شرایطی است که مقتضیات سیاسی روز ایجاب کند. وقتی درگیری بین مجلس و شورای نگهبان، یک سلسله تصمیمات قانونگذاری را جمهوری اسلامی بلوکه کرد، خمینی با بی‌اعتنایی به قانون اساسی خود جمهوری اسلامی، نهادی بالاتر از مجلس و شورای نگهبان ساخت تا کشمکش‌ها و کلنجارها بر سر لوایح بلاتکلیف، در این مجمع ادامه یابد. رهبر نظام قانون اساسی خودساخته را به ریشخند گرفت و این نخستین بار نبود که چنین می‌کرد. در قانون اساسی اولیه جمهوری اسلامی، همه جا سخن از مجلس شورای «ملی» بود. اما با رانده شدن نیروهای با گرایش ملی-اسلامی از حکومت، نفرت خمینی از واژه «ملی» چنان شدت یافت که دیگر مجلس شورای ملی را مجلس شورای اسلامی خواند و به تبع او، تا هنگام تغییر قانون اساسی و گنجاندن نام جدید مجلس در آن، علیرغم متن اولیه قانون، همه حکومتیان سخن از مجلس شورای اسلامی می‌راندند. هرکس، ارزش چیزی را که خودش ساخته است، بهتر از همه می‌داند. خمینی و اعوان و انصارش با رفتاری که با قانون اساسی خودشان داشتند و دارند، نشان دادند که برای سند مصوب رأی ادعایی ده‌ها میلیونی، ارزشی بیش از یک ورق‌پاره قائل نیستند.

با اینکه این بار ظاهراً مجمع تشخیص مصلحت، بدون تغییر قانون اساسی جایگاه جدید خود را یافته است، اما در حقیقت بار دیگر قانون اساسی نقض می‌شود: در حالی که تاکنون، این مجمع صرفاً یک مرجع داوری در اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان بود، اکنون به تصریح حکم خامنه‌ای، «سیاست‌گذاری کلی نظام» و «سیاست‌گذاری کلان کشور» در زمره وظایف آن قرار می‌گیرد. سئوال اینجاست که مگر تا به حال، کسی صاحب این اختیارات نبود که اکنون این مسئولیت‌ها به مجمع جدید واگذار می‌شود؟ پاسخ، روشن است: گردانندگان جمهوری اسلامی، بنا به مقتضیات سیاسی روز و هرگونه که آرایش جدید جناح‌ها (و حتی آینده شغلی اشخاص) ایجاب کند، معیارهای قانونی خود را عوض می‌کنند. این، پُست‌های قانونی است که منطبق بر هیکل و هیبت نیروها و عناصر اصلی حکومتی ایجاد می‌شود، نه اینکه منطبق بر الزامات یک پُست قانونی، فردی را از میان خود برای احراز آن برگزینند. در جمهوری اسلامی، نه از حکومت مردم خبری است و نه از حکومت قانون. دولت و کشورداری، یک غنیمت جنگی است که آخوندهای حاکم آن را به نسبت زور خود تکه‌پاره می‌کنند و هر یک سهمی از آن می‌برند.

از این قاعده کلی که بگذریم، این پرسش در ذهن شکل می‌گیرد که مجمع تشخیص مصلحت نظام، یک مرکز واقعی قدرت خواهد بود یا اینکه خامنه‌ای صرفاً یک کلوب بازنشستگان سیاسی ایجاد کرده است تا سقوط رفسنجانی از مسند ریاست جمهوری، به شکستن دست و پای این شریک دیرینش نیانجامد. در بهترین حالت برای رفسنجانی، مجمع جدید واقعاً حکم شورای رهبری را خواهد یافت و بخشی از اختیارات خامنه‌ای را در دست خود متمرکز خواهد کرد، با این تفاوت که خامنه‌ای هر زمان که خواست می‌تواند حکم هفته گذشته خود را لغو کند و اختیاراتش را پس بگیرد، همان گونه که خمینی با فرماندهی کل قوای مسلح چنین کرد. اما تا وقتی چنین نشده است، حکم اخیر خامنه‌ای بدین معناست که او در تعیین سیاست‌های کلی، با مجمع تشخیص مصلحت مشورت خواهد کرد. خامنه‌ای گفته است که مجمع مزبور باید از نقش واکنشی صرف فراتر رود و با تشکیل یک دبیرخانه و گرفتن ابتکار عمل در تعیین موضوعات مورد بررسی، در سیاست‌گذاری فعال شود. آینده نشان خواهد داد که این روند تا چه حد تحقق خواهد یافت. در سال‌های اخیر، چندان خبری از مجمع تشخیص مصلحت نبود. به نظر می‌رسید در آرایش جدید نیروها پس از مرگ خمینی، نیاز چندانی به این مجمع نیست، چرا که اختلاف اکثریت «خط امامی» مجلس و کابینه با فقهای محافظه‌کار شورای نگهبان، نخست با کنار گذاشتن موسوی و ائتلاف رفسنجانی و رسالتی‌ها در دوره اول ریاست جمهوری او و سپس با اکثریت گرفتن رسالتی‌ها در مجلس، بلاموضوع شد. در سال‌های اخیر کمتر موردی پیش آمده است که مصوبات مجلس، در شورای نگهبان لغو شود، بلکه این ترکیب نمایندگان مجلس است که قبل از انتخابات توسط شورای نگهبان تعیین می‌گردد.

حال باید منتظر ماند و دید مجمع تشخیص مصلحت، بلافاصله نقش فعالی بر عهده خواهد گرفت یا نه. ایفای نقش فعال توسط این مجمع، بدین معناست که از این پس، رفسنجانی بیشتر به عنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت عمل خواهد کرد تا به عنوان رئیس جمهوری که مدت زیادی به اتمام دوره مسئولیتش نمانده است (همان گونه که در اواخر عمر خمینی، از رفسنجانی در جایی که به عنوان یکی از صاحبان اصلی قدرت عمل می‌کرد، بیشتر به عنوان «نماینده رهبر در شورای عالی دفاع» نام می‌بردند تا رئیس مجلس). اما اگر چنین نشود، یعنی مجمع تشخیص مصلحت، نقش فعال در تصمیم‌گیری‌ها به عهده نگیرد، معلوم است که طرح دوباره این مجمع، تنها مفری برای «پارک کردن» رفسنجانی در دوره پس از ریاست جمهوری او بوده است.

در هر حالت، حکم جدید خامنه‌ای نشان داد که جناح‌های حکومتی از این پس نیز خواهند کوشید اختلافاتشان، «مصلحت نظام» را به خطر نیافکند و وجه اشتراکشان که همانا حفظ قدرت و مقابله با مردم و نیروهای دمکراتیک است، تحت‌الشعاع قرار نگیرد.

انتخابات و کاندیداهای حکومتی

ادامه از صفحه اول

به خاطر آن است که تصور می‌شود این دو گروه با هم تعارض و تضاد مبنایی دارند».

علاوه بر ری‌شهری، وزیر سابق اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی (ساواما) که به عنوان کاندیدا برای جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی در انتخابات شرکت کرده است، طبرزدی، رجائی خراسانی و زواره‌ای نیز نامزدی خود را برای شرکت در انتخابات اعلام کرده‌اند.

با وجود برخی عقب‌نشینی‌های دولت

نفتگران همچنان خواسته‌های خود را...

ادامه از صفحه اول

نام‌های هاشم کاملی ۵۲ ساله و غلام برزگر ۲۸ ساله، بر اثر شکنجه و شدت ضربات وارده از سوی ماموران رژیم، جان خود را از دست دادند.

در تظاهرات اسفند ماه کارگران نفت که در برابر ساختمان شرکت نفت برگزار شد، بنا به برخی از گزارش‌ها نزدیک به ۵۰۰۰ کارگر شرکت داشتند. علاوه بر کارگران نفت تهران نمایندگان کارگران پالایشگاه‌های آبادان، تبریز، اصفهان و اراک نیز در این تظاهرات شرکت داشتند و همین واقعیت بود که این تظاهرات را به تجلی اراده واحد کارگران نفت ایران بدل کرد و رژیم اسلامی را وحشت زده به واکنش خشونت آمیز و سرکوبگرانه کشاند.

حکومت برای جلوگیری از ادامه اعتراضات کارگران و گسترش آن‌ها، به عقب‌نشینی‌هایی دست زده است. مطابق گزارش کمیته دفاع و پشتیبانی از مبارزات نفتگران ایران، دولت پذیرفته است حق ایاب و ذهاب‌کارگران به میزان ۲۵ در صد و حق‌اضافه کاری کارگاهی به میزان ۱۰ درصد افزایش یابد. ۵۵۰ تومان به جیره خواربار اضافه شده و مبلغ سی هزار تومان بابت طرح طبقه بندی مشاغل به حساب کارگران ریخته شده است. دولت هم چنین وعده داده است ۱۰۰ تا ۱۵۰ تومان به دستمزد روزانه کارگران اضافه کند.

کارگران این عقب نشینی‌ها را که بر اثر مبارزات دلیرانه آنان به دست آمده، به مثابه جزیی از حقوق پایمال شده خود می‌دانند، اما نمایندگان آنان تاکید کرده‌اند که مطالبات اساسی آنان هم چنان باقی است. ایجاد تشکل مستقل کارگری و بستن قرار دادهای دسته جمعی، از جمله اساسی‌ترین خواست‌های کارگران نفت هستند. پس از تظاهرات اسفند ماه گذشته، آزادی بی قید و شرط کارگران بازداشت شده نیز بر این خواسته‌ها افزوده شده است.

نامه سندیکای ث ـ رُ ـ ت به هاشمی رفسنجانی

فدراسیون ملی صنایع شیمیایی فرانسه (ث ـ رُ ـ ت) به نمایندگی از جانب مزدبگیران خشم خود را در باره تجاوز دولت شما به حقوق بشر و مزدبگیران نفت که جهت مطالبات خود در حال اعتصاب‌اند، ابراز داشته و شدیداً بدان اعتراض می‌کند. شما باید به اختناق پایان دهید و مزدبگیران زندانی را آزاد کنید. دولت شما بایستی مقاوله‌نامه‌ها و قراردادهای امضا شده در سال ۱۹۷۶ را بمورد اجرا گذاشته و با اجرای مقاوله نام‌های سازمان بین‌المللی کار که کشور شما آنرا امضا کرده است، با نمایندگان مزدبگیران مذاکره نماید. دولت شما می‌بایستی مقاوله نامه‌های سازمان بین‌المللی کار را در باره آزادیهای سندیکایی و احترام به حق اعتصاب را مورد تصویب قرار دهد. در این‌خصوص شما قدرت آن را دارید و نیز وظیفه شما می‌باشد.

ما به مسئولین کشور فرانسه در این زمینه هشدار می‌دهیم و از آنان تقاضا میکنیم که در باره مداخله نمایند. ما به مزدبگیران صنایع ما، بویژه در صنایع بزرگ پتروشیمی اطلاع می‌دهیم که آنان از رهبران کمپانیهای نفتی ـ که در عمل از این حقوق حمایت می‌کنند ـ بخواهند که این حقوق در همه کشورها احترام گذاشته شود.

با احترامات فائقه ژرژ اروو
دبیرکل فدراسیون صنایع شیمیایی ۱۴ مارس ۱۹۹۷

افزایش دستمزد، خواست مبرم کارگران

ادامه از صفحه اول

قدرت خرید خانوارهای کارگری برای تهیه خوراک، مسکن، پوشاک، بهداشت، درمان و آموزش، امروز ثلث حد آن در بدو انقلاب است. و فراموش نکنیم که در همان زمان نیز کارگران و خانواده‌هایشان، از امکان تهیه بسیاری از کالاها و خدمات محروم بودند و امید به داشتن زندگی بهتر، از انگیزه‌های اصلی آنان برای شرکت در مبارزه علیه رژیم شاه بود. اکنون، یک خانوار کارگری تنها قادر به تهیه یک سوم از مایحتاجی است که در سال ۱۳۵۷ می‌توانست هزینه آن را پرداخت کند. بسنده کردن به قوت لایموت کوپنی و سوبسیدی و محروم ماندن از تغذیه سالم، زندگی در فضایی هر چه تنگ‌تر و بیم دائم از افزایش اجاره‌بها و حکم تخلیه، فرستادن فرزندان به‌کار به جای مدرسه، محروم بودن از هر گونه امکان تفننی و بالاخره مُردن از یک بیماری ساده به علت بی‌بضاعتی، سرنوشت محتومی است که این روند، برای کارگران و خانواده‌هایشان رقم زده است.

کارگران با علم به آنکه گشودن زبان به اعتراض، در جمهوری اسلامی به منزله اعلان جنگ به ماشین سرکوب جهنمی این رژیم است، راه مبارزه را در پیش می‌گیرند.

مبارزه کارگران ایرانی برای کاستن از ابعاد محرومیتشان، مبارزه‌ای در خدمت پیکار برای دمکراسی در ایران است. هیچ نظامی بدون وجود تشکل‌های مستقل طبقه کارگران، بدون برخورداری کارگران از حقوقی مانند حق اعتصاب، قراردادهای جمعی و انطباق یافتن دستمزدها با نرخ تورم، واقعاً دمکراتیک نیست. سرمایه، بدون تشکل مستقل کارگران و بدون بهره‌مندی آنان از سلاح اعتصاب، به خواست‌های برحق کارگران تن نمی‌دهد. و اگر خواست‌های برحق اقشار مردم و از جمله کارگران تحقق نیابد، هیچ نظامی از سوی آنان به عنوان نظامی متکی بر اراده خودشان به رسمیت شناخته نخواهد شد.

وضعیت فلاکت‌بار کارگران از زبان دبیرکل خانه کارگر

علیرضا محجوب:

- ارقام نشان می‌دهد که کارگران کشور به چه میزان غیرقابل قبول از حداقل متوسط زندگی فاصله گرفته‌اند
- قانون کار موجود، قانون کار حداقل‌هاست
- حقوق کارگران ما در مقایسه با کارگران سایر کشورها ناچیز است

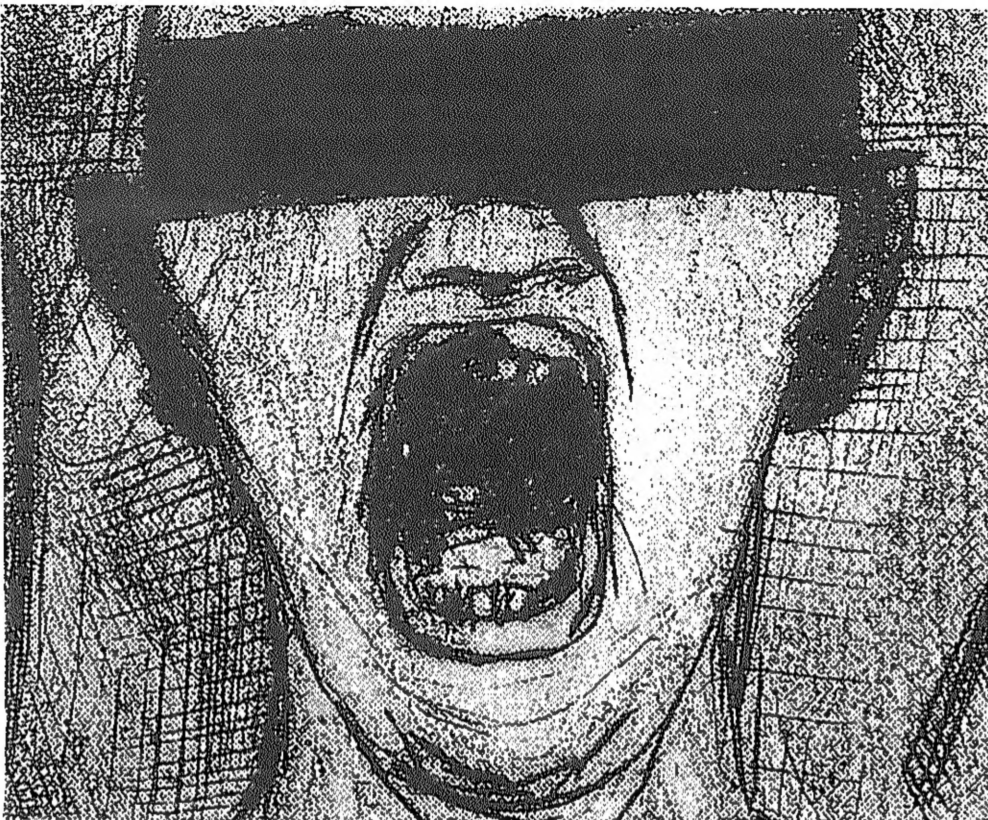
روزنامه اخبار با علیرضا محجوب دبیرکل خانه کارگر در مورد مسائل کارگری مصاحبه کرده است. در این مصاحبه او به برخی جنبه‌های زندگی فلاکت‌بار کارگران اعتراف نموده است.

محجوب در این مصاحبه می‌گوید: «نتایج تحقیق به عمل آمده از یک جامعه آماری ۲۰۰ هزار نفری کارگران کشور که توسط وزارت کار و امور اجتماعی انجام شده، نشان می‌دهد که حقوق مبنای ۸۲ درصد از کارگران کشور (بدون اضافه کاری، پاداش و سایر دریافت‌ها) زیر ۳۵ هزار تومان در ماه است و تنها ۸ درصد از کارگران حقوق مبنای بیش از ۵۰ هزار تومان در ماه دارند».

بگفته وی: «حدود ۴۰ درصد از کارگران حقوق مبنای ماهیانه زیر ۲۸ هزار تومان دریافت می‌کنند و این در حالی است که حتی با بدترین محاسبه‌ها نیز هزینه معیشت خانوار کارگری کمتر از ۵۰ هزار تومان در ماه نیست و در عین حال متوسط هزینه ماهیانه یک خانوار شهری از سوی وزارت کار در سال ۷۴ یکصد و ۱۷ هزار تومان برآورد شده است. در پیش‌بینی سازمان امور اداری و استخدامی نیز رقم مشابهی اعلام شده است».

محجوب می‌گوید: «این ارقام نشان می‌دهد که کارگران کشور به چه میزان غیرقابل قبول از حداقل متوسط زندگی فاصله گرفته‌اند و روزبه‌روز این فاصله در حال افزایش است و بنا بر این ترمیم دستمزدها یک اقدام فوری و ضروری بشمار می‌آید».

محجوب در مصاحبه با روزنامه اخبار در مقایسه حقوق کارگران ایران با سایر کشورها می‌گوید: «حقوق کارگران ما در مقایسه با کارگران سایر کشورها بسیار ناچیز است». بگفته وی: «در حالی که بسیاری از واحدهای تولیدی کشور با ارز ۳۰۰ تومان مواداولیه مورد نیازشان را تامین می‌کنند، متوسط دریافتی کارگران در کشور حدود یکصد دلار است اما در کشورهای اروپایی و حتی کشورهای آسیای جنوب شرقی مزد یک ساعت کارگر ساده بالای ۵ دلار پرداخت می‌شود این مزد یک ساعت کارگر ساده در این کشورها از میانگین مزد روزانه کارگران ما نیز بیشتر است. در واقع قیمت تمام شده کارگر در کشور ما بـه‌شدت پائین است. در



واقع‌کارفرمایان در ایران، مزد آنچنانی نمی‌پردازند که بخواهند چیزی از آن کم کنند یا رفاه قابل توجهی تامین نمی‌کنند که می‌خواهند از میزان آن‌بکاهند».

وی می‌گوید: قانون کار موجود، قانون کار حداقل‌هاست و به طور قطع باید در یک فرصت مناسب به نفع کارگران تقویت شود. بگفته محجوب: «در حال حاضر در تمام دنیا، کارگران از طریق اعتصاب با کارفرمایان خود حرف می‌زنند در حالی که در کشور ما کارفرمایان حتی تحمل یک ساعت اعتصاب کارگران را هم‌ندارند».

او ادامه می‌دهد: «قانون منع اخراج کارگران توسط کارفرمایان که بسیاری از کارفرمایان نسبت به آن معترض هستند در سال ۱۹۴۹ در قوانین کار دنیا مطرح شد در حالی که در کشور ما این قانون در سال ۱۹۹۰ یعنی حدود ۴۰ سال بعد به تصویب‌رسید، آیا گذشت این فاصله چهل ساله برای کشور ما کافی نبوده است و یا شاید کارفرمایان می‌خواهند فاصله چهارصد ساله میان تصویب این قانون در کشور ما برقرار باشد و یا مایل هستند دوباره روابط ارباب و رعیتی بر روابط کاری حاکم شود».

جلسه مناظره

برای بررسی زمینه، دلائل و روند روابط فیمابین و سرنوشت سیاست «دیالوگ انتقادی»، بنیاد «هاینریش بل» جلسه مناظره‌ای بین ابوالحسن بنی‌صدر، روپرشت پولنز عضو حزب سوسیال مسیحی، فرایموت دووه عضو حزب سوسیال دمکرات و آمکه دیترت ـ شویر عضو حزب سبزها در تاریخ دوشنبه ۱۴ آوریل ـ ساعت ۱۹/۳۰ در شهر بن برگزار خواهد شد.

مکان: Heussallee 18 - 24

رفسنجانی مشاور ارشد خامنه‌ای شد

ادامه از صفحه اول

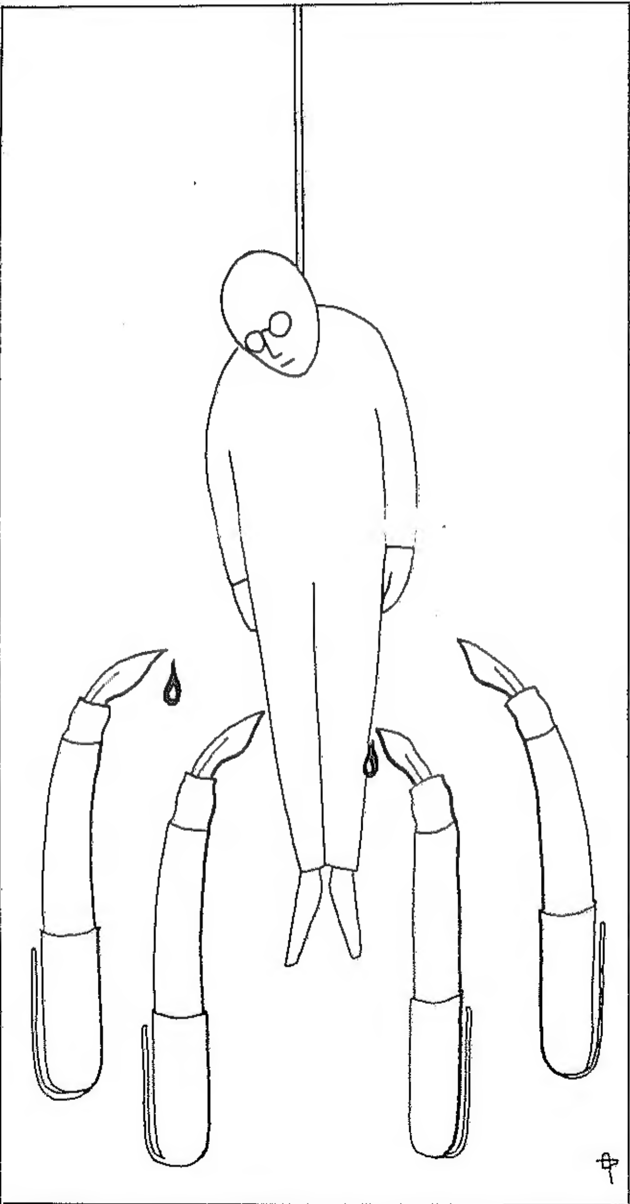
عنوان نایب رئیس آن انتخاب گردید، مورد بررسی قرار گرفت.

خبرگزاری فرانسه در ارتباط با انتصاب رفسنجانی به ریاست مجمع گفت: این انتصاب به رفسنجانی امکان می‌دهد که مقام خود را به عنوان فرد دوم مملکت حفظ کند. مفسر این خبرگزاری تاکید کرد که رفسنجانی با در دست گرفتن ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام عملا به سمت مشاور ارشد رهبری منصوب شده است.

بخش فارسی رادیو «بی. بی. سی» در تفسیر خود از محدودیت‌هایی که رفسنجانی با آن روبروست سخن گفت و اظهار کرد اگرچه رفسنجانی به پست پرقدرتی دست یافته است ولی کارآیی او محدود خواهد بود.زیرا در این مجمع روحانیون محافظه کار سنتی (رسالتی‌ها) از اکثریت برخوردارند و تعداد دیگری از اعضای مجمع به جناح تندرو (مجمع روحانیون مبارز و حزب‌الله) تعلق دارند.

مجمع تشخیص مصلحت نظام اگرچه در قانون اساسی نخست جمهوری اسلامی پیش‌بینی نشده بود اما از ده سال پیش وجود دارد. این مجمع را خمینی در بهمن ماه سال ۶۶، برای فرونشاندن اختلافات بین شورای نگهبان با مجلس و دولت که میرحسین موسوی ریاست آن را برعهده داشت، برپاکرد. در آن زمان رسالتی‌های امروز که جناح مخالف را به عدم «التزام عملی و قلبی» به ولی فقیه (خامنه‌ای) متهم می‌کنند، مخالف «حکم حکومتی» بودند و مصوبات مجلس را در شورای نگهبان وتو می‌کردند. یزدی، مهدوی کنی، امامی کاشانی و سایر رسالتی‌ها قبول نداشتند که دولت اسلامی بخشی از حکومت اسلامی است و حکومت اسلامی به رهبری‌خمینی جزیی از «ولایت مطلقه نبی‌اکرم». بحران، رژیم را چنان درمانده ساخته بود که رفسنجانی در حضور نمایندگان مجلس و اعضای شورای نگهبان که در جماران گردهم‌آمده بودند، خطاب به خمینی گفت: ما نیاز به دخالت و کمک صریح جنابعالی داریم. غیر از شخص جنابعالی هیچ‌کس زیر این آسمان وجود ندارد که بتواند مسائل را حل کند... امروز اگر جنابعالی به داد این ملت نرسید و مشکلات قانون‌گذاری را حل نفرمایید، ما نمی‌دانیم که در آینده چه‌کسی پیدا خواهد شد که بتواند این مهم را انجام دهد. خمینی که بیش از مباشران خود از ناتوانی رژیم در برابر الزامات اداره کشور باخبر بود، چاره را در آن دید که ناسازگاری دین و دولت و نزاع گروه‌های مختلف حکومت را زیر سقف مجمع تشخیص مصلحت نظام سامان دهد. خمینی در حکم خود تاکید کرد اگر مجلس و شورای نگهبان قانونا و شرعا نتوانستند به توافق برسند، تصمین را به مجمع بسپارند تا با در نظرداشت مصلحت نظام اقدام کند. به مرور زمان مجمع به نهاد قانون‌گذاری وبرنامه‌ریزی فرارویید و مثل سایر ارگان‌های رژیم به کانون تازه رویارویی جناح‌ها تبدیل شد.

اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام برای یک دوره پنج ساله انتخاب شده‌اند. ناطق نوری و یا خاتمی هر کدام رئیس جمهور شود، عضو مجمع خواهد بود و تابع تصمیمات آن.



وزارت اطلاعات و انتخابات ریاست جمهوری

در جمهوری اسلامی دخالت ارگان‌های دولتی در انتخابات امر جدیدی نیست. مدتی پیش از برگزاری هر انتخابات کشمکش بین جناحهای حکومتی بر سر کسب کنترل و نفوذ بیشتر در ارگان‌های مربوطه بویژه وزارت کشور و صدا و سیما حدت می‌یافت. اما وزارت اطلاعات از این امر مستثنی بود. نقش وزارت اطلاعات سرکوب همه مخالفان و فراهم کردن جو آرام برای برگزاری انتخابات بود.

دور اخیر انتخابات ریاست جمهوری همراه است با دخالت آشکار وزارت اطلاعات در حمایت از ناطق نوری به گونه‌ای که با وجود هراسی که از این ارگان و مسئولین آن در میان حکومتیان و نزدیکان به حکومت وجود دارد، اعتراض به عملکرد وزارت اطلاعات در این زمینه به برخی روزنامه‌ها نیز کشیده شده است.

روزنامه عصرما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در مقاله‌ای به تاریخ ۱۶ اسفند پیرامون اظهارات فلاحیان وزیر اطلاعات در حمایت از ناطق نوری نوشته است:«اخیرا در خبرها آمده بود که وزیر محترم اطلاعات در سفر به استان‌های مازندران و یزد، در جمع عده‌ای از روحانیون آن دو استان، به نحوی حمایت خود را از کاندیدای جناحی خاص برای انتخابات ریاست جمهوری آینده اعلام داشته است ... اقشار وسیعی از مردم که طرفدار سایر نامزدها غیر از کسی که وزیر محترم اطلاعات از وی حمایت کرده است، هستند دیگر این وزارتخانه حساس را بیطرف محسوب نخواهند کرد».

۸۶ نفر در اثر سقوط هواپیمای نظامی در مشهد کشته شدند

روز پنج‌شنبه ۲۴ اسفند هواپیمایی که با ۸۶ سرنشین از شهر دزفول عازم مشهد بود در اطراف نیشابور سقوط کرد و همه سرنشینان آن کشته شدند.

سرنشینان این هواپیمای نظامی از نوع هرکولس سی - ۱۳۰ مقامات بلندپایه سپاه پاسداران، نیروی زمینی، نیروی هوایی و اعضای خانواده آنها بودند. بر اساس گزارش خبرگزاری فرانسه ۸ تن از کشته‌شدگان از افراد سپاه، ۴۷ نفر از افسران و درجه‌داران نیروی زمینی و هوایی، ۲۲ نفر از افراد واحد تدارکاتی و تکنیسین، ۸ خلبان و خدمه هواپیما و بقیه اعضای خانواده‌های افسران بودند.

طبق گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، نیروی هوایی بلافاصله پس از آگاهی از حادثه، ستاد ویژه‌ای را برای یافتن محل سقوط هواپیما سی - ۱۳۰ ارتش و بررسی علل آن تشکیل داد و به قصد تجسس گروه‌هایی را به ارتفاعات بینالود اعزام کرد. بر اساس گزارش گروه تجسس این هواپیما روز پنج‌شنبه ساعت ۶ بعد از ظهر در «رود باز دهکده گردونه» در دامنه ارتفاعات بینالود سقوط کرده است، محل دقیق سقوط هواپیما در ۱۸ کیلومتری غرب منطقه «جاغرق» مشهد است.

بنا به گزارش گروه تجسس، خلبان هواپیما، قبل از قطع ارتباط رادیویی خود با برج مراقبت فرودگاه مشهد، نقص فنی هواپیما را اطلاع داده بود، گروه تحقیق از کار افتادن یکی از موتورهای هواپیما را علت سقوط آن وکشته شدن ۸۶نفر ذکر کرده است.

جمهوری اسلامی فهرست اسامی کشته شدگان را اعلام نکرده است.

بررسی نتایج انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس

نتایج انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس بازتاب‌های مختلفی در بین نیروهای وابسته به نظام اسلامی پیدا کرده است. جناح‌های مختلف حکومتی این انتخابات را سنجشی برای انتخابات ریاست جمهوری تلقی کرده و آن را در مطبوعات وابسته به خود بررسی قرارداده‌اند. از جمله نشریه عصر ما که مواضع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را بازتاب می‌دهد در مقاله‌ای در این مورد نوشته است:

از ۱۳ نماینده منتخب در مرحله اول، ۷ نماینده مورد حمایت گروه‌های ائتلاف خط امام، جمعی از کارگزاران سازندگی، جمعیت دفاع از ارزش‌ها و خانه کارگر، ۳ نماینده مورد حمایت تشکل‌های اسلامی همسو (جناح راست) و ۳ نماینده منفرد بوده‌اند.

از ۱۸ نامزدی که به مرحله دوم انتخابات راه یافته‌اند ۸ نماینده مورد حمایت گروه‌های ائتلاف خط امام، جمعی از کارگزاران سازندگی و جمعیت دفاع از ارزش‌ها ۴ نماینده مورد حمایت تشکل‌های اسلامی همسو و ۶ نماینده منفرد هستند.

عصر ما نتیجه گرفته است که گرایش سیاسی غالب در حوزه‌های انتخابیه در مخالفت با گرایش سیاسی جناح غالب است.

نشریه عصر ما ضمن تشریح موارد رد صلاحیت‌ها و ابطال برخی حوزه‌ها به نمونه اصفهان اشاره کرده است که هیات نظارت پس از خودداری داوطلب به پاسخ‌گویی به برخی سوالات درباره شکیات نماز، تنها پس از اعتراض عمومی، نسبت به رد صلاحیت وی حاضر به عقب‌نشینی شد. نشریه عصر ما در پایان نوشته است:

«تجربه اصفهان ثابت کرد که اگر گروه‌های اجتماعی و سیاسی بتوانند با تجمع قوای خود و البته در چارچوب قوانین، حقوق خویش را مطالبه کنند، به خوبی قادر به مقابله با تنگ‌نظری‌ها و برخوردهای انحصارطلبانه یک جناح خواهند بود.»

نامه‌های فارسی

در همبستگی با فرج سرکوهی

روز شنبه پانزدهم مارس به دعوت کانون نویسندگان سوئد، انجمن قلم سوئد، اتحادیه‌ی روزنامه‌نگاران سوئد، اتحادیه‌ی ناشران سوئد و سازمان عفو بین‌الملل، مراسم باشکوهی تحت عنوان «نامه‌های فارسی» و در همبستگی با فرج سرکوهی در «دراما تئاتر» شهر استکهلم با حضور دویست و پنجاه نفر برگزار گردید. شرکت‌کنندگان عمدتاً سوئدی بودند.

مجری برنامه که کارل یوران اکروالد نویسنده‌ی سوئدی بود، ابتدا درمورد شعر و ادبیات فارسی صحبت کرد. او گفت «شاید از خودمان بپرسیم ما را چه به ادبیات فارسی؟» بعد توضیح داد که سوئد بخشی از اروپاست و ادبیات اروپائی در قرون گذشته مدیون شاعرانی هم‌چون حافظ، عمر خیام، مولوی، سعدی، فردوسی و باباطاهر بوده است. در همین رابطه به گوته اشاره کرد که با چه شوقی دیوان حافظ را به آلمانی ترجمه کرده است و بعداً از کسانی چون توماس مان، جیمزجویس، ساموئل بکت و در کشور سوئد از گونار اکلوف و گولبرگ اسم برد که آثار شاعران ایرانی را ترجمه کرده‌اند و یا اینکه از آنها تأثیر پذیرفته‌اند.

در ادامه‌ی برنامه چند هنرپیشه‌ی سوئدی شعرهائی از حافظ و خیام را قرائت کردند که با استقبال حاضران مواجه شد.

سپس آرنه روت سردبیر بخش فرهنگی پرتیراژترین و معتبرترین روزنامه‌ی صبح سوئد، داگنز نی‌هتر از فرج سرکوهی صحبت کرد. او در سخنرانیش سرکوهی را با واسلاو هاول مقایسه کرد، اینکه هردو در زیر سیطره‌ی نظام‌های توتالیتر برای آزادی بیان و در دفاع از مطبوعات مستقل مبارزه کرده‌اند. در رابطه با اینکه چرا رژیم ایران فرج سرکوهی را انتخاب کرده است. آرنه روت به بخشی از نامه‌ی تکان‌دهنده‌ی سرکوهی اشاره کرد که گفته بود او را می‌خواهند قربانی دادگاه برلین کنند. او را گرفته‌اند تا از دادگاه برلین باج‌خواهی کنند. وی کمی هم درباره‌ی دادگاه میکونوس صحبت کرد.

بعد از آرنه روت نوبت به علی سرکوهی برادر فرج که ساکن سوئد است، رسید. علی نامه‌ئی راکه خطاب به برادر اسیرش نوشته بود، خواند. او از خاطرات دوران کودکیش با فرج نوشته بود، از دورانی که فرج در زندان‌های مختلف شاه بود و از فشارها و بازداشت‌های مکرر او در دوران جمهوری اسلامی حرف زد. او نامه‌اش را با جمله‌ی «برادر، نمی‌دانم در سوگ تو بنشینم یا در سوگ زمانه» هم آغاز کرد و هم به پایان برد.

بعد از آن صدای غمگینانه‌ی هوشنگ گلشیری از تهران بود که از بلندگوهای سالن پخش شد. او برای «نامه‌های فارسی» تلفنی پیام فرستاده بود. ترجمه‌ی پیام او را آرنه‌روت قرائت کرد. گلشیری در پیامش خواهان حمایت همه‌ی نویسندگان و هنرمندان جهان از نویسندگان و هنرمندان مصری، الجزایری، ایرانی و چینی شد.

آرنه روت از گلشیری به‌عنوان یکی از پرچم‌داران جنبش روشنفکری ایران علیه سانسور در شرایط فعلی نام برد و در این رابطه به مصاحبه‌ی گلشیری با خبرنگار داگنز نی‌هتر در تاریخ چهارم فوریه‌ی امسال اشاره کرد.

سپس مجری برنامه «کارل یوران» دوباره میکروفون را به دست گرفت و از رندی حافظ حرف زد و از دانائی عمر خیام و شیرین‌زبانی سعدی سخن گفت و جمعیت را به خنده واداشت. او پرسید: «می‌دانید چرا در شعرهای کلاسیک ایران از "نوشیدن می" زیاد صحبت شده است؟» او گفت در این رابطه از سه ایرانی پرسیده و سه جواب مختلف گرفته است. اولی پاسخ داده بود که: این نشان می‌دهد که ما تا چه حد به قوانین اسلام پایبندیم (خنده‌ی بلند حضار) دومی پاسخ داده بود: می آدم را گرم می‌کند و آماده می‌کند برای شورش علیه نظام‌های جبار. سومی گفته بود: آدم وقتی می می‌خورد مست می‌شود و حرف دلش را می‌زند و می‌نویسد. می گواه صداقت و پاکی‌است.

سپس «پر میربری» بخش‌هائی از نامه‌ی سرکوهی راکه در روزنامه‌ی داگنز نی‌هتر به‌چاپ رسیده بود،خواند. سپس، گروه موسیقی گلبانگ به اجرای چند آهنگ فارسی و بلوچی پرداخت که مورد توجه حاضران قرار گرفت.بعد، کارل یوران به معرفی شاعران معاصر ایران، احمد شاملو، سهراب سپهری و فروغ فرخزاد پرداخت. در پی آن کورین کنوتسون (هنرپیشه) چند شعر از فروغ فرخزاد خواند و سپس «پر میربری» و آذر محلوجیان (مترجم کتاب عشق عمومی - از شاملو به سوئدی) شعرهای شاملو را به فارسی و سوئدی قرائت کردند.

در قسمت بعد «مارگارتا بی‌استروم» پیام رضا براهنی راکه از کانادا به «نامه‌های فارسی» فرستاده بود به همراه چند شعر از او قرائت کرد. آرنه روت از مبارزه‌ی ایرانیان مقیم سوئد در دفاع از آزادی بیان و آزادی فرج سرکوهی صحبت کرد. او گفت که ایرانیان بعد از فنلاندی‌ها با شصت و سه هزار نفر بزرگ‌ترین اقلیت خارجی ساکن سوئد هستند و آشنائی هرچه بیشتر با فرهنگ این اقلیت از طریق ارتباط با نویسندگان و هنرمندان آنها را ضروری دانست.

بعد نوبت به فریده‌ی زبرجد همسر فرج سرکوهی که به همراه فرزندانش آرش و بهار به این جمع دعوت شده بودند، رسید. او ضمن تشکر از ترتیب‌دهندگان «نامه‌های فارسی» اعلام داشت که مسئله‌ی فرج دیگر از یک مسئله‌ی شخصی فراتر رفته است و اکنون او به سمبل مبارزه علیه سانسور در ایران بدل شده است. او خبر داد که در یک تماس تلفنی به فرج گفته که برای دادگاهش وکیل بگیرد. فرج مکث کرده و جوابی نداده است. بعداً وقتی خانم سرکوهی این درخواست را با اسماعیل برادر فرج در میان می‌گذارد و وی از مقامات درخواست گرفتن وکیل می‌کند، آنها در جوابش می‌گویند که اگر توانستید کسی را پیدا کنید که بتواند از فرج دفاع کند، حرفی نیست. (خنده‌ی تلخ حضار)

پایان‌بخش برنامه تار دل‌نشین آرش سرکوهی بود که یک ربع تمام جمعیت حاضر را میخکوب کرد.

به نقل از:

گل آقا

آخرین خبر!

سردبیر مجله‌ی آدینه که پس از چند هفته ناپدیدی پیدا شده و پس ازمدتی پیدا شدن دو باره ناپدیدگردیده و در دوران ناپدیدی اخیر،یک بار دیگر پیدا و مجدداً ناپدید شده‌بود،بالاخره پس از آخرین ناپدیدی، یک بار دیگر پیدا و دوباره و سپس بار دیگرپیدا شد.

×××

در لحظاتی که مجله به چاپخانه فرستاده می‌شد،اطلاع یافتیم که وی پس از پیدا شدن اخیر،یک‌بار دیگر ناپدید و پس از چندی مجدداً پیدا و به محض پیدا شدن دوباره ناپدید و سپس باز هم پیدا شده‌است. اکنون که شما در حال خواندن این خبر هستید، عده‌ای می‌گویند وی دو باره ناپدید،اما عده‌ای دیگر عقیده دارندکه مجدداً پیدا شده‌است.

بقیه اخبار مربوط به تازه‌ترین اطلاعات در باره‌ی پیدا شدن وی در شماره‌ی آینده!

«گردن شکسته»

رفسنجانی خواهان تغییر مواضع آمریکا در قبال جمهوری اسلامی شد

روز یکشنبه‌ی این هفته کنفرانس اسلامی اسلام‌آباد با شرکت نمایندگان ۵۴ کشور مسلمان در این شهر برگزار شد. در حالی‌که به گزارش آسوشیتدپرس بسیاری از کشورهای عربی به خاطر اختلافات خود با جمهوری اسلامی از فرستادن بالاترین مقامات خود به پاکستان خودداری کردند، از طرف جمهوری اسلامی شخص رفسنجانی رئیس جمهور رژیم به این کنفرانس اعزام شد. هاشمی رفسنجانی در جریان این سفر در روز یکشنبه‌ی این هفته مصاحبه‌ئی نیز با شبکه‌ی تلویزیونی سی.بی.اس CBS آمریکا انجام داد. وی در این مصاحبه بار دیگر آمریکا را به تغییر مواضعش در قبال جمهوری اسلامی فراخواند و از حکومت آمریکا خواست که برای کسب اعتماد رژیم اسلامی به اقدامات حسن‌نیت دست زند و به عنوان یکی از نخستین این اقدامات از آزادسازی سپرده‌های مالی ده میلیارد دلاری ایران در این کشور نام برد.

رفسنجانی در پاسخ به این سؤال که چرا رژیم متبوعش در روند صلح خاورمیانه اخلال ایجاد می‌کند، اظهار داشت که ما با این سازش مخالفت نکرده‌ایم و تنها گفته‌ایم که این صلح را عادلانه نمی‌دانیم و گفته‌ایم که موفق نمی‌شود چونکه مسئله‌ی آوارگان را حل نکرده است.

وی در این مصاحبه بار دیگر حمایت رژیم را از تروریسم بین‌المللی انکار کرد و ادعا کرد که جمهوری اسلامی تروریست‌پرور نیست و خود قربانی تروریسم بوده و متحمل زیان‌های گسترده‌ئی شده است.

رفسنجانی در عین حال لاف در غریبی زد و ادعا کرد که در زمان ریاست جمهوری وی، ایران به پیشرفت‌های عظیم اقتصادی نائل شده است و مشکلات اقتصادی در سطح محدودی وجود دارد.

رفسنجانی بهبودهای مختصری را که در اثر مبارزه‌ی مداوم زنان در وضع ایشان حاصل شده است به دولت خود نسبت داد و گفت ما خانم‌ها را وارد مرحله‌ئی کرده‌ایم که روز به روز وضع آنها از گذشته بهتر می‌شود. وی همچنین از قانون منع استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ئی دفاع کرد و بر این مبنا که در دنیا کشورهای دیگری نیز یافت می‌شوند که قوانین مشابهی دارند، حکومت جمهوری اسلامی را محق دانست که چنین قوانینی را وضع و آن‌ها را اجرا نماید.

کارد هیچگاه دسته‌ی خود را نبُرَد

روزنامه‌ی سلام در شماره‌ی ۱۱ اسفند ماه خود در بخش نامه‌های سردبیری نامه‌ی یک دانشجوی تبریزی را که در شهریورماه در اعتراض به نحوه‌ی برخورد مأموران انتظامی نوشته شده است پس از چند ماه تأخیر و به دنبال ارسال آن نامه به مقامات نیروهای انتظامی و دریافت پاسخی از آن‌ها مبتنی بر بلامانع بودن درج نامه و پاسخ آن، چاپ کرده است.

سلام در مقدمه‌ئی بر این موضوع فاش ساخته است که براساس بخش‌نامه‌ئی که برای مطبوعات صادر شده است، آنان از چاپ نامه‌هایی از قبیل آنچه که در سطور زیر می‌آید منع شده‌اند و تنها پس از اجازه‌ی صریح مقامات انتظامی مجاز به درج چنین مطالبی می‌باشند.

این دانشجوی تبریزی می‌نویسد:

«امروز پنجشنبه ۷۵/۶/۸ ساعت ۱۳/۱۰ در چهارراه آبرسانی تبریز یک مأمور انتظامی یک دختر شانزده هفده ساله را با یک پسری در همین سن و سال دستگیر کرد.

نکته‌ی مهم اینکه این مأمور اولاً از دست و موی دختر گرفته بود و ایشان را کشان کشان به‌طرف ماشین می‌برد. ثانیاً جلوی حدود ۵۰ نفر زن و مرد دیگر به جان این پسر افتاده بود و در خیابان ایشان را کتک می‌زدند. شماره‌ی ماشین ... پلاک نظامی متأسفانه به علت ازدحام نام مأمور را نتوانستیم ببینیم.

از نظر عرف و قانونی این پسر هر جرمی را که مرتکب شده بود، در نظر مأمور یک مظنون بود نه بیشتر چراکه اثبات جرم در شأن مأمور نیست (به عنوان قاضی) آیا مأمور حق دارد بچه مردم را کتک بزند با دو دست سرش را به در و شیشه‌ی ماشین بزند و با لگد داخل پیکان بکند؟

صحنه را تجسم کنید: یک پسر ۱۶، ۱۷ ساله در مقابل یک مأمور ۳۵، ۳۶ ساله با بی‌سیم وکلت و ... بر فرض مقاومت هم، یک بچه‌ی خوف کرده از هیبت یک مأمور چه‌کاری می‌توانست انجام دهد.

از نظر شرعی، آیا انجام یک منکر یعنی دست بردن مردی به موی ناموس مردم در مقابل انظار مردم برای جلوگیری از یک منکر دیگر – حرف زدن یک دختر و پسر – در خیابان جایز است؟

من نه این دختر و پسر را می‌شناسم و نه با این مأمور انتظامی کینه‌ئی دارم ولی به عنوان یک شهروند از آنچه دیدم واقعاً خجالت کشیدم.

اگر احتمالاً خانواده‌ی این دختر یا پسر، خواننده‌ی این پیام باشند یا هر شخص یا نهاد دیگری قصد پیگیری موضوع را داشته باشند بنده حاضرم به عنوان یک شهروند از این مأمور شکایت کنم و برای اثبات ادعای خود حداقل دو شاهد دیگر نیز دارم.»

سرپرست معاونت روابط عمومی و تبلیغاتی نیروهای انتظامی رژیم با ۶ ماه تأخیر پس از دریافت نامه‌ی فوق از سوی روزنامه‌ی سلام نحوه‌ی عمل مأموران گشت پاسگاه شماره‌ی یک تبریز را تأیید کرده و نوشته است که آنان این متهمان (نوجوانان) را «با رعایت موازین شرعی و قانونی به پاسگاه هدایت و پس از تشکیل پرونده به مقامات قضایی تحویل (دادند) که پس از صدور رأی قضایی متهمین روانه‌ی زندان گردیدند».

بهزاد نبوی: اگر صلاحیت مرا رد نمی‌کردند حتماً کاندیدا می‌شدم

روزنامه‌ی رسالت در یکی از شماره‌های اسفندماه خود با تیتر کردن بخشی از سخنان بهزاد نبوی که در لابلای سخنان خود در جمع انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده‌ی علوم اداری و مدیریت بازرگانی دانشگاه تهران از جمله گفته بود که «برخی از مواضع حضرت امام را نمی‌پسندیدم» حملات سازمان‌یافته‌ی خود را به وی و جناحی که او منتسب به آن است، ادامه داد.

بهزاد نبوی در سخنرانی خود گفته بود: «بنده نمی‌توانم ادعا کنم صد در صد خط امامی هستم، برخی از مواضع حضرت امام راحل را نمی‌پسندیدم ... به عنوان مثال حضرت امام در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی یک هیئت سه نفره برای حل مسئله‌ی کردستان تعیین کردند. بنده و بسیاری از کسانی که اکنون ادعای خط امامی بودن می‌کنیم با این کار مخالف بودیم ولی این به معنای ضد ولایت فقیه بودن نیست. ولی خط امامی بودن ما را کم رنگ می‌کند و نشان می‌دهد در تمام زمینه‌ها مثل حضرت امام فکر نمی‌کردیم... خط امامی بودن یک اعتقاد سیاسی است و غیر از تابع بودن ولی فقیه می‌باشد.»

بهزاد نبوی در عین حال اعلام کرده بود که «ما ادعا می‌کنیم بسیاری از مواضع ما به مواضع امام راحل نزدیک بود».

وی در این اجلاس هم‌چنین گفته بود در صورتی‌که صلاحیتش را در جریان انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس رد نمی‌کردند در انتخابات ریاست جمهوری حتماً کاندید می‌شد. نبوی در ضمن معرفی کاندیدا از سوی نهضت آزادی را نیز بسیار مفید و حذف احتمالی کاندیدای این جریان سیاسی توسط شورای نگهبان را به ضرر نظام دانسته بود. رسالت در مقابل با آوردن نقل قولی از خمینی که در آن بر عدم رسمیت نهضت آزادی تأکید شده است، به این سخنان نبوی اعتراض کرد.

بهزاد نبوی نارضایتی خود را از حضور خبرنگار روزنامه‌ی رسالت که توسط انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده‌ی علوم اداری و مدیریت بازرگانی به جلسه‌ی مزبور دعوت شده بود، نشان داد و ضمن انتقاد نسبت به انعکاس خبر وی در رسالت اظهار داشت: وقتی خبر میزگرد را رسالت منعکس می‌کند هرچه دلش می‌خواهد می‌نویسد. وقتی خبر این میزگردها را که رسالت منعکس می‌کند، می‌خوانم می‌بینم عکس قضیه بوده است.

جذاب‌ترین کمیسیون مجلس کدام است؟

شواهد نشان می‌دهد که کمیسیون زنان، جوانان و خانواده‌ی مجلس که تشکیل آن اخیراً در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده است، پرجاذبه‌ترین کمیسیون آن می‌باشد. این در حالی است که تعداد داوطلبان بسیاری از کمیسیون‌های تخصصی مجلس به زحمت از حداقل حدنصاب تعیین شده تجاوز می‌کند. خبرنگار روزنامه‌ی سلام از مجلس گزارش داده است که در ساعات اولیه‌ی اداری روز ۷ اسفند ماه هنگامی‌که اطلاعیه‌ی اداره‌ی قوانین مجلس شامل درخواست امضای داوطلبان عضویت در کمیسیون زنان به تابلوی اعلانات مجلس نصب شده بود، به‌فاصله‌ی چند ساعت و تا ظهر آن روز حدود ۶۰ نفر از مجلسیان آن را امضاء کرده بودند.

از آنجا که طبق آئین‌نامه‌ی داخلی مجلس حداقل نیمی از اعضای کمیسیون مذکور را باید نمایندگان زن تشکیل دهند و حتا اگر تمامی زنان حاضر در مجلس نیز داوطلب عضویت در این کمیسیون باشند تعدادشان به پانزده نفر نمی‌رسد، قاعدتاً آقایان خواهان عضویت در کمیسیون زنان، جوانان و خانواده‌ی مجلس، رقابت سختی را در پیش خواهند داشت.

پیروزی دانشگاه آزاد بر دانشگاه‌های دولتی

با عدم تصویب طرح ممنوعیت تأسیس و اداره‌ی دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی بالاتر از لیسانس در مجلس شورای اسلامی، امید وزارت آموزش عالی رژیم و دانشگاه‌های دولتی برای ممانعت از تقلیل بیشتر کیفیت آموزش سطوح بالاتر دانشگاهی نقش برآب شد.

در آستانه‌ی بررسی این طرح در مجلس ۱۲ تن از رؤسای دانشگاه‌های تهران با ارسال نامه‌ئی به نمایندگان مجلس از آنان خواسته بودند که با این طرح موافقت نمایند. در این نامه آمده است: «متأسفانه در سال‌های اخیر با متعدد شدن برنامه‌ها، سیاست‌ها و مراکز تصمیم‌گیری و اجراء در امر آموزش عالی و محدود گردیدن اختیارات علمی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، نظام چندگانه و چندپاره‌ئی بر آموزش عالی و پژوهش کشور مستولی گردیده که پی‌آمدهای آن گرایش به مدرک به جای دانش در سطح جامعه، پایین آمدن سطح کیفی آموزش و تحقیقات، تنزل منزلت اجتماعی دانش و دانشمندان و نهایتاً افت انگیزه‌های علمی و وجدان کار در سطوح دانشگاهی بوده است.

به گمان ما چنانکه تجربه‌های جهانی نیز مؤید این امر است تقویت نظام یکپارچه و مقتدر آموزش عالی در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و مقابله با تداخل مسئولیت‌ها و تعدد مراکز تصمیم‌گیری از جمله اقدامات ضروری است که می‌بایست به آن توجه شود.»

محتوای این نامه مورد تأیید دانشگاه‌های دولتی سایر نقاط کشور از جمله دانشگاه شیراز قرار گرفت.

در جلسات بررسی این طرح در مجلس شورای اسلامی هاشمی گلپایگانی وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم به عنوان موافق و جاسبی رئیس دانشگاه آزاد به عنوان مخالف حضور داشتند.

بیابان زایی، عامل مهاجرت روستائیان

دکتر پرویز کردوانی استاد دانشگاه تهران و سرپرست مرکز تحقیقات کویری و بیابانی اخیراً اظهار داشت که وجود نوعی سطحی‌نگری در برخورد با مسائل روستائیان موجب شده است که اغلب اقدام‌های انجام‌شده به‌قصد جلوگیری از مهاجرت روستائیان، نتیجه‌ئی مخالف با اهداف اولیه داشته باشد. وی به عنوان نمونه از طرح تجمیع روستاها نام برد وگفت: به‌جای تمرکز کلیه‌ی خدمات رفاهی و اجتماعی در یک نقطه، بهتر است این خدمات در یک منطقه‌ی روستایی به‌طور مساوی تقسیم شود، تا بافت سنتی و تولیدی روستاها همچنان حفظ شود. بی‌توجهی جمهوری اسلامی به ضرورت ایجاد شرایط مناسب اقتصادی و اجتماعی در روستاها، مهاجرت سریع روستائیان به شهرها را موجب شده است. یکی از عمده‌ترین دلایل مهاجرت روستائیان در مناطق خشک، گسترش روزافزون سطح مناطق بیابانی می‌باشد.

نبود چاه‌های آبی که براساس اصول علمی تبعیه و تداوم آب‌رسانی را بدون نابودی محیط‌زیست تضمین نماید و عدم امکانات کافی جهت کشت مکانیزه، درکنار کمبود امکانات بهداشتی و آموزشی، راهی را به‌جز مهاجرت در برابر روستائیان این مناطق قرار نمی‌دهد. امری که به نوبه‌ی خود با ساختن حلقه‌ئی معیوب بر شتاب گسترش مناطق بیابانی می‌افزاید. بیابان‌های کشورمان امروز بیش از آن‌که با نابودی پوشش گیاهی و کاهش فعالیت موجودات زنده روبه‌رو باشند، دچار موج عظیم مهاجرت انسانی هستند.

خطر بروز سیلاب‌های ویرانگر بالاست

محمدعلی آراسته مدیرکل حفاظت محیط زیست استان زنجان هفته‌ی گذشته در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اظهار داشت که فرسایش خاک در ارتفاعات و شیب‌های تند، خطر بروز سیلاب‌های ویران‌گر را افزایش داده است. وی با اشاره به نقش حفاظتی و تأثیرات ریشه‌ی درخت و گیاه در حفاظت از بافت خاک و رطوبت آن که باعث رویش گیاهان دیگر و جلوگیری از فرسایش خاک و جدا شدن قسمت‌های سست خاک در بارندگی‌های شدید می‌شود، گفت که در چند سال گذشته، جنگل‌تراشی و چرای دام، این موهبت را از محیط زیست سلب کرده و موجبات فرسایش سریع خاک را فراهم ساخته است و به‌عنوان نمونه، ارتفاعات البرز عاری از پوشش گیاهی و در نتیجه فرسایش شدید خاک شده که وجود ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلیون تن رسوب در پشت سد سفیدرود دلیلی بر این مدعا می‌باشد.

خبرهای کوتاه

۴،۱۰۰،۰۰۰ کودک ایرانی سوءتغذیه دارند

پروفسور لیم مشاور منطقه‌ئی سازمان ملل متحد اخیراً برمبنای آمارهای دقیق تهیه شده‌ی این سازمان اعلام کرد که هنوز ۴۰درصد کودکان زیر ۵ سال ایرانی دچار کم‌وزنی می‌باشند و از میان آنها ۴/۱ میلیون تن از سوء‌تغذیه رنج می‌برند. این درحالی است که مقامات وزارت بهداشت رژیم جمهوری اسلامی ادعا می‌کند که شاخص‌های بهداشتی و تغذیه‌ئی کشور در جهت مثبت تغییر چشمگیری یافته است.

۱۱۰ میلیارد ریال خسارات زلزله اردبیل

خلیل آقایی رئیس سازمان جهاد سازندگی اردبیل اعلام کرد که میزان خسارات زلزله‌ی اخیر این استان به تأسیسات خدماتی و دامی و احشام روستاییان، ۱۱۰ میلیارد ریال بوده است. از این مقدار، مبلغ ۸۱/۵ میلیارد ریال به تخریب ۱۱ هزار و ۲۹ واحد نگه‌داری احشام و از بین رفتن ۱۶۰ هزار رأس دام مربوط بوده است. به گفته‌ی وی ۲۸/۵ میلیارد ریال بقیه مربوط به خسارات وارده به تأسیسات آب آشامیدنی ۵۵ روستا، ۳۵ حمام روستایی، ۳۵۰کیلومتر خطوط برق فشار ضعیف و ۳۰۰ راه روستایی بوده است.

مدارس «غیرانتفاعی» رشد می‌کنند

معاون «مشارکت‌های مردمی و امور مدارس غیرانتفاعی» وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی هفته‌ی گذشته اعلام کرد که در حال حاضر ۷۰۰ هزار دانش آموز در مدارس غیرانتفاعی کشور تحصیل می کنند. این رقم ۳/۵ درصد کل دانش آموزان را شامل می‌شود. به گفته‌ی این مسئول وزارتخانه‌ی آموزش و پرورش، قرار است این نسبت تا پایان برنامه دوم، به پنج درصد برسد.

بازنشستگی پیش‌رس زنان کارگر

مجلس شورای اسلامی در یکی از آخرین جلسات خود در سال گذشته‌ی شمسی طرح بازنشستگی پیش از موعد زنان کارگر را دریافت کرد در این طرح پیش‌بینی شده است که زنان کارگر که کارهای سخت و زیان‌آور انجام می‌دهند، بتوانند با داشتن ۲۰ سال سابقه کار، با تمام حقوق و مزایا بازنشسته شوند. سایر زنان کارگر در صورت دارا بودن ۴۲ سال سن و ۲۰ سال سابقه کار طبق سنوات کاری بازنشسته می‌شوند. هنوز مشخص نیست که مجلس رژیم چه موقع رسیدگی به این طرح را در دستور خود قرار خواهد داد.

تأسیس دانشگاه استعدادهای درخشان

در جلسه‌ئی که هفته‌ی گذشته با شرکت هاشمی گلپایگانی وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم و چند تن دیگر از مسئولان این وزارتخانه و وزارت آموزش و پرورش تشکیل شد، طرح تأسیس دانشگاه استعدادهای درخشان، با ضوابط خاص مورد تائید قرار گرفت. در این راستا قرار است دوره‌ی دکترای پیوسته در رشته‌های علوم پایه و انسانی برای استعدادهای درخشان دایر شود و به آنها اجازه‌ی تحصیل هم‌زمان در دو رشته‌ی تحصیلی در مقطع لیسانس داده شود.

ایران عضو بانک توسعه‌ی اسلامی شد

خبرگزاری فرانسه در گزارشی از ریاض اعلام کرد که جمهوری اسلامی اخیراً عضو موسسه‌ی بیمه‌ی اعتباری بانک توسعه‌ی اسلامی شده است. به این ترتیب ایران شانزدهمین کشوری است که به عضویت شرکت بیمه سرمایه گذاری و اعتبار صادراتی پذیرفته شده است. این شرکت در سال ۱۹۹۴ توسط بانک توسعه‌ی اسلامی برای ارائه‌ی بیمه‌ی اعتباری صادراتی به اعضاء در برابر خطرات غیر تجاری تأسیس شده است. مقر این بانک، شهر جده در عربستان سعودی می‌باشد.

ایجاد بانک اطلاعاتی آمار آموزش عالی

دکتر فرهاد دانشجو رئیس مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی اعلام کرد که این مؤسسه یک بانک اطلاعاتی از آمارهای مربوط به آموزش عالی ایران و اعضای هیئت علمی کشور ایجاد کرده است که آن‌را از طریق شبکه‌های اطلاع رسانی بصورت رایگان در اختیار متقاضیان قرار می‌دهد.

این بانک شامل اطلاعات مربوط به دانشجویان از قبیل تعداد پذیرفته‌شدگان، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان به تفکیک نوع مرکز آموزشی، دوره، رشته، گروه عمده، تفکیک استان محل تحصیل، جنس و مقطع تحصیلی آنان و اطلاعات مربوط به کادر آموزشی تمام وقت و حق‌التدریسی به تفکیک دانشگاه و هم‌چنین شاخص‌های توزیع تعداد دانشجویان، فارغ‌التحصیلان و کادر آموزشی می‌باشد. مقایسه‌ی آمار آموزش عالی در سال‌های ذکر شده از نقطه نظر شاخص‌های یاد شده، بودجه‌های مصوب به تفکیک هر دانشگاه و اطلاعات مربوطه به دوره‌های شبانه و دوره‌های معادل و دانشجویان خارجی از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۴ نیز از جمله اطلاعات این بانک است. بانک اطلاعات اعضای هیئت علمی نیز حاوی اطلاعاتی همچون نام و مشخصات، آخرین مدرک و سال اخذ آن، عنوان دانشگاهی، سال استخدام و محل خدمت کلیه اعضای هیئت علمی کشور به تفکیک ۴۷۶ رشته تحصیلی می‌باشد.

ادامه‌ی خط اتوبوس برقی میدان شوش

هفته‌ی گذشته مرحله‌ی دوم طرح اتوبوس برقی تهران که از میدان امام حسین تا تقاطع بعثت امتداد دارد گشایش یافت.

یک خط تندرو از میدان امام حسین تا میدان خراسان نیز پیش‌بینی شده است که قرار است بدون توقف مسافران را از مبداء به مقصد برساند.

محمدعلی ترفع مدیرعامل شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در مراسم افتتاح، از راه‌اندازی خط سوم اتوبوس برقی در محدوده‌ی میدان شوش تهران خبر داد و گفت: سال آینده امکان نصب و راه‌اندازی این خط با انشعاب از خیابان ۱۷ شهریور و تقاطع بعثت فراهم و برای بهره‌برداری آماده خواهد شد.

هشدار! هپاتیت ب، ۲ میلیون ایرانی را مبتلا کرده است

دکتر مؤید علویان رئیس درمانگاه هپاتیت سازمان انتقال خون ایران ماه گذشته اعلام کرد که تعداد افراد ناقل ویروس بیماری هپاتیت در ایران سه درصد کل جمعیت و در حدود دو میلیون نفر است که نزدیک ۲۰۰ هزار نفر آنان مشکل کبدی دارند و طبعاً عوارض ناگواری را انتظار می‌کشند. ارقامی که در مقیاس کشور ما با امکانات محدودی که برای بهداشت و درمان مردم از طرف حکومت درنظر گرفته شده است، ارقامی بسیار بزرگ و خطرناک به‌حساب می‌آیند.

از آنجا که شکل انتقال این بیماری مشابهت فراوانی به ایدز دارد با آگاهی به این رقم بالا، بیم آن می‌رود که رقم ابتلاء به ویروس بیماری ایدز نیز در کشور ما بسیار بیشتر از آنچه که تاکنون تصور می‌شد و از آن سخن می‌رفت باشد. شاید هم زعمای بهداشت و درمان مملکت که ناچارند «مصالح» حکومت را در نظر بگیرند و میزان شیوع واقعی بیماری ایدز را پنهان نگه‌دارند، سعی می‌کنند در پوشش مبارزه با بیماری هپاتیت با یک تیر دو نشان بزنند و از شیوع بیماری ایدز نیز به‌طور هم‌زمان در کشور بکاهند.

راه انتقال بیماری از طریق تزریق و تماس جنسی و انتقال از مادر به کودک در دوران حاملگی می‌باشد، اما در کشور ما بیشترین مبتلایان به هپاتیت نوزادانی هستند که مادران‌شان نیز مبتلا به این بیماری می‌باشد.

در میان کسانی که ویروس بیماری هپاتیت ب به بدنشان وارد می‌شود، افراد بداقبال زیادی وجود دارند که به به ناقلان این بیماری تبدیل می‌شوند و اغلب تا آخر عمرشان گرفتار آن هستند و به‌عنوان مبتلایان به هپاتیت ب مزمن، احتمال ابتلاء به بیماری‌های خطرناکی چون سیروز کبدی و سرطان کبد در آنان بیشتر است.

معتادان به مواد مخدر تزریقی که از سرنگ و سرسوزن مشترک استفاده می‌کنند، بیماران مبتلا به نارسایی کلیه که از دستگاه همودیالیز استفاده می‌کنند، افرادی که مکرراً از خون و فرآورده‌های خونی استفاده می‌کرده‌اند (پیش از آنکه تمامی خون‌های اهدایی از نظر هپاتیت ب آزمایش شوند)، و کارکنان گروه پزشکی که مکرراً با خون و فرآورده‌های خونی سر و کار دارند، از گروه‌هایی هستند که بیش از همه امکان ابتلاء به بیماری هپاتیت ب را دارا می‌باشند.

برای جلوگیری از بیماری توصیه می‌شود که علاوه بر پرهیز از تماس جنسی با افرادی که امکان ابتلاء به بیماری در آنان بالا می‌باشد، از استفاده از وسایل شخصی مبتلایان از جمله ریش‌تراش، مسواک، ناخن‌گیر و شانه جداً خودداری شود.

هپاتیت ب در موارد حاد با علائمی از قبیل: تهوع، دل‌درد، بی‌اشتهایی و تب همراه است، اما متأسفانه در اکثر موارد بدون علامت بوده و افراد حامل ویروس از وجود آن در بدن خود آگاهی ندارند.

تزریق واکسن بطور منظم که باید در سه نوبت در یک دوره شش ماهه انجام شود، هشتاد درصد افراد غیرمبتلا را به مدت ۵ سال در برابر این بیماری ایمن می‌کند که توصیه می‌شود گروه‌های در معرض خطر حتماً واکسینه شوند.

با این‌که درمان قطعی برای بیماری هپاتیت ب مزمن وجود ندارد، اما دارویی به‌نام اینترفرون آلفا ۲ بی که چندی پیش در کشور نایاب شد، می‌تواند در ۵۰ درصد موارد جلوی پیشرفت بیماری را بگیرد.

براساس تحقیقات سازمان بهداشت جهانی، هرساله یک میلیون نفر دراثر ابتلا به بیماری هپاتیت ب می‌میرند.

طبق برآوردها حدود ۳۰۰ میلیون نفر در جهان ویروس هپاتیت ب را در خود دارند و این بیماری پس از سل و مالاریا شایع‌ترین بیماری عفونی و مسری است و بیشترین موارد مرگ و میر را در میان بیماری‌های مسری پس از این دو بیماری دارد.

بزرگترین عامل انتقال این ویروس در بزرگسالان از طریق مقاربت است و بیش از ۵۰ درصد بیماران کشورهای صنعتی از همین طریق مبتلا می‌شوند.

از هر ۱۰۰ نفری که به ناقلان بیماری تبدیل می‌شوند، سالانهٔ ۱ تا ۲ نفر به طور کامل سالم شده و ویروس نیز از بدنشان ناپدید می‌شود و از بین می‌رود و دیگر ناقل بیماری نخواهند بود، اما در بقیه ویروس هم‌چنان در حالت نهفته تا چندین سال و گاهی تا آخر عمر شخص باقی می‌ماند.

در تعدادی از این اشخاص ممکن است پس از چند سال ویروس مجدداً فعال شود و بیماری عود کند. از این‌رو به حاملان سالم هپاتیت ب توصیه می‌شود که سالانه جهت معاینه و انجام آزمایش‌های کبدی و بررسی آخرین وضعیتشان به پزشک خود مراجعه کنند.

تهیه‌ی دارو از عمده‌ترین مسائل مبتلایان به بیماری هپاتیت ب در کشور می‌باشد. بی‌برنامگی مسئولان وزارت بهداشت جمهوری اسلامی باعث شده است که از طرفی بودجه‌ی صرف شده به‌خاطر درمان ناصحیح و ناکافی چند برابر مقدار لازم باشد و از طرف دیگر داروی لازم به موقع به‌دست نیازمندان به آن نرسد.

* * * *

یک جوان در این مملکت چه تفریحی دارد؟

آنچه در زیر می‌خوانید خلاصه‌ی نامه‌ی جوانی ۲۱ ساله است که خطاب به گردانندگان هفته‌نامه‌ی امید جوان نوشته و در این نشریه درج شده است. نامه گوشه‌ئی از فشارهای ناروائی را که بر جوانان کشور وارد می‌شود به ساده‌ترین زبان عیان می‌سازد.

با عرض سلام

من پسری هستم ۲۱ ساله، که اگر مرا با این ظاهر ببینید مطمئناً نام گروه رَپ و یا هِوی متال را روی من می‌گذارید. در حقیقت، هم چُنین است. ولی لطفاً کمی چشم‌هایتان را بازتر کنید و ببینید که من و دیگر کسانی که با چنین سر و وضعی در خیابان می‌گردیم هیچ‌گونه شباهتی با سر و وضع کسانی که عکسشان را در روزنامه‌تان چاپ کرده‌اید، نداریم.

شما پیش خودتان چه فکری کرده‌اید؟ حتا فکر می‌کنم کم‌کم با این وضعیتی که پیش می‌رود همین چند تا مسلمانی هم که داریم همه به غرب پناه ببرند. مگر کدام یک از فرهنگ‌های اصیل ایرانی ما رعایت می‌شوند که ما بخواهیم سر و وضع‌مان را طبق فرهنگ ایرانی پیش ببریم؟

اصلاً کجا نوشته شده که هر کسی که شلوار جین و چنین چیزهایی بپوشد غرب‌زده و یا انگل جامعه است.

در مورد آن کسانی که عقیده دارند جوانان را باید محدود کرد، باید گفت که کاملاً در اشتباه به سر می‌برند. اگر فکر می‌کنید در خیابان بودن جوانان و یا در سینما و پارک، دلیل سرگردانی آنها می‌باشد، اشتباه می‌کنید. اولاً یک جوان در این مملکت چه تفریح دیگری دارد آیا نمی‌تواند گاهی اوقات با دوستان خود از خانه بیرون برود؟ اگر خیلی دلتان می‌خواهد بیهوده گشتن‌های جوانان در مملکت کم شود اول از خودتان شروع کنید، که جان آدم را می‌گیرید تا وارد دانشگاه شویم. من خودم که الحمدالله از سرم گذشت و با هر جان کندنی بود در برابر سخت‌گیری‌های شما ایستادم و وارد دانشگاه شدم ولی دلم به حال کسانی می‌سوزد که هنوز موفق به ورود به دانشگاه و ادامه‌ی تحصیل نشده‌اند.

پس از این اشخاص، چه انتظاری به غیر از سرگردانی می‌توانید داشته باشید. مطمئن باشید اگر شما با این وضعیت پیش بروید و مرزها را آزاد بگذارید یک نفر جوان در اینجا نمی‌ماند. در جایی که فقط شعار دادن را خوب یاد گرفتید و جوانان را به فلاکت می‌کشانید تازه، وقتی هم که مرتکب خلافی می‌شوید، قیافه‌ی حق به جانب هم می‌گیرید و جوانان را محکوم می‌کنید. فکر می‌کنید در حادثه‌ی خیابان گاندی چه کسانی مقصر هستند؟ شما مسئولین و شما بسیجی‌ها که جوانان را تا حدی تحت فشار قرار می‌دهی که آخر یا سر از تیمارستان در می‌آورند و یا زندان.

ترجُمان «رَپ» در جامعه‌ی ما

این روزها در محافل و نشریات گوناگون کشور از کلمات رَپ و هِوی‌متال به‌کثرات استفاده می‌شود. چرا که این‌روزها گروه‌های متعددی در اغلب شهرهای بزرگ و شهرهای حاشیه‌ئی آن، با پوشش و آرایشی متفاوت با آنچه که رژیم جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل می‌کند، در انظار عمومی ظاهر می‌شوند و خود را به عنوان رَپ یا هِوی متال معرفی می‌کنند. در حالی‌که شباهتشان با گروه‌های اصلی‌ئی که به این نام‌ها در جهان شناخته می‌شوند ناچیز است. چنان‌که «پانک»های دیروزی و «هیپی»های پریروزی ایران چندان شباهتی با هم‌نامانشان در کشورهای غربی نداشتند، تمام این گروه‌ها در ایران خاستگاه دیگری داشتند و دارند و به این پدیده‌های جدید به‌عنوان یک مُد و سمبلی برای هم‌پیوندی جوانان در سطح جهان نگریسته و می‌نگرند. از آنجا که ممکن است این کلمات برای بسیاری از خوانندگان نشریه‌ی کار ناآشنا باشد، به توضیح مختصر وجه تسمیه‌ی آن‌ها می‌پردازیم.

رَپ در لغت به معنی زخم زبان، ضربت سریع و تند، دق‌الباب و سرزنش سخت است.

گروهی به این نام در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی توسط عده‌ئی سیاه‌پوست آمریکایی آفریقایی‌تبار ایجاد شد که تشکیل‌دهندگان آن ساکن محله‌ی هارلم نیویورک بودند. آن‌ها برای رسیدن به صلح و آزادی در قاره‌ی آمریکا و در اعتراض به نژادپرستی برخاسته و تظاهرات و نمایش‌هایی را ترتیب دادند.

آنان تظاهرات اعتراض‌آمیز خود را با نوعی رقص و پایکوبی همراه کردند که بعداً موسیقی نیز به آن افزوده شد. مدتی پس از شکل‌گرفتن این گروه، افرادی آنان را تقویت مالی کردند و هنرمندانی نیز برای یاری دادن به آنان به جمعشان پیوستند و سبک تازه‌ئی در موزیک پاپ مدرن ایجادشد.

هِوی متال‌ها که گروه دیگری از جوانان آمریکایی هستند، به سیطره‌ی تکنولوژی بر زندگی انسان معترض هستند و برای نشان دادن این موضوع، با توسل به ابزار آلات موسیقی الکترونیکی و به کارگیری البسه و پوشش‌های بسیار خشن و رفتار پرخشونت، کوشش می‌کنند که ابعاد تسلط تکنولوژی بر زندگی انسان و بی‌محتوا شدن دنیا و زندگی را نشان دهند.

در کشور ما، پسران و دخترانی که خود را رَپی می‌دانند با پوشش و آرایش خاصی در محافل و اجتماعات و خیابان‌ها حضور می‌یابند که برای پسرها عبارت‌اند از: پوشیدن تی‌شرت بلند با نوشته‌های لاتین و با آرم رَپ - پوشیدن کفش‌های جیر بزرگ زیر قطور - کمربندهای رزمی (فانوسقه مانند) با سگک بزرگ و آرم رَپ - پوشیدن شلوارهای جین تنگ و کوتاه - داشتن موهای عقب‌زده، چرب شده با روغن نارگیل یا بادام - بلند کردن خط ریش - چسب زدن قسمتی از بینی و زدن عینک‌های آفتابی رنگی گرد و برای دخترها عبارت است از: آرایش ساده و کم در اوایل و سپس آرایش کمی بیشتر - بیرون گذاشتن قسمتی از موهای جلوی سر که بلندتر شده است - استفاده از گوشواره یا گردنبند و دستبند با آرم رپ - استفاده از مانتوهای کوتاه و کفش جیر، شلوارهای دمپا گشاد و چسبان کوتاه - و اخیراً لباس‌های نظامی همچون پوتین، چفیه، اورکت آمریکایی، آرم این گروه اثر پای یک پرنده در وسط دایره می‌باشد که سمبل دوستی و صلح قلمداد می‌شود.

در سال ۱۹۹۶ میلادی ۸۸ میلیون نفر به جمعیت جهان اضافه شد

محاسبات آماری بنیادهای بررسی‌کننده‌ی جمعیت جهان نشان داده است که در سال گذشته میلادی ۸۸ میلیون نفر بر جمعیت جهان افزوده شده است که نسبت به رقم ۹۳ میلیونی سال پیش از آن کاهش مختصر و البته مطلوبی را نشان می‌دهد.

بر مبنای این محاسبات، تعداد جمعیت جهان در آغاز سال جاری میلادی ۵/۷۸ میلیارد نفر بوده‌است. با اینکه تثبیت معینی در رشد جمعیت دیده می‌شود و این امر امیدواری‌هایی را به‌وجود آورده است، خطر رشد بی‌رویه‌ی جمعیت کماکان وجود دارد و احتمال می‌رود که در صورت عدم برنامه‌ریزی‌های صحیح در زمینه‌ی کنترل جمعیت در کشورهای جهان سوم به‌خصوص در منطقه‌ی جنوب آسیا و جنوب صحرای آفریقا، میزان جمعیت جهان حتا به سه‌برابر جمعیت کنونی برسد.

بنا به گزارش‌های ارائه شده، یک‌سوم از رشد جمعیت در دنیا بخاطر بارداری‌های ناخواسته است و با توزیع مسئولانه‌ی وسائل جلوگیری از بارداری در کشورهایی که از امکانات مالی کافی برخوردار نیستند، می‌توان از میلیون‌ها تولد ناخواسته پیش‌گیری کرد.

اروپا تنها قاره‌ئی است که تعداد جمعیت آن کاهش یافته است به نحوی که در مجموع از جمعیت این قاره در سال گذشته میلادی ۶۲۴ هزار نفر کاسته شده و جمعیت آن به ۷۲۸ میلیون رسیده است. جمعیت آمریکای لاتین «تنها» ۹/۳ میلیون نفر افزایش یافته است که درمقام مقایسه کم محسوب می‌شود. آسیا با افزایش ۵۶ میلیون و آفریقا با ۲۰ میلیون بیشترین رشد جمعیت را در سال گذشته داشته‌اند.

درصد باروری زنان در کشورهای درحال رشد در حد چهار فرزند ثابت مانده و درصد متوسط باروری زنان در سراسر جهان به سه کودک کاهش یافته است. در طی ۴۰ سال اخیر تعداد کودکان به نسبت تعداد زنان در کشورهای جهان سوم بطور چشمگیری کاهش یافته و از نسبت ۶/۱ به ۳/۵ رسیده است.

از تعداد ۳۸۳ هزار کودکی که هر روز در جهان متولد می‌شوند ۳۴۶ هزارنفر آن مربوط به کشورهای در حال توسعه می‌باشد.

درصد بالایی از این کودکان به سوءتغذیه‌ی مزمن دچار می‌باشند و بیش از ده درصد آنان به‌دلیل گرسنگی و یا بیماری‌های ناشی از سوءتغذیه قبل از ۵ سالگی از بین می‌روند.

خبرهای علمی

برای دیدن ستاره‌ی دنباله‌دار بشتابید

ستاره‌ی دنباله‌دار هِیل-باپ که از مدتی پیش قابل رؤیت شده است، تا اوایل آوریل نیز هم‌چنان با چشم غیرمسلح مشاهده می‌شود. این ستاره‌ی دنباله‌دار حدود یک سال و نیم پیش توسط دو ستاره‌شناس آماتور به نام‌های آلن هِیل (Alen Hale) و تامس باپ (Thomas Bopp) کشف شد.

هِیل باپ هر ۲۴۰۰ سال یک‌بار به نزدیک‌ترین فاصله از زمین که هنوز از فاصله‌ی خورشید تا زمین بیشتر است می‌رسد. قطر این ستاره‌ی دنباله‌دار حدود ۴۰کیلومتر می‌باشد (۱۰ برابر قطر ستاره‌ی دنباله‌دار هیاکوتاکه که سال گذشته از نزدیکی زمین عبور کرد).

بهترین زمان برای دیدن هِیل باپ قبل از سپیده دم در شمال شرقی و اول شب در شمال غربی آسمان می‌باشد.

انسان نه، خوکچه‌ی آزمایشگاهی!!

به‌رغم مخالفت بسیاری از حقوقدانان، مقامات قضائی آمریکا برای اولین بار پس از ۵۰ سال بحث و مجادله به پژوهشگران اجازه دادند که آزمایش‌های پزشکی را بر روی بیمارانی که قادر نیستند موافقت یا مخالفت خود را نسبت به انجام آزمایش‌های پزشکی بر روی بدنشان اعلام کنند، انجام دهند. پژوهشگران برای اقدام در این‌جهت تنها به تأیید مؤسسه‌ی مواد غذائی و داروئی آمریکا احتیاج دارند.

تشخیص زودهنگام بیماری آلزهایمر

بیماری آلزهایمر(نسیان زودرس) که عمدتاً در اثر تصلب شرائین(آترواسکلروز) مغز و کوچک شدن مغز که ناشی از آن است، پدید می‌آید، از معضلات بزرگ جهان امروز و فردا که در آن نسبت جمعیت سالخوردگان به‌طور مداوم افزایش می‌یابد، می‌باشد. بیمار مبتلا به این بیماری به‌تدریج توانائی‌های دماغی به‌خصوص حافظه‌ی خود را از دست می‌دهد و تداوم این امر به زوال عقل(دمانس) منجر می‌شود.

بسیاري از مشاهیر جهان از جمله وینستون چرچیل و ژاکلین کندی در سال‌های آخر عمر از این بیماری رنج بردند و رونالد ریگان هم‌اکنون به این بیماری مبتلا می‌باشد و به‌طور کلی یک دهم کسانی که سن‌شان از شصت و پنج بالاتر می‌رود، به این بیماری مبتلا می‌شوند.

آخرین تحقیقات انجام شده، این امیدواری را به‌وجود آورده است که با بررسی دقیق عمل‌کردهای مغز به‌موقع بتوان به این بیماری پی‌برد و با درمان مناسب از سرعت پیشرفت آن کاست.

دکترکیم ژوبست از بیمارستان رادکلیف آکسفورد با عکسبرداری از مغ توسط دستگاه سی‌تی‌اسکن و نیز عکسبرداری از جریان خون توسط تکنیک‌های کامپیوتری بااستفاده از با اشعه گاما - روشی که اختصاراً Spect نامیده می‌شود - نشان داد که در بیماران مبتلا به آلزهایمر در مناطق عقبی مغ خون کمتری جریان می‌یابد. یعنی مناطقی که به احساسات گوناگون انسان مربوط می‌باشند و ما را قادر می‌سازند جهان خارج از جسممان را احساس کنیم. درکنار این یافته، پژوهشگران دانشکده‌ی پزشکی هاروارد نیز کشف کردند که مردمک چشم بیماران مبتلا به بیماری نسیان زودرس بر اثر ریختن قطره‌ی تروپیکامید در آنها به شکلی غیرطبیعي گشاد می‌شود.

به این ترتیب، به‌کمک این کشف ساده و آزمایش ساده‌ئی بر مبنای آن، همراه با آزمایش‌های پیچیده‌تری که در بالا ذکر شد، می‌توان این بیماری را در اوایل بروز آن شناخت و پیشرفت آن را کند نمود.

کشف سه سیاه‌چاله در مرکز سه‌کهکشان

آخرین اطلاعاتی که از تلسکوپ فضایی هابل به زمین مخابره شده است سه کهکشان را نشان می‌دهند که در مرکز هرکدام یک چاله‌ی سیاه وجود دارد. چاله‌های سیاه اجرامی هستند که به دلیل جرم بسیار زیاد حتا نور را به سمت خود می‌کشند و در نتیجه مشاهده‌ی آنها غیرممکن می‌شود. مرکز کهکشان‌ها همواره به عنوان مکان‌هایی که امکان وجود چاله‌های سیاه در آنها هست مطرح بوده‌اند. چرا که چگالی مواد در آنجا بسیار زیاد است.

دانشمندان معتقدند که در آغاز حیات کهکشان‌ها، اجرام بسیار پرجرمی در آنها وجود داشته که به‌هم فشرده (رُمبیده) شده‌اند. با این‌حال اگر مشاهده شود که در مرکز کهکشان‌ها جرم کمتری از آنچه بر پایه‌ی محاسبه انتظار آن می‌رود، وجود دارد، احتمال وجود چاله‌های سیاه در این مراکز بالا می‌رود. راه دیگر برای آشکارسازی چاله‌های سیاه، یافتن اثرات آنها بر روی مواد میان‌ستاره‌ئی مجاورشان از جمله گازها می‌باشد.

محاسبات نشان می‌دهند که پیش از آنکه گاز به درون چاله‌ی سیاه سرازیر و رُمبیده شده و برای همیشه از دید ناظر بیرونی ناپدید شود، نخست در یک حلقه یا لایه به دور چاله‌ی سیاه می‌چرخد و تحت چنین شرایطی حلقه‌ی گاز ویژگی‌های نوری غیرعادی‌ئی را واجد می‌گردد.

هر ستاره‌ئی که می‌رُمبد و سیاه‌چاله می‌شود باید پرجرم باشد و جرم آن حداقل ۳ برابر جرم خورشید باشد. اما هاوکینگ دانشمند انگلیسی برجسته‌ی معاصر نشان داد که در آغاز انبساط جهان اجسام بسیار کوچکتر نیز توانسته‌اند بِرُمبند و سیاه‌چاله‌های ریزی را تشکیل دهند که البته در مقام مقایسه نمی‌توانند تأثیر زیادی بر محیط اطراف خود داشته باشند و آشکار ساختن آنها نیز، حتا از فاصله‌ی ۱۰ متری دشوار خواهد بود. جالب توجه است که جرم چنین سیاه‌چاله‌هایی که شعاعشان تقریباً به اندازه‌ی یک پروتون می‌باشد، ۱ میلیارد تن است.

کشف ژن عامل بیماری گلوکوم(آب سیاه)

پژوهشگران علم ژنتیک، تغییرات ژنی خاصی را که باعث پدید آمدن گلوکوم (آب سیاه چشم) و کوری در کودکان می‌شود، پس از ۷ سال تلاش اخیراً کشف کرده‌اند. کشفی که می‌تواند راه‌های جدید درمان بیماری‌های چشمی را برای پزشکان بگشاید.

گروه تحقیقاتی یادشده که از کارشناسان و محققان ۷ انستیتو پزشکی جهان تشکیل شده است، نشان داد که در اثر تغییراتی که در ژنی موسوم به ژن ببر (تایگر) روی می‌دهد، کودکانی که با این ژن معیوب به‌دنیا می‌آیند در ۹۸ درصد موارد مبتلا به آب سیاه چشم(گلوکوم) و کوری تدریجی ناشی از آن می‌گردند.

در آستانهٔ امروز

پژوهشی در سرشت و سرنوشت جهان‌بینی سوسیالیسم

قسمت اول

امیر ممبینی

گشایش گفتار:

کارل مارکس و فردریش انگلس در آغاز بخش نخستین نوشته برنامه‌ای خود «مانیفست حزب کمونیست» نوشته‌اند:

«خصیصه کمونیسم برانداختن مالکیت به طور اعم نیست، بلکه برانداختن مالکیت بورژوایی است. ولی مالکیت خصوصی امروزین بورژوایی آخرین و کامل‌ترین مظهر آن‌چنان شیوه تولید و تصاحب محصول است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار انسان به دست انسان‌های دیگر استوار است. با چنین مفهومی کمونیست‌ها می‌توانند تئوری خود را در یک عبارت خلاصه کنند: برانداختن مالکیت خصوصی».

مارکس و انگلس در ادامه همین بحث در دفاع از اندیشه براندازی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نوشته‌اند:

« سرمایه‌دار بودن یعنی اتخاذ موضعی در عرصه تولید که تنها جنبه صرفاً فردی ندارد، بلکه دارای خصلت اجتماعی نیز هست. سرمایه محصول جمعی است و تنها به نیروی کار مشترک عده زیادی از اعضای جامعه و در آخرین تحلیل تنها به نیروی مشترک همه اعضای جامعه به گردش درآید. پس سرمایه نیروی فردی نیست، بلکه نیروی اجتماعی است.

بنابراین، اگر سرمایه به مالکیت جمعی تمام اعضای جامعه بدل گردد، معنایش تبدیل مالکیت شخصی به اجتماعی نیست، بلکه فقط خصلت مالکیت تغییر می‌کند و مالکیت خصلت طبقاتی خود را از دست می‌دهد.»

مارکس و انگلس در پایان «مانیفست حزب کمونیست» نیز بار دیگر بر اندیشه‌هایی که در آغاز آمده تاکید کرده و نوشته‌اند:

« کمونیست‌ها در تمام این جنبش‌ها، مسئله مالکیت را اعم از اینکه شکل کمتر یا بیشتر تکامل‌یافته به خود گرفته باشد، مسئله اساسی جنبش می‌شمارند و برای آن اهمیت درجه اول قائل می‌شوند.» (مانیفست حزب کمونیست، ترجمه زنده‌یاد محمد پورهرمزان).

مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید در سرشت خود با کنترل اجتماعی آمیخته و یگانه است. اما آزمون‌های سوسیال دمکراسی تا روزگار ما نشان می‌دهد که (برعکس گفته برخی از احزاب سوسیال دمکرات) با حفظ مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تنها در حد محدودی می‌توان کنترل اجتماعی بر تولید و توزیع اعمال کرد. از اینرو امکان کنترل سوسیالیستی توزیع، در شرایط مالکیت کاپیتالیستی سرمایه و وسایل، نظریه‌ای است اثبات نشده.

برای رهبری خردمندانه و دادورانه جامعه، باید امکان کنترل ضرور (نه مطلق)اجتماعی فراهم گردد. دست‌یابی به چنین امکانی – آنگونه که آزمون‌ها تا امروز (و نه تا فردا!) نشان می‌دهند – در گرو متکی شدن جامعه (نه منحصر شدن آن) به شکلی از اشکال مالکیت اجتماعی وسایل تولید است. از اینرو، اندیشه مرکزی مالکیت اجتماعی در جهان‌بینی سوسیالیسم، هنوز هیچ بدیل دادخواهانه‌ای پیدا نکرده است.

تمام استدلال‌ها و دلایل نیرومندی که تا کنون علیه این اندیشه ارائه شده است، بر پایه اصل کارآیی و پیشرفت نامحدود اقتصادی و برخوردار کردن مردم از راه رفاه بوده است. در حالی که سوسیالیسم پیش از هر چیز یک جهان‌بینی داد است و بدون این که اندیشه‌ای در این میدان بر آن چیره شود، قادر به شکست دادن آن نخواهد بود.

کنترل و اداره اجتماعی تولید و توزیع، که در پرتو مالکیت اجتماعی به کمال می‌رسد، با کنترل اجتماعی منحصر یا متکی به توزیع (که بسیاری از احزاب سوسیال دمکرات امروزین بر آن تاکید دارند) تفاوت کیفی دارد. در هر جامعه‌ای در یک شرایط ویژه یا اضطراری، ممکن است به طور موقت شکلی از کنترل اجتماعی یا جمعی یا دولتی بر امر توزیع به کار گرفته شود. مثلاً به هنگام جنگ و قحطی و برخی بحران‌های دیگر اجتماعی، که در جامعه به شدت کمبود به وجود می‌آید، معمولاً حکومت و گاه مردم به ابتکار خود، گونه‌ای کنترل بر توزیع مواد غذایی و غیره را به اجرا درمی‌آورند تا شمار بیشتری از مردم امکان دست‌یابی به نیازمندی‌های ابتدایی خود را پیدا کنند. اندیشه ایجاد تعدیل و تعادل در توزیع فرآورده‌ها (و نه در توزیع مالکیت‌ها) رایج‌ترین اندیشه اصلاح‌گرایان غیر تحول طلب در هر سیستم اجتماعی است. اما اندیشه مالکیت اجتماعی وسایل تولید و کنترل اجتماعی تولید و توزیع و نفی بازار و براندازی سوداگری، ناظر بر یک دگرگونی ساختاری در جامعه است، که سوسیالیسم نام گرفته است. این تنها «سوسیالیسم علمی» نبود که در ستیز با مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به میدان آمد. کمابیش همه سوسیالیسم‌هایی که در راستای تاریخ مطرح شده‌اند و اکثر جنبش‌های داد به هنگامی که ژرفش یافته و جنبه انقلابی گرفته‌اند، هر یک به گونه‌ای شکل و شیوه مالکیت بر زمین و دیگر وسایل تولید را آماج حمله قرار داده‌اند. به بیان دیگر، کمتر جهان‌بینی و جنبش دادی توانسته است بدون به پرسش گرفتن شکل و شیوه مالکیت وسایل تولید و روبنای حقوقی آن ژرفش بیابد و نهاد و نمودی جدی پیدا کند.

همه این نمونه‌ها و نمودارها از همان آغاز سوسیالیست‌ها را بر اندیشه و بینش خود در باره ضرورت مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و کنترل اجتماعی بر روندهای تولید و توزیع و مصرف را راسخ‌تر می‌کردند.

مارکس و انگلس شکل مالکیت بر وسایل تولید را رکن تعیین کننده در ساختار یک نظام اجتماعی می‌دانستند. سه نظام طبقاتی که آنان در تاریخ اروپا مشخص می‌کنند بر پایه مالکیت بر انسان (برده‌داری)، مالکیت بر زمین (فئودالیسم)، و مالکیت بر سرمایه (سرمایه‌داری) قرار دارند. از همین‌رو، سوسیالیسم نیز همچون یک نظام بر شکلی از مالکیت و کنترل اجتماعی بر وسایل تولید استوار شده است.

مالکیت و کنترل اجتماعی بر وسایل تولید خود یک هدف ـ وسیله است و نه پس‌آماج یا آرمان. پس‌آماج سیاسی و آرمان اجتماعی سوسیالیسم و کمونیسم خود انسان است. بازسازی و بهسازی زندگی مادی و معنوی انسان در یک جامعه و جهان بنا شده بر پایه دموکراسی، برابری، همبستگی جهانی، صلح و رفاه اجتماعی است.

جامعه و جهانی که بهشتی‌ترین شعار همه بهشت‌های گیتی بر دروازه آن نوشته شده است: از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش!

جهان‌بینی سوسیالیستی در هر مرحله از زندگی خود آکنده از همه آرزوهای نیکی بوده است که پیشاهنگان جنبش در آن مرحله و دوران، از دید خود و به نیابت از توده کار و زحمت می‌توانستند به تصور درآورند. درست به همین خاطر، این جهان‌بینی با همه ادعاهای ماتریالیستی آن همواره آکنده از آرزو و پنداشت بوده است. و همه این مجموعه سترگ آرمان‌ها و آرزوها، بر گرده مالکیت و کنترل اجتماعی بر وسایل تولید می‌بایست راه تحقق بپیمایند.

شکست «اتحاد شوروی سوسیالیستی» که با همه کژروی‌هایش آزمایشگاه بزرگ‌ترین خیزش تاریخی برای پایان دادن به بهره‌کشی و ستم انسان بر انسان در دوران جامعه صنعتی بوده است، نه تنها مجموع جنبش سوسیالیستی را در بحران فرو برد، بلکه اساس اندیشه مالکیت و کنترل اجتماعی بر وسایل تولید را به زیر پاشنه پرسش‌های مرگبار کشاند. پرسمان‌هایی چون «دیکتاتوری پرولتاریا»، پایمالی حقوق بشر، گسترش جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، عقب‌ماندگی اقتصادی و غیره عمدتاً علیه خود شوروی، «جهان سوسیالیسم» و «جنبش جهانی کمونیستی» به کار گرفته شد. اما از هم‌گسیختگی اندیشه مالکیت و کنترل اجتماعی، همه سوسیالیست‌ها و مجموع جنبش‌های دادخواه و پیشرو روزگار ما را زیر فشار خرد کننده قرار داده است. جهان سوداگر کوشیده است تا بیشترین سود را از سودای «مرگ سوسیالیسم و اندیشه تحدید مالکیت خصوصی» ببرد. از این رو همه جهان سود و سودا بکار افتاد تا نعش سوسیالیسم و اندیشه کنترل و مالکیت جمعی را بسوزاند و خاکستر سرخ آن را روی کیک زرد جشن سرمایه بپاشد. در چنین شرایطی، در نتیجه فروپاشی بینش‌ها و باورها، انگیزه و اراده عمل آن‌هایی که دست کم به لحاظ تاریخی می‌بایست از سوسیالیسم دفاع می‌کردند نیز به سستی گرائید و یک دوره رکود و سکون بر همه جا سایه افکند.

یکی از شگفتی‌های روزگار این است که اندیشه و بینش خواهان و مدافع مالکیت و کنترل اجتماعی هنگامی دچار آسیب و گسست شد که وضعیت عینی جهان و الزامات ناشی از دوران نوصنعتی ضرورت چنین کاری را بیش از هر زمان دیگری در تاریخ به میان آورده است. در چنین دورانی حتی خیره‌سرترین نمایندگان سرمایه‌داری نیز در برخی از حوزه‌ها، مانند حوزه مسایل اکولوژیک و تسلیحات کشتار جمعی، به برخی کنترل‌های جمعی و جهانی تن می‌دهند. جهان دیگر چنان کوچک و در چنگ انسان سوداگر اسیر شده است که بدون فرمانروایی خرد نه فرمان طبیعت می‌تواند آن را به راه خیر بکشاند و نه قانون‌های ناظر بر دینامیسم خودانگیخته حرکت جامعه و جهان. در جامعه و جهانی که بشر می‌رود تا آفریننده و کنترل کننده و مالک قوانین آن بشود. در جهانی که می‌رود تا کاملاً به مصنوع انسان بدل شود، ضرورت کنترل جمعی و جهانی این انسان روز به روز بیشتر می‌شود. اقتصادی که از روزگاران بخار و نفت و برق گذشته، به اتم، الکترونیک، کامپیوتر، ژنتیک و تکنولوژی هورمون‌ها رسیده و هم‌اکنون می‌رود تا عصر انسان ـ خدایی را آغاز کند و به آفرینش و کاشت و برداشت موجودات زنده مشغول شود، بدون کنترل اجتماعی و جهانی به عامل مرگ نوع انسان و کل زیست تبدیل می‌شود. خیر و شری که در بهره‌برداری از نیروی اتمی نهفته است، در مقایسه با دانش و تکنولوژی ژنتیک به سرعت رنگ می‌بازد.

پس چگونه است که درست در چنین شرایطی اندیشه مالکیت و کنترل اجتماعی دچار گسست می‌شود و ورق به سود سرمایه‌داری و بازار آزاد و سوداگری برمی‌گردد؟ چرا هنگامی که شرایط عینی در مقیاس جهانی زمینه اندیشه و بینش نوع سوسیالیستی را گسترش می‌دهد، سوسیالیسم دچار چنین شکست‌هایی می‌شود؟ آیا این شکست‌ها به دلیل نادرستی یا کهنه‌گی سوسیالیسم هستند، یا از خشک‌اندیشی و خطا در شناخت و اجرای آن سرچشمه می‌گیرند؟

و پسین پرسش: آیا سوسیالیسم می‌تواند دوباره جوان شود و شور سازندگی از سر بگیرد؟ آیا می‌تواند همچنان جهان‌بینی جنبش نوین داد باشد و به ادعاهای بزرگ خود ادامه بدهد، یا این که ناچار است جای خود را به جنبش‌های دیگر بدهد؟

نه تنها سیاست، بلکه دانش اجتماعی دوران ما ناچار است به این پرسش‌ها پاسخ بدهد. سوسیالیسم در دوره رونق خود پاسخ گفتن به خود را تقریباً رها کرده بود و تنها به رقیبان و دشمنان پاسخ می‌گفت. آن پاسخگویی نیز آکنده از عناصر تبلیغاتی و دروغین بود و می‌رفت تا بر یک منطق کهنه و ارتجاعی متکی شود که کارش فقط دفاع از یک کیش در برابر هر واقعیت و غیر واقعیت ناهمخوان با آن بود. اینگونه پاسخگویی معمولاً متکی بر توجیه بود و نه توضیح. اما امروز سوسیالیسم باید دلیرانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر از گذشته به بازشناسی خود و جهان معاصر دست بزند. این روشن‌ترین راه برای بازسازی و نوزایی ضرور سوسیالیسم، نگه‌داشت و گسترش جنبه‌های همچنان پیشرو این جنبش و هماهنگ کردن و پیوند دادن آن با جنبش پیشتاز نوین است.

امروزه از نقادان سوسیالیست سوسیالیسم بسیار شنیده می‌شود که: در نقد سوسیالیسم باید تا خود مارکس پیش برویم. این پیشنهاد چندان نو یا رادیکال نیست و می‌توان آن را بسیار طبیعی تلقی کرد. واقعیت این است که نقد هیچ یک از اصول پایه‌ای سوسیالیسم بدون رجوع به مارکس و انگلس ممکن نیست. «سوسیالیست‌هایی» که می‌کوشند «بلشویسم» را پیش پای سوسیالیسم قربانی کنند، مثل کاپیتالیست‌هائی که می‌خواهند سوسیالیسم را پیش پای بلشویسم قربانی کنند، چندان در پی بازشناسی حقیقت نیستند و می‌توان گفت که اغلب در پی سود و سودای خود هستند. آن‌ها نمی‌توانند از زاویه «کژروی» نسبت به اصول تدوین شده توسط مارکس و انگلس، «بلشویسم» و جنبش کمونیستی پیرو آن را تخطئه و قربانی کنند. چرا که «بلشویسم» و انقلاب اکتبر، از بسیاری دیگر از نیروهای سوسیالیست به «مانیفست» مارکس و انگلس نزدیک‌تر و در اجرای آن صادق‌تر بوده‌اند. تفاوت اساسی لنین و استالین با مارکس و انگلس نه در اصول پایه‌ای بلکه عمدتاً در چگونگی ترکیب و انطباق این اصول با شرایط زمانی ـ مکانی و میدان اجتماعی فعالیت تاریخی آن‌ها بوده است.

مسأله دیگر این است که در بازگشت به مارکس و بررسی ریشه‌ای تئوری‌های سوسیالیسم، دو شیوه واگرا به چشم می‌خورد. یکی در این بازگشت و بازبینی، تئوری را برون از تاریخ، یعنی خارج از بعد زمان و مکان به نقد می‌کشد، دیگری این تئوری را به صورت تاریخی و در ابعاد زمانی و مکانی آن به سنجش درمی‌آورد. گرایش نخست مارکس را با شرایط امروز می‌سنجد، آنگاه نتیجه را به گذشته و به کلیت تئوری مارکس تعمیم می‌دهد. گرایش دوم مارکس را با شرایط دوران مارکس می‌سنجد و روند متحول تئوری سوسیالیسم را بر بستر روند متحول تاریخ جامعه و جهان بررسی و ارزشیابی می‌کند.

گرایش نخست می‌تواند از این فرض که مارکس برای امروز کهنه است این حکم را صادر کند که: مارکس در اساس کهنه بوده است. اما گرایش دوم از کهنه‌گی فرضی امروز مارکس، کهنه‌گی دیروز و همیشگی او را نتیجه نمی‌گیرد. این دیدگاه با مارکس همان برخوردی را دارد که با ارشمیدس و گالیله و نیوتن. و با تئوری سوسیالیسم همان برخوردی را دارد که با هر تئوری علمی یا اجتماعی دیگری. برای دانش، واقعیت نامشروط به زمان و مکان وجود ندارد. واقعیت امری مشروط است. انعکاس واقعیت در ذهن انسان نیز همین‌گونه مشروط است. بر همین پایه، انطباق ذهن با واقعیت، یعنی حقیقت نیز امری مشروط به زمان و مکان و عوامل اثرگذار و اثرگیر است. از آنجا که واقعیات و شرایط ابدی نیستند، انعکاس ذهنی آنها، یعنی شناخت‌ها، و حقیقت مستتر در این شناخت‌ها نیز همیشگی و پابرجا نیستند. پس، صحبت علم نمی‌تواند در باره حقایق نامشروط و برون از زمان و مکان و ابدی باشد. علم نمی‌تواند بدون آنکه روشن کند از کدام دستگاه مختصات، کدام موضوع مشخص را، در چارچوب کدام شرایط مشخص مورد بحث قرار می‌دهد، دست به تعریف و توضیح آن موضوع بزند.

این شرح شاید خسته کننده، کمک می‌کند تا از این نظر دفاع شود که کهنه شدن یک بخش یا همه یک تئوری نمی‌تواند حتماً دلیل بر نادرستی آغازین آن باشد، بلکه می‌تواند یک امر کاملاً طبیعی و حتی ضروری باشد. مثلاً تئوری جاذبه نیوتن به همان اندازه که در شرایط دوران خود درست بوده و ضرورت داشت که اثبات شود، در قرن بیستم ضرورتاً کهنه شده و می‌بایست جای خود را به کشایی جهان منحنی و نسبیت اینشتین می‌داد.

من از این اندیشه دفاع می‌کنم که چنین فرمولی قابل تعمیم به کل تاریخ است. یعنی اینکه شکست «شوروی سوسیالیستی» در دهه هشتاد به خودی خود نمی‌تواند نافی حقانیت انقلاب اکتبر در دهه دوم سده بیست بوده باشد. در اینجا ما با یک تاریخ دارای مراحل گوناگون روبرو هستیم و هر مرحله باید با توجه به شرایط همان مرحله بررسی شود.

ما همچنان نمی‌توانیم شکست یک روند، یک انقلاب، یک جهان‌بینی یا یک جنبش را به سادگی دلیل نادرستی آن قلمداد کنیم. من در مقاله «سرودی از سنگرهای سوخته» که پنج سال پیش در نشریه کار چاپ شد، از همین ایده دفاع کردم و نوشتم:

«نه مرگ حقانیت زندگی را انکار می‌کند و نه شکست حقانیت هدف را».

قبایل وحشی مغول تمدن‌های سترگ چین و ایران و هند را مغلوب کردند و به آتش کشیدند. کمبوجیه گیج‌سر مصر را از پای درآورد، آشور خونخوار بسیاری از همسایگان خود را از دم تیغ گذراند، اسپارتاکوس و مزدک و بابک شکست خوردند و امپراتوران ستمگر رم و پارس و تازی بر آن چیره شدند. حق با که بود؟ حق با کیست؟ آیا پیروزی و شکست می‌تواند در اینجا ملاک حق و باطل باشد؟

به اعتقاد من اینگونه داوری‌ها بر دانش متکی نیستند. این یک واقعیت است که تاریخ را تاکنون عمدتاً راست‌ها ومرتجعین رهبری کرده‌اند و حتی بخش بزرگی از تمدن جهانی با رهبری ارتجاع سرکوبگر ساخته شده است. واقعیت دیگر این است که اغلب جنبش‌های داد در راستای تاریخ شکست خورده‌اند. اما این شکست‌ها و پیروزی‌ها جای ترقی و ارتجاع را در تاریخ عوض نمی‌کنند. این رویدادها نمی‌توانند ستم را توجیه و ستم‌ستیزی را تبرئه کنند. تاریخ با این گونه سطحی‌نگری‌ها توضیح داده نمی‌شود. تاریخ هم باید از دید دانش و با ملاک‌های دانش پسندبررسی و ارزیابی گردد، و چنین قاعده‌ای نمی‌تواند شامل بررسی جهان‌بینی و جنبش سوسیالیستی نشود.

باری، اگرچه دنیای دانش‌های اجتماعی بس بی‌پرنسیب و رها شده در دست سود و سودای دانش‌فروشان به نظر می‌رسد، با این همه این دانش‌ها نیز بیش از پیش توان غلبه بر سوداهای سیاسی را پیدا می‌کنند و هر چه بیشتر به شناخت و قضاوت علمی نزدیک می‌شوند. ما باید به جای «تحلیل سیاسی» از تاریخ و جنبش‌ها و جهان‌بینی‌ها، بیش از پیش به تحلیل از دیدگاه این دانش‌ها رو بیاوریم و با تلاش برای بررسی و نتیجه‌گیری بی‌طرفانه‌تر، از حقیقت در برابر دروغ و نیرنگ دفاع کنیم.

واژه‌شناسی سوسیالیسم و کمونیسم

انگلس در پیشگفتار خود بر چاپ انگلیسی «مانیفست حزب کمونیست» به سال ۱۸۸۸ نوشته است:

«هنگام نگارش این اثر ما نمی‌توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ عنوان سوسیالیست از سویی به هواداران مکاتب تخیلی گوناگون، یعنی پیروان اوون در انگلستان و پیروان فوریه در فرانسه اطلاق می‌شد... و اما آن بخش از طبقه کارگر که به نارسایی دگرگونی‌های صرفاً سیاسی یقین حاصل کرده بود و ضرورت نوسازی بنیادی جامعه را تاکید می‌کرد، آن زمان خود را کمونیست می‌نامید ... بدینسان در ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوائی و کمونیسم جنبش طبقه کارگر بود ... در مورد این که کدامیک از این دو نام را باید برگزینیم هیچگونه تردیدی نمی‌توانست برایمان وجود داشته باشد...»

در راستای تاریخ، این برداشت از سوسیالیسم دگرگون شده است. سوسیالیسم همه محتوای کمونیسم مورد نظر مارکس و انگلس را به خود گرفت و محتوای فردایی سوسیالیسم، مرحله به کمال رسیده و نهایی سوسیالیسم، کمونیسم نامیده می‌شد. به این دلیل و نیز به دلیلی مشابه با آنچه که انگلس آورد (چرا که امروز کمونیسم بیشتر معرف سوسیالیست‌های مدافع دیکتاتوری پرولتاریا شده است) درست است که ما از اصطلاح فراگیر سوسیالیسم استفاده کنیم و اصطلاح کمونیسم را همچون سوسیالیسم آرمانی به عنوان پس‌آماج یا آرمان نهایی جنبش سوسیالیستی در نظر بگیریم. البته انتخاب آن زمان مارکس و انگلس کاملاً درست بود. چرا که افزون بر آنچه انگلس بیان داشت، این واژه کمونیسم بود که دقیقاً به اصل مالکیت اجتماعی یا اشتراکی بر وسایل تولید اشاره می‌کرد، برابری اجتماعی و برادری جهانی را در سرشت خود داشت و همه بار انقلابی جنبش روزگار را منتقل می‌کرد.

اصطلاح «کمونیسم» از ریشه لاتینی **commúnis** یعنی «اشتراکی» گرفته شده است. اصطلاح «کمون» نخستین بار در سال ۱۸۳۹ در فرانسه به میان آمد و اصطلاح «کمونیسم» در سال ۱۸۴۱ وارد سیاست عصر صنعت شد. اما اندیشه کمونیسم، یعنی مالکیت مشترک جمعی و اجتماعی بر زمین و وسایل عمده تولید، تاریخی به اندازه عمر تمام تمدن بشری دارد. بشر و جامعه در آغاز کمونیست آفریده شدند. اگر تنها دوران تاریخی زندگی انسان و اندیشه مکتوب را در نظر بگیریم، آنوقت می‌توانیم از افلاطون به عنوان بزرگ‌ترین تئوریسین اندیشه اشتراکی در جهان باستان (در چارچوب نظام آن زمان یونان) یاد کنیم. دو عنصر ویژه بینش سیاسی افلاطون، یعنی مالکیت اشتراکی بر اموال و سپردن حکومت به خردمندان، اگر محدود به یونانیان حاکم نمی‌شد و با نفی برده‌داری همه جامعه را مشمول این رحمت انسانی می‌کرد، آنگاه با ارکان اندیشگی کمونیسم معاصر بسیار همگون می‌شد.

توماس مور (۱۵۳۵ـ ۱۴۷۸) نویسنده و فیلسوف انگلیسی می‌توان گفت، برجسته‌ترین اندیشه‌پرداز کمونیسم سده‌های میانه در اروپا بوده است. او در اثر بزرگ و الهام‌دهنده خود (اتوپیا **Utopia**) که به سال ۱۵۱۶ انتشار یافت، یک جامعه کامل کمونیستی را ترسیم کرده که از قید همه ستم‌های جامعه طبقاتی رهایی یافته است. در خاور زمین برجسته‌ترین اندیشه‌پرداز و سیاست‌گذار کمونیسم در سده‌های میانه مزدک بامدادان بوده است. او یک پیامور کاملاًکمونیست بود و بزرگ‌ترین کسی است که در تاریخ از زاویه آرزوها و نیازهای توده تهیدست، به آفرینش یک کیش برابری و برادری دست زده است.

در تمام سده‌های میانه در آسیا و اروپا و دیگر بخش‌های جهان جنبش‌های وسیع دهقانی و توده‌ای با اندیشه مالکیت اشتراکی بر زمین و اموال برآمد کردند. برجسته‌ترین و پایدارترین نمونه عملی کمونیسم دهقانی در قرون وسطی، جامعه ژزوئیت پاراگوئه بود. این جامعه در فاصله سال‌های ۱۶۱۰ تا ۱۷۵۸ (یعنی حدود دو برابر عمر اتحاد شوروی) برقرار بود و بر شالوده مالکیت اشتراکی و برابری و برادری

ادامه در صفحه ۹

نگاهی به کتاب

«شکست حزب کمونیست شوروی و نتایج آن»

از انتشارات مدرسه حزبی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

هلموت پترز   ازماه‌نامه سوسیالیسم فوریه ۱۹۹۷   برگردان: ع.بهار

علت از هم پاشیدگی اتحاد جماهیر شوروی چه بود؟ آیا دلیل آن نقص در سیستم سوسیالیسم بود؟ پس گورباچف، یاکوولف و دیگران حق داشتند که بگویند از هم پاشیدگی نظم سوسیالیستی در شوروی اجتناب ناپذیر و قانونمند بوده است. یا اینکه علت واقعی را باید بیشتر در سیاست غلط و اشتباه رهبری جستجو نمود که اجازه داد تا سیستم نقص پیدا کند؟ پس رفرم به موقع و درست می‌توانسته جلوی شکست سوسیالیسم را بگیرد. چپ در این رابطه از نظر یکدستی برخوردار نیست و اکثریت‌شان امروزه به بخش نخست توضیح بالا تمایل دارند. بحث در این رابطه ادامه خواهد یافت زیرا که جستجو برای یافتن جوابی مؤثر برای این سئوال‌ها مستلزم توجه به تجارب و آموخته‌ها از تاریخ سوسیالیسم است.

به هر صورت آن نظریه‌ای اشتباه است که سوسیالیسم تا به امروز را در مجموع شکست خورده و نابود شده ارزیابی می‌کند. اگر به محدوده خارج از اروپا نگاه کنیم کشورهای سوسیالیستی را خواهیم دید که به سرنوشت شوروی دچار نشده‌اند. در میان این کشورها جمهوری خلق چین وجود دارد که بعد از فرو پاشی شوروی، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سرزمینی است که در راه رشد سوسیالیستی خود قدم به قرن جدید میلادی می‌گذارد. البته باید اعتراف نمود که نتیجه این آزمایش تاریخی «سوسیالیسم مدل چینی» هنوز مشخص نیست. هم چنین جای شک و تردید نیست که سیاست رفرم و بازگشایی حزب کمونیست چین که به زودی بیست ساله می‌شود در مجموع موفقیت آمیز بوده است. این موفقیت را می‌توان به عنوان دلیلی برای اینکه سیستم سوسیالیستی تا کنونی می‌تواند از طریق رفرم پر تحرک تر شود، ارزیابی نمود. توجه کنیم که: این پروسه تحت شرایط عقب ماندگی تاریخی هنوز هم مؤثر، تناسب قوای بین‌المللی نامناسب و بازگشایی کشور اجرا می‌شود. بدین سبب جالب است تا بدانیم که چه نتایجی حزب کمونیست چین از فرو پاشی حزب کمونیست شوروی و کشور شوراها گرفته است.

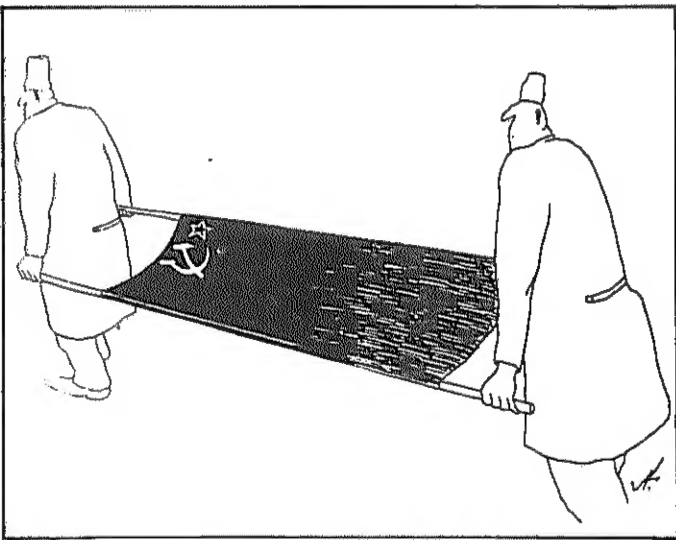
شورای نویسندگان مدرسه حزبی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در این رابطه کتابی با نام «شکست حزب کمونیست شوروی و نتایج آن» تهیه نموده است. این کتاب برای استفاده در مدرسه کادرهای حزبی چاپ شده است. با توجه به اینکه مدت زمان زیادی از تهیه این کتاب (دسامبر ۱۹۹۱) تا چاپ آن (آوریل ۱۹۹۴) طول کشیده است می‌توان نتیجه گرفت که مطالب جمع آوری شده در این کتاب در مجموع با نظرات رهبری حزب کمونیست چین هم خوانی دارند. جالب‌تر آن که تجارب حزب کمونیست چین بعد از انجام رفرم و سیاست بازگشایی از اواخر دهه هفتاد میلادی در این کتاب منعکس می‌شود. این کتاب شامل ۱۰ فصل می‌باشد و با اشاراتی پیرامون دلایل فرو پاشی شوروی و درسهای حاصله از آن آغاز می‌گردد. در ۷ فصل بعدی دلایل ویژه یک به یک مورد بررسی قرار گرفته - بر اساس تاریخ «رفرمهای رادیکال» حزب توسط گورباچف به خصوص تغییرات انجام گرفته در اواسط دهه هشتاد میلادی در بخشهای ایدئولوژی، وسایل ارتباط جمعی، سازماندهی حزبی، اقتصاد و رابطه با توده‌ها است.

در فصل نهم رابطه بین استراتژی غرب «تغییرات مسالمت آمیز» و «تفکر جدید» گورباچف در سیاست خارجی بررسی می‌شود. برای تأیید نتایجی که نویسندگان به آن رسیده‌اند در آخر کتاب نظرات شخصیت‌ها و متخصصین معروف شوروی سابق، نمایندگان دیگر احزاب کمونیست و هم چنین مطالب مندرج در وسایل ارتباط جمعی غرب چاپ شده است. پروفسور لیو دی در پیش گفتار می‌نویسد که نویسندگان با استفاده از جهان بینی و متدولوژی فلسفه مارکسیستی رخدادهای تاریخی شوروی را مورد بررسی قرار داده‌اند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که سیستم سوسیالیستی در شوروی نه به خاطر وجود نقص در سیستم، بلکه به خاطر دهه‌ها دگماتیسم و سیاستی به دور از واقعیت تغییر شکل یافت. اگر تصحیح خط مشی و رفرمهای سیاسی به موقع صورت می‌گرفت امکان آن وجود داشت تا سیستم اصلی را دوباره متحرک کرده و قوای آن را آزاد ساخت. فاکتورهای داخلی و بیش از همه خط مشی سیاسی حزب کمونیست شوروی و رهبری این کشور مورد توجه نویسندگان قرار دارند. لیو دی می‌نویسد: «رمز اصلی برای پیروزی و شکست یک حزب پرولتری در این است که آیا توان آن را دارد تا پرنسیپ‌های کلیدی مارکسیسم را با عمل انقلابی و یا به عبارت دیگر با سازندگی کشور گره زند، خط مشی درستی را تعیین کند و راهی را برای انقلاب یا سازندگی انتخاب کند که هماهنگ با سطح رشد نیروهای مولد کشور باشد».

نویسندگان صریحاً از دگماتیسم و خشک اندیشی مارکسیسم-لنینیسم آن گونه که از زمان استالین در حزب کمونیست شوروی (و جنبش بین‌المللی کمونیسم) به کار گرفته می‌شد، فاصله گرفته‌اند. آنها کوشش دارند تا به مارکسیسم-لنینیسم مارکس، انگلس و لنین مراجعه کرده و آن را در رابطه با تجارب منفی و مثبت خلاقانه در بررسی مورد نظر به کار گیرند.

بدین ترتیب حزب کمونیست چین بر عکس دیگر احزاب نظریه لنینی حزب را که از زمان استالین دست کاری شده و تغییر شکل یافته، را کنار نگذاشته است. معیار نویسندگان برای برخورد با حزب کمونیست شوروی همانهایی است که لنین برای یک حزب کمونیست به رشته تحریر در آورده است: کمونیسم به عنوان هدف نهایی حزب، پیشاهنگ پرولتاریا به عنوان کاراکتر حزب، مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی راهنما، نقش رهبری اجتماعی حزب و سانترالیسم دمکراتیک به عنوان پرنسیپ تشکیلاتی، رابطه تنگاتنگ حزب با توده‌ها، انتقاد و انتقاد از خود (ص ۳۷).

نکته مثبت این کتاب برخورد تاریخی و منظم جداگانه با پروسه‌ها و اشخاص است. به عنوان مثال نشان دادن سوسیالیسم مدل شوروی و تأثیر آن بر روی رشد شوروی می‌باشد. نویسندگان کتاب در رابطه با پروسه اقتصادی این نظر را نمایندگی می‌کنند که: بعد از انقلاب اکتبر به خاطر اشغال نظامی و بایکوت و پس از آن خطر جنگ، یک سیستم مرکزی و قدرتمند را ضروری نمود تا بتوان کشور را صنعتی نموده و توان آن را سریعاً افزایش داد. چنین سیستمی کاملاً نقش مثبتی را تا سازندگی اقتصادی کشور بعد از جنگ جهانی دوم ایفا نموده است. شوروی در این دوره نه تنها اقتصادش سریع‌تر از کشورهای سرمایه‌داری غربی (ضریب آن سالانه از ۴۰-۱۹۳۰ به طور متوسط ۱۶/۵٪ بود) رشد نمود بلکه به عنوان کشور عقب مانده کشاورزی توانست در همین دوره زمانی تبدیل به دومین «ابر قدرت» جهانی شود.



بنا بر نظر نویسندگان استالین این سیستم را از دهه ۳۰ به صورت دگم در آورده و آن را به بخش جدای ناپذیر «مدل سوسیالیسم» خود بدون توجه به تغییر شرایط ملی ارتقا داد (ص ۶۷-۶۶). تاکید بر روی صنایع سنگین و عدم توجه به صنایع سبک، مخصوصاً کشاورزی، حفظ اهرمهای دولتی و برنامه ریزی مرکزی، «تئوریزه کردن» به اصطلاح اقتصاد تولیدی در سوسیالیسم و فرضیه وجود دو بازار جهانی، مردود دانستن قاطع مکانیزمهای بازار به خاطر سرمایه داری، جدا شدن از بازار جهانی موجود، هر چه بیشتر باعث نابودی محرکهای نیروهای داخلی سیستم سوسیالیستی گردید. از نظر نویسندگان جانشینان استالین هم با توجه به بعضی رفرمها (خروشچف) جوهر این سیستم را تغییر ندادند. بالاخره بدین نحو گذار لازم به سوی گسترش هر چه بیشتر تولید مجدد و شانس استفاده از انقلاب علمی-صنعتی از دست داده شد. در عوض، نبود رفرم باعث تشدید تضادها و بالاخره قبل از سال ۱۹۸۵ منجر به بحران اقتصادی عمیقی گردید (ص ۷-۶).

تأثیرات رفرم در چین از اواخر دهه ۷۰ نشان می‌دهد که در مقابل توسعه منفی تصویر شده در شوروی، آلترناتیو دیگری هم وجود داشته است. مشابه این پروسه را هم نویسندگان چینی در تحولات سیستم سیاسی شوروی می‌بینند. برداشت آنها را در این رابطه می‌توان بطور خلاصه چنین فرموله نمود: حزب بلشویک به تئوری لنینی تکیه داشت. ویژگی های انقلاب، عقب ماندگی روسیه، جنگ و کمبود تجربه به هر ترتیب از آغاز موجب پیدایش مشکلات و کمبودها در سیستم سیاسی شد (مرکزیت مطلق قدرت، جدا نکردن حزب از دولت، جانشین کردن حزب به جای دولت، بوروکراتیسم جدی، کمبود دموکراسی و قانون گرایی). برای حل این مشکلات لنین قبل از مرگش یک سری پیشنهادات کرده بود (رهبری جمعی و مسئولیت شخصی، از بین بردن مرکزیت گرایی مطلق، جدا سازی حزب از دولت، ایجاد سیستم دموکراسی کارگری). استالین اما سیستم رهبری مرکزیت گرا در حزب و کشور را به صورت دومین عنصر مدل سوسیالیستی‌اش در آورد (تاکید یک طرفه بر دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه طبقاتی و مرکزیت گرایی؛ اهمیت ندادن به رهبری جمعی، دموکراسی و کنترل دمکراتیزه شده؛ رشد شخصیت پرستی) (ص ۳۹).

از نظر نویسندگان خروشچف دلایل نارسایی های موجود را در کاراکتر استالین جستجو می‌کرده و بدین سبب هم رفرمهای سیاسی‌اش محدود بوده‌اند و در عین حال تحت تأثیر سوبژکتیویسم و ولونتاریسمش نیمه کاره متوقف شدند. برای نویسندگان رفرم برژنف در سیستم سیاسی ارزش کمتری دارد که البته به برخورد محافظه کارانه‌اش رجوع داده می‌شود. بدین ترتیب شوروی هم زمان با بحران اقتصادی دچار بحران سیاسی عمیقی شد (ص ۴۲-۴۰).

در مجموع نتیجه گیری می‌شود که سیاستمداران و تئوریسین های شوروی بعد از لنین از یک طرف مخالف مارکسیسم-لنینیسم عمل نموده و از طرف دیگر این تئوری‌ها را به صورت دگم در آوردند. بدین صورت موضع سوسیالیسم و مارکسیسم-لنینیسم قدم به قدم تحلیل رفت. اضافه می‌شود که سیاست خارجی شوروی از زمان استالین هر چه بیشتر متأثر از سیاستی توسعه طلبانه بوده است. به جز لنین هیچ کدام از رهبران بعدی شوروی را نمی‌توان به عنوان «انترناسیونالیست واقعی» ارزیابی نمود. با این وجود حتی سیاست خارجی دوره برژنف «برتری طلبانه» نبود و نشان دهنده «کمونیسم خاصی» بوده است (ص ۶۱-۶۰).

به عقیده نویسندگان برای رهبری شوروی در اواسط دهه ۸۰ سه امکان وجود داشت:

۱. ادامه خط مشی دگم و از نظر ایدئولوژی خشک قدیمی؛ که با همه شعارهای انقلابی تو خالی به تباهی ختم می‌شد. ۲. بررسی کردن جدی شرایط، مورد توجه قرار دادن تجارب تاریخی و جستجوی راهی بر اساس پرنسیپ‌ها تا از طریق رفرم‌ها رشد اقتصادی را به حرکت در آورده، سطح زندگی مردم را بهتر نموده و سوسیالیسم را به پیش برند. ۳. به خاطر مسائل و مشکلات داخلی و تغییر اوضاع جهان فرض را بر این بگذارند که سوسیالیسم موفق نبوده و تنها راه چاره آن است تا جامعه سوسیالیستی را بر مبنای پرنسیپ‌ها و ارزشهای کاپیتالیسم تغییر دهند.

در این کتاب این مسئله برجسته می‌شود که راه حل دوم این امکان را فراهم می‌کرد تا در برابر فشار سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژی غرب کاپیتالیستی مقاومت کرده و جهت گیری سوسیالیستی را حفظ نموده تا بتوان در بلند مدت با سیستم کاپیتالیسم رقابت نمود.

«رهبری جدید حزب کمونیست شوروی که اواسط دهه ۸۰ با گورباچف در راس آن حکومت را در دست گرفت این امکان را داشت تا رفرم هایی را انجام دهد که از سوسیالیسم در شوروی دفاع نموده و آن را رشد دهد. این رهبری راه حل اول را رد کرده، اما متأسفانه راه حل سوم را انتخاب نمود. آنها از ایدئولوژی دگم «چپ» به اپورتونیسم راست پیچیدند که نتیجه آن شکست قابل رویت امروز است» (ص۸). ظهور اپورتونیسم در حزب کمونیست شوروی با نماینده اصلی آن گورباچف از نظر دانشمندان چینی اتفاقی نبوده است. آنها در اینجا «رابطه تنگاتنگی با رشد نسبتاً استوار کاپیتالیسم، با مشکلات گاه گاهی که در مقابل سوسیالیسم قرار داشتند و با اشتباهات احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی در سیاست داخلی و خارجی مشاهده می‌کنند» (ص ۱۷).

شکل گرفتن خط سیاسی و ایدئولوژی گورباچف را نویسندگان به سه دوره تقسیم می‌کنند:

۱- مارس ۱۹۸۵ تا ژوئن ۱۹۸۸

در آغاز گورباچف در رفرمهای ضروری «خود تکمیلی سوسیالیسم» را می‌دید. او اخذ دموکراسی پارلمانی غربی را رد نمود. تحت تأثیر او فضای جدید و مثبتی در زندگی سیاسی-ایدئولوژی رشد نمود. یک سری از موضع گیری های اشتباه تصحیح شدند (جنگ افغانستان، مسابقه تسلیحاتی). در همان حال اما بعضی اشتباهات نظری در مواضع ایدئولوژیک کادرهای رهبری حول گورباچف صورت می‌گیرد (متکی شدن به نظریه خروشچف در رابطه با حزب، دولت تمام خلقی و نظریه انسان گرایی، دموکراسی و علنیت غیر طبقاتی). نویسندگان در هسته «تفکر جدید» او-ارزشها و منافع عموم بشری را برتر از هر چیزی قرار دادن- «تئوری اساسی برای از دست دادن پرنسیپ های سوسیالیسم و تسلیم شدن در برابر غرب» را می‌بینند (ص ۱۰). اجازه دادن به تبلیغات ضد کمونیستی در اوایل سال ۱۹۸۸ باعث شد تا حرکت ضد کمونیستی قانونی به وجود آید.

۲- ژوئن ۱۹۸۸ تا ۱۹ اوت ۱۹۹۱

گورباچف بر اساس تصمیم گیری کنگره ۱۹ حزب در رابطه با «سوسیالیسم انسانی و دمکراتیک» تغییرات اساسی جامعه را با در نظر گرفتن ارزشهای سوسیال دموکراسی سوسیالیسم توضیح می‌دهد. در پروسه‌ای تا سال ۱۹۹۱ روشن‌تر می‌شود که منظور او در این رابطه چیست: نفی نظم سوسیالیستی در شوروی به عنوان «سوسیالیسم منحط»، گذار به جامعه چند حزبی و دموکراسی پارلمانی به شیوه غربی، نفی نقش رهبری حزب پرولتری، کثرت گرایی ایدئولوژی، نفی سانترالیسم دمکراتیک. در این مرحله حزب کمونیست شوروی به سرعت به سنتی‌ها (چپ های که آلترناتیو واقعی ارائه نمی‌کردند)، میانه‌ای‌ها و راستها تقسیم شد. نیروهای میانه پیرامون گورباچف با سنتی‌ها اختلافات اساسی داشتند اما تنها اختلافات تاکتیکی آنها را از راست‌های «رادیکال» (یلتسین) جدا می‌کرد. راست‌ها با همراه شدن با نیروهای ناسیونالیست نفوذشان هر چه بیشتر می‌شد.

۳- ۱۹ اوت تا آخر سال ۱۹۹۱

بعد از «اتفاقات ۱۹ اوت» نزدیکی نیروهای میانه با راست‌های افراطی بیشتر شد تا گذار به کاپیتالیسم سریع‌تر شود. با نقش تعیین کننده گورباچف حزب کمونیست و اتحاد جماهیر شوروی منحل شد. در رابطه با سیاست اقتصادی هم در راستای «مالکیت خصوصی، اقتصاد آزاد و رقابت بازار» جهت گیری شد. از نظر نویسندگان سوسیالیسم گورباچفی «در جوهر خود به مانند پلی است که به کاپیتالیسم منتهی می‌شود» (ص ۱۴). در این رابطه آنها اشاره می‌کنند که حمایت همه جانبه کاپیتالیسم غربی و به خصوص امریکا از «سوسیالیسم انسانی و دمکراتیک» گورباچف به هیچ وجه تصادفی نبوده و البته او را تحت فشار هم گذاشته بودند. تحلیل امریکایی‌ها در اوایل تابستان ۱۹۹۱ چنین بود که تاکتیک گورباچف «کمک برای انجام دادن رفرم» دارای کمبودهایی هم هست. به همین خاطر باید به او فشار آورد و شوروی را مجبور ساخت تا یک «رفرم برای اقتصاد بازار آزاد، خصوصی کردن در مقیاس گسترده، حفاظت از مالکیت خصوصی، کمتر کردن کنترل بر روی اقتصاد، اجازه دادن به تجارت آزاد، دمکراتیزه کردن سیستم سیاسی» را به اجرا در آورد (ص ۲۹۳). نویسندگان در اینجا تاکید می‌کنند که «حمایت از حقوق بشر» ابزار مهم غربی‌ها به خصوص امریکایی‌ها جهت به اجرا در آوردن سیاست «تغییرات مسالمت آمیز» در کشورهای سوسیالیستی و مداخله در امور داخلی آنها، فریب توده‌ها و حمایت از اپوزیسیون بوده است (ص ۲۸۵).

اولین نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که نقش رهبری کننده حزب کمونیست در ساختمان سوسیالیسم ضروری است. «اگر حزب قدرت را از دست بدهد سوسیالیسم نابود می‌شود (ص ۲۰). در رابطه با مسئله رهبری هیچ گونه سازشی نباید صورت پذیرد. علت این نتیجه‌گیری دو فاکت زیرین می‌باشند. از یک طرف مشکلات عمیق و تضاد در هسته رهبری و خط مشی سیاسی-ایدئولوژی حزب کمونیست شوروی که باعث از دست دادن موضع رهبری و در نتیجه نابودی حزب و دولت سوسیالیستی شد. از طرف دیگر احزاب حاکم در اروپای شرقی هم به خاطر پلورالیسم سیاسی و ایدئولوژی و سیستم چند حزبی مدل غربی تسلیم اپوزیسیون شدند و در نهایت بر اثر حملات ضد کمونیستی احزاب اپوزیسیون باختند. با توجه به اتفاقاتی که در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی رخ داده‌اند حزب کمونیست چین درستی اعتقادش به مارکسیسم-لنینیسم را به عنوان پایه ایدئولوژی‌اش تأیید شده می‌بیند پرنسیپ های اساسی این ایدئولوژی را خلاقانه به کار می‌بندد و به همراه خلق راه رفرم را ادامه داده و با اپورتونیسم، دگماتیسم و خشک اندیشی مبارزه کرده و هیچ گونه مصالحه‌ای را در رابطه با سانترالیسم دمکراتیک انجام نخواهد داد یعنی هم دموکراسی درون حزبی را ارتقا و تکامل داده و هم چنین وحدت ایدئولوژی، اراده و انضباط را حفظ کرده تا سازمان حزبی قوی و مبارز باقی بماند. باید متذکر شد که حزب کمونیست چین امروزه وظیفه رهبری‌اش را در مسائل دولتی بیشتر به عنوان رهبری در رابطه با پرنسیپ های سیاسی، جهت گیری سیاسی و تصمیم گیری های مهم در چهارچوب قانون اساسی کشور می‌بیند.

نتیجه دوم که در واقع تجارب سیاست چپهای رادیکال در چین هم آن را تأیید می‌کند این است که ساختمان اقتصادی در سرنوشت یک کشور سوسیالیستی تعیین کننده است و بدین خاطر وظیفه اصلی سوسیالیسم رشد نیروهای مولد می‌باشد (ص ۲۳). دولت سوسیالیستی در مسابقه بین دو سیستم زمانی می‌تواند پیروز شود که قدم به قدم موفق‌تر شده و بعد از ساختن «سیستم های کلیدی سوسیالیسم»، نیروهای مولد را از طریق رفرم مکانیزم های اقتصادی این بار با این هدف آزاد سازد که باز دهی کار مدام افزایش یافته و شرایط زندگی مادی و فرهنگی خلق بهتر شود. در اینجا باید بطور فعالانه در تبادل علمی و صنعتی و همکاری های بین‌المللی و در رقابت‌های بازار جهانی شرکت نمود. حزب کمونیست چین این راه را انتخاب کرده است. بر عکس گورباچف علاوه بر اینکه طرح مشخصی برای رفرم اقتصادی نداشت بلکه بدون در نظر گرفتن واقعیات شوروی از غرب تقلید نمود.

نتیجه سومی که گرفته می‌شود این است که یک حزب کمونیست حاکم نباید به هیچ وجه تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی را در شرایط سوسیالیستی به فراموشی بسپارد (ص ۲۶). حزب می‌بایستی که به دیکتاتوری پرولتاریا پای‌بند بوده و تنظیم رابطه بین دموکراسی و دیکتاتوری، بین دموکراسی و سیستم قانونی را درک کرده و تضادهای متفاوت در این دو کاراکتر را به درستی تشخیص داده و در عمل پیاده کند. اتفاقاتی که در شوروی و اروپای شرقی رخ داده‌اند ثابت می‌کنند که در شرایط سوسیالیستی تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی هم چنان وجود خواهند داشت. در اینجا نشان داده شده است که خطرناک‌ترین دشمن یک حزب کمونیست حاکم طبقه استثمارگر سابق نبوده بلکه اقشار و گروه های تازه به وجود آمده ضد سوسیالیستی و راست می‌باشند. آنها همیشه سعی خواهند نمود تا اشتباهات حزب کمونیست را به خصوص در عرصه اقتصادی مورد سوء استفاده قرار داده، توده‌ها را به طرف خود جلب نموده و توازن طبقاتی را به نفع خود تغییر دهند.

تجارب حزب کمونیست چین گواهی می‌دهد که از یک طرف می‌بایستی به این مشکل توجه شود، زیرا که بورژوازی انحصاری غربی به هنگام ضعف جنبش کمونیستی بین‌المللی سعی در اجرای نوعی «تغییرات مسالمت آمیز» در کشورهای سوسیالیستی خواهد نمود. از طرف دیگر نویسندگان تاکید می‌کنند که می‌بایستی جلوی این گرایش گرفته شود که تحت شرایط رفرم و بازگشایی بیش از اندازه به مبارزه طبقاتی بها داده شود و وظیفه اصلی یعنی بازسازی اقتصادی مورد سئوال قرار گیرد. موارد دیگری را که نویسندگان از شوروی انتقاد می‌کنند یکی دموکراسی و دیگری قانونیت است. با اشاره به مارکس،

بقیه در صفحه ۹

جایگاه زنان در «قدرت»

از نشریه پیشرفت زنان(سازمان ملل)

زنان در سراسر دنیا در وضعیت تقریبا مشابهی به سر می‌برند، زیرا آنان از سهمی کاملا نابرابر در مشارکت در اموری که بر زندگی آنان تاثیر می‌گذارد، برخوردارند. تسلط مستحکم مردان در سطوح بالای تصمیم‌گیری و نفوذ بسیار پائین زنان در آنجا موجب شده است که زنان از این قدرت که بتوانند در مورد بقا و زندگی خانواده‌شان تصمیم‌گیری کنند، محروم شوند. این در حالی است که میلیونها تن از زنان نه تنها مدیران منابع کمیاب مربوط به مصرف خانواده‌ها و امور بهداشت می‌باشند، بلکه سازمان دهنده، ناظر، آموزش‌دهنده، التیام‌بخش، حلال مشکلات، صلح‌ساز و مهیا کنندگان همبستگی به عنوان پیش‌نیازهای توسعه، می‌باشند. اما در عین حال بعد از گذشت دو دهه از اولین کنفرانس جهانی زنان در مکزیکوسیتی، زنان زیادی در حوزه‌های اجتماعی وارد شده و به عنوان تصمیم‌گیرنده در سطوح سیاسی، تجاری، صنعتی، خدمات و رسانه‌ها تعیین شده‌اند و حتی تعدادی از آنان به سطوح رهبری در سازمانهای غیر دولتی رسیده‌اند و بطور موثری در عرصه قدرت سیاسی موثر واقع شده‌اند.

امروزه نام زنانی همچون، آکینو، بوتو (قبل از کودتای اخیر و سقوط وی)، چامورو، گاندی و پرون، که به مقام رهبری در کشورهایشان رسیده‌اند، همانند سایر رهبران (مرد) شناخته شده است. با این وجود، هم‌اکنون تعداد زنانی که به عنوان رئیس جمهور، نخست‌وزیر، اعضای مجالس قانونگذاری، شهردار و نماینده مجالس قانونگذاری ایالتی حضور دارند، به حدی کم است که آنها نمی‌توانند بطور موثر در ساختار قدرت در جامعه تاثیرگذارند یا به ایجاد ساختار جدیدی در جوامع شکل دهند. البته قابل ذکر است که تعداد زنانی که در کشورهای در حال توسعه در سطوح نمایندگی سیاسی، در درجات عالی قرار می‌گیرند، نسبت به کشورهای پیشرفته، بیشتر است و این میزان همچنان رو به بهبود و ترقی است. در نهایت عمیق‌ترین شکاف در زندگی اجتماعی، اختلاف میان زنان و مردان در سطح تصمیم‌گیری است.

در اکثر کشورها در دوره افزایش دموکراتیزه شدن جهان، زنان بیش از نیمی از رای‌دهندگان را تشکیل می‌دهند و آنها هم به عنوان رای دهنده و هم به عنوان کاندیدای پستهای مختلف، انتخاب می‌شوند ولی به هر حال این ترجمان برابری برای آنان نیست.

تنها در چند کشور ـ که عمده آنها کشورهای اسکاندیناوی می‌باشند ـ نسبت زنان در سطح تصمیم‌گیری و سیاستگذاری کم و بیش با مردان برابر است. اما در کل، این رابطه و نسبت در اکثر کشورهای دنیا خیلی پائین‌تر از ۳۰ درصدی که شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۵ برای سطح تصمیم‌گیری برای زنان تعیین کرده قرار دارد و به همین دلیل است که سازمان ملل برای رساندن زنان به این سطح از تصمیم‌گیری در قالب گروههای تخصصی و برنامه‌های مختلف، اقداماتی را انجام داده است.

هنوز زنان به عنوان تصمیم‌گیرنده اصلی در سازمانهای بین‌المللی، سطوح بالای هیاتهای دیپلماتیک، بانکها و شرکتهای چند ملیتی و در سطوح فرماندهی نیروهای نظامی و پلیس به میزان زیادی غایبند.

فقدان مشارکت فعال زنان در تصمیم‌گیری سیاسی عواقب و پیامدهای مهمی را در جامعه بشری به جای گذاشته و خواهد گذاشت. زیرا این امر (عدم مشارکت در تصمیم‌گیری) باعث عدم مسئولیت‌پذیری زنان از یکطرف و انکار حقوق مهم آنان به عنوان یک شهروند کامل در جامعه از طرف دیگر، می‌گردد. همچنین این معضل باعث می‌شود که سهم آنان از تصمیم کلیدی بر تخصیص بودجه ملی و توجه دولت نسبت به آنان محدود شده، نظرات آنان نادیده گرفته شود و مهارتشان غیر قابل استفاده قرار گیرد.

سیاست؛ از سطح ملی به سطح بین‌المللی

در جهانی که مردان مسلطند و ویرانی پشت سر ویرانی رخ می‌دهد، زنان در کشورهای فقیر و غنی از نقش مشابهی که همان حمایت بچه سالخورده کره ارض است، برخوردارند.
گلوریا سیتانم ۱۹۹۴

زنان در جهان غرب تنها پس از تظاهرات بی‌شمار، اعتصابهای گسترده و جلب حمایت قانونگذاران توانستند برای اولین‌بار در نیوزیلند در سال ۱۹۸۹ حق رای بدست آورند. دو عامل تاریخی در بدست آوردن حق رای زنان نقش اساسی داشت؛ نخست افزایش مشارکت آنان در شغلهای مردانه در خلال انقلاب صنعتی و نیز، همکاری فعال آنان در جریان جنگهای جهانی اول و دوم.

در قرن نوزده تلاش مستمر زنان بویژه در اروپا و آمریکای شمالی برای بدست آزرون حق رای آغاز شد. مخالفت با دادن حق رای برای زنان بر این فرض اساسی استوار بود که اصولا زن و سیاست با هم ناسازگارند زیرا سیاست یک فعالیت «غیر فمینیستی» است. در سایر نقاط دنیا دسترسی زنان به حق رای از طریق مشارکت آنان در روند نوسازی سیاسی و تلاش در مقابل استعمارزدایی آغاز گردید. نوع دوم، تلاش زنان برای آزادی ملی و ایجاد کشورهای جدید بود ـ مهمترین نمونه‌اش، هند است ـ که زنان متعاقب استقلال آن کشور، حق رای به عنوان گسترش طبیعی مشارکت فعال آنان در راه آزادی را کسب کردند. جنگها، انقلابها و نهضت‌های استقلال‌طلبی، موجهایی بودند که زنان را به حق‌رای نزدیک‌تر می‌ساختند.

بر طبق اعلام اتحادیه بین‌المجالس، سازمانهای غیر دولتی زنان و مجالس ملی،زنان تا سال ۱۹۸۷ در ۱۱۵ کشور دنیا حق رای به دست آورده بودند. در اکثر کشورها، زنان بطور همزمان هم حق رای و هم حق انتخاب شدن را به‌دست آوردند هرچند تعداد زنانی که در انتخابات دموکراتیک رای می‌دهند، بطور غیر قابل قبولی پائین است. و تعداد اندک زنان در مجالس قانونگذاری حتی از پرتعدادترین کابینه‌هایی که از زنان تشکیل شده است نیز پائین‌تر است.

● بطور میانگین در سطح دنیا در سال ۱۹۹۴، فقط ۱۰/۵ درصد سطح تصمیم‌گیری مجالس قانونگذاری و ۶/۱ درصد قوه مجریه به زنان اختصاص یافته بود.

● در نروژ که نخست‌وزیر آن زن است، ۳۷ درصد از کابینه و ۳۹ درصد پارلمان نمایندگان را زنان تشکیل می‌دادند.(این آمار مربوط به سال ۱۹۹۵ است)

● در ایالات متحده آمریکا، زنان به سختی ۱۱ درصد مجلس عوام و ۷ درصد سنا را در کنگره تشکیل میدهند.

● در سایر کشورها و نواحی توسعه یافته، مشارکت زنان از حدود ۷ درصد در سال ۱۹۷۵ به حدود ۱۷ درصد در سال ۱۹۹۴ رسیده است که این میزان در کشورهای شمال اروپا (نوردیک) حدود ۳۴ درصد بوده است.

● در اروپای شرقی، مشارکت زنان در مجالس قانونگذاری از ۲۲ درصد در سال ۱۹۸۷ به ۶/۵ درصد در سال ۱۹۹۳ نزول کرد که بیشتر آن در نتیجه سقوط کمونیسم و حذف سهمیه زنان در پارلمان بود. ولی گزارش ژوئن ۱۹۹۴ اتحادیه بین‌المجالس، رشد ملموسی را در درصد فوق نشان داده است، بطوری که در سنای لهستان، مشارکت زنان از ۸ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۱۳ درصد در سال ۱۹۹۴ افزایش پیدا کرده است و این رشد در مجارستان از ۷/۳ درصد در سال ۱۹۹۰ به نزیک ۱۱ درصد در سال ۱۹۹۴ رسیده است.

در اغلب کشورهای دنیا، زنان به میزان خیلی کمتری برای احراز پست ریاست جمهوری داوطلب (کاندیدا) می‌شوند و علت آن هم عدم دسترسی آنان به کانالهای دستیابی به قدرت در سطوح بالا مخصوصا از قوه مجریه، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های تجاری می‌باشد. و این در حالی رخ می‌دهد که اکثر کشورها با تغییرات سیاسی دراماتیکی وانمود می‌کنند که کانالهای قانونی و سیاسی مهمی را برای ایفای نقش فعال زنان تعبیه کرده‌اند.

از یکسو ظهور دموکراسی، ضرورتامشارکت برابر در تصمیم‌گیری را برای زنان به ارمغان نخواهد آورد و از دیگر سو رژیمهای غیر دموکراتیک و سنتی بر جستجوی زنان برای کسب قدرت سیاسی، ضربه‌ای سخت فرو می‌آورند. با این وجود، هنگامی که زنان به پست وزارت می‌رسند، اغلب در وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، بهداشت، فرهنگ، تامین اجتماعی، امور زنان و جوانان و بعضی اوقات در امور قضایی و حقوقی مشغول به خدمت می‌شوند و آنها خیلی کمتر در پست وزارتخانه‌های کلیدی نظیر، اقتصاد و دارایی، دفاع، کشور و یا امور خارجه تعیین می‌گردند.

یک روش متفاوت

در صورتی که زنان از نظر قدرت سیاسی با مردان برابر شوند، زندگی ما چه تغییر پیدا خواهد کرد؟ در حالیکه عده‌ای معتقدند، قدرت با جنسیت رابطه‌ای چندان ندارد و تفاوتی در جنسیت بکارگیرنده قدرت اصلی از اینکه مرد باشد یا زن، وجود ندارد، عده‌ای دیگر اعتقاد دارند که زنان می‌توانند قدرت را بطور متفاوتی که بهتر نیز باشد بکار ببرند.

The advancement of women An overiew (united Nations) PP:73-84

ترجمه از ل.سلامی
برگرفته ازنشریات داخل کشور


طرح از رولند توپ

تائید حق انتخاب همسر «یک پیروزی سیاسی»

دادگاهی در لاهور پایتخت پاکستان، قانونیت ازدواج زوج جوانی را که با حساسیت ویژه‌ای از طرف وکلا و مدافعین حقوق بشر دنبال می‌شد، مورد بررسی قرار داد. این زوج زعیمه و ارشد احمد نام دارند، در فوریه ۱۹۹۶ ازدواج کردند ولی بلافاصله مورد تهدید و آزار والدین دختر قرار گرفتند که معتقد بودند چون این ازدواج بدون رضایت پدر دختر صورت گرفته است، از نظر اسلامی مردود است. والدین دختر به دادگاه شکایت بردند و خواستار لغو قانونی ازدواج شدند. زن جوان دانشجوست و شوهرش معلم است. مرد ۴ ماه در زندان بسربرد. آنها در این مدت مورد توهین و بدرفتاری پلیس قرار داشتند و سرانجام در یک «خانه زنان» پناه گرفتند.

دادگاه لاهور شکایت والدین عروس را رد کرد، فقط یکی از قاضی‌ها معتقد بود که طبق حقوق اسلامی ازدواج دختر حتی در صورت بلوغ به رضایت پدر بستگی دارد.

علی رحمان رئیس کمیسیون غیر دولتی حقوق بشر این حکم را «پیروزی سیاسی» و مقاومت نهادهای سکولار کشور در مقابل تهاجم روزافزون اسلامی‌ها تلقی کرد و اسماء جهانگیر وکیل پاکستانی از یک «تصمیم تاریخی» صحبت نمود.

در پاکستان، زنان به غیر از مشکل عدم حمایت قانونی، با مشکل اذیت و آزار گروههای اسلامی و فتوای ملایان ده و شهر روبرو هستند. این گروههای اسلامی و ملایان به تکفیر زنانی می‌پردازند که بدون رضایت پدر ازدواج کرده‌اند، و یا همسر تعیین شده از طرف والدین در زمان نوزادی را رد کرده و با مرد دیگری ازدواج می‌کنند. حق انتخاب همسر یکی از عرصه‌های مبارزه زنان با گروههای اسلامی در پاکستان می‌باشد.

حق حیات زنانه

شیرین عبادی

«حق حیات» را می‌توان سرچشمه و منشا کلیه حقوق انسانی دانست زیرا حقوق دیگر فرع بر این اصل است. ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می‌دارد:«هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد». احترام و تاکید بر حق حیات برای کلیه افراد بشر، فقط در اعلامیه جهانی حقوق بشر پیش‌بینی نشده است، بلکه بند الف از ماده دوم اعلامیه اسلامی حقوق بشر نیز مقرر می‌دارد:«زندگی موهبتی است الهی و حقی است که برای هر انسانی تضمین شده است، و بر همه افراد و جوامع و حکومت‌ها واجب است که این حق حمایت نموده و در مقابل هر تجاوزی علیه آن ایستادگی کنند و جایز نیست کشتن هیچ‌کس بدون مجوز شرعی». به عبارت دقیق‌تر از آنجایی که خداوند خالق انسان است و جان آدمی در دست اوست، کسی حق کشتن دیگری را ندارد و در نتیجه قتل عمدی جرم و گناهی بزرگ بوده و قاتل مستحق شدیدترین کیفرهاست، بنحوی که در برخی از ممالک، مجازات اعدام مخصوص قتل عمدی است یعنی هیچ جرمی مستحق اعدام و کشتن نیست مگر قتل یک انسان بیگناه. در ایران، ماده ۲۰۵ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته است که قتل عمد موجب قصاص است. به عبارت دیگر اگر کسی عمدا دیگری را به قتل برساند، پس از اثبات جرم و در صورتی که اولیا دم رضایت ندهند، کشته خواهند شد. این اصل و قاعده کلی است و ناشی از احترام به «حق حیات» است. اما این اصل بدیهی در مورد زنان به گونه‌ای دیگر اجرا می‌شود.

اگر زنی به قتل برسد مجازات قاتل بر حسب آن که مرد باشد یا زن متفاوت است. اگر زنی به دست زن دیگری به قتل برسد، مجازات قاتل قصاص است اما اگر قاتل مرد باشد حکم قانون تغییر می‌کند. به موجب ماده ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی:«هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است ولیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». ماده ۲۱۳ همان قانون مقرر داشته است:«در هر مورد که باید مقداری از دیه را به قاتل بدهند و قصاص کنند باید پرداخت دیه قبل از قصاص باشد».

بنابراین اجرای عدالت یعنی قصاص قاتل موکول به پرداخت «نصف دیه» است و چون ممکن است تهیه آن برای شاکی (ولی دم مقتوله) دشوار باشد لذا می‌تواند مانعی جهت اجرای عدالت محسوب گردد.

نکته جالب توجه آنست که این شرایط فقط در مورد مسلمانان رعایت نمی‌شود بلکه در مورد غیر مسلمان هم باید اجرا شود. ماده ۲۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ مقرر داشته است: هر گاه کافر ذمی عمدا کافر ذمی دیگر را بکشد قصاص می‌شود اگر چه پیرو دو دین مختلف باشند و اگر مقتول زن ذمی باشد بایدولی او قبل از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد

بنابراین اگر مردی مسیحی، زنی مسیحی را عمداً بکشد، هرچند که در دین آن‌ها ممکن است زن و مرد مساوی باشند، اما قبل از قصاص قاتل باید نصف دیه را به او بپردازد.

نتیجه عملی نادیده انگاشتن «حق حیات» در مورد زن را یک بار به چشم دیدم: چندی قبل مردی سفاک و بی‌رحم نوعروس جوانش را به جرم سوزاندن غذا با کارد به قتل رساند و متواری شد. با همت و پایمردی ماموران انتظامی بعد از چند ماه دستگیر و محاکمه شد. چون اجرای عدالت موکول به پرداخت نیمی از دیه قاتل بود. پدر مقتوله به ناچار تنها مایملک خود را که خانه‌ای ۹۵ متری در یکی از کوچه‌های فرعی خیابان شوش، بود فروخت و بهای آن را دودستی تقدیم قاتل نمود، تا موجبات اجرای حکم دادگاه فراهم شود و خود نیز در سن ۷۰ سالگی باتفاق همسر و عائله‌اش تن به اجاره‌نشینی داد.

برگرفته از نشریه جامعه سالم شماره ۲۲

دو نسل با چه گوارا

در شماره اخیر نشریه آرش مطلبی با عنوان «دو نسل با چه‌گوارا» به قلم خانم ناهید کشاورز درج شده است. در این مقاله خانم کشاورز نگاه و احساس دو نسل جوانان امروز،و نسلی که خانم کشاورز به آن تعلق دارد و را به تحریر درآورده است در زیر بخش‌هایی از مقاله ایشان را ملاحظه می‌کنید:

* * *

«چه‌گوارا» برای من فقط یک انقلابی نبود. جوانیم بود با آرزوهای برنیامده‌اش. خیابان شاهرضا بود و روبروی دانشگاه کتابهای جلد سفید، تظاهرات پراکنده، دانشگاه تهران و دانشکده حقوق و نگاه‌های شتابزده برای دیداری آشنا در آنجا. پیراهن‌های چینی سبزرنگ با شلوار جین آبی و کفش‌های کتانی، قنادی «فیاما» در میدان فردوسی با خوشمزه‌ترین شیر قهوه‌های دنیا و نگاه‌های پنهانی به اعلامیه‌های جمع‌شده در کیفم، راه‌پیمایی‌های طولانی بی‌خستگی و تلاشی حریصانه برای خواندن کتابهای بی‌نقطه و ویرگول و جمله‌های طولانی و گاه نامفهوم و همه‌ی اینها با یادی مضطرب از «چه‌گوارا» که از دوران نوجوانی در ذهنمان نشسته بود.

چه‌گوارا «فرزاد» بود با موتورسیکلتش و شریک شدنش در غذای من در سلف سرویس روزنامه کیهان و نگاه مادرانه من در ۲۲ سالگی که شوق خوردنش را تحسین می‌کردم و «رضا» با بی‌پولی مزمنش. وقتی خبر اعدامشان را شنیدم چهره «چه‌گوارا» به نظرم آمد. مثل وقتی که سالها بعد خبر اعدام «مهرداد» باز هم «چه‌گوارا» را دوباره در ذهنم زنده کرد. انگار هر کس اعدام می‌شد او بود. و در تمام سالهای بعد او را در گوشه‌ای از ذهنم جای داده بودم و خیال سرکشم تا بدانجا راه نمی‌یافت. و حالا مثل آنوقتها چه‌گوارا حس عاشقانه‌ای را در من برمی‌انگیزد که به درستی نمی‌دانم از کجا می‌آید نوعی التهاب، دلشوره، هیجان و سرخوشی خاص سالهای

ادامه در صفحه ۹

سیر تطور مجمع تشخیص مصلحت نظام

با انتصاب رفسنجانی به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام توسط خامنه‌ای، بار دیگر جایگاه این ارگان و وظایف آن در نظام ولایت فقیه در محافل سیاسی کشور مطرح شده است. ما صرفاً برای آشنائی خوانندگان نشریه کار از جایگاه و وظایف این ارگان، بخشی از مقاله مندرج در نشریه ایران فردا (شماره ۲۶) که توسط یکی از نویسندگان این نشریه با اصطلاحات متداول در بین حامیان حکومت اسلامی نگاشته شده است، در زیر می‌آوریم.

* * *

تشخیص مصلحت

مصلحت‌اندیشی بر اساس حاکمیت ملی برعهده مجلس شورای اسلامی به عنوان مجمع نمایندگان سیاسی ملت است که پس از بررسی‌های کارشناسانه آنچه که خیر و صلاح جامعه باشد را از طریق وضع قانون مقرر می‌دارد، اما این امر با توجه به حاکمیت اسلام بر کلیه امور و شئون لزوماً باید مقید به رعایت موازین شرع و اصول قانون اساسی باشد. از ظاهر عبارت اصل نود و یکم قانون اساسی چنین برمی‌آید که ابتکار تشخیص مصلحت فقط برعهده

مجلس است و شورای نگهبان در تشخیص مصلحت نقشی ندارد بلکه با بررسی‌های خود مغایرت یا عدم مغایرت مصلحت عنوان شده را اعلام می‌کند. در این صورت اگر مصوبه مجلس مورد تأیید قرار گیرد آن مصوبه به عنوان مصلحت ملی و اجتماعی اجرا می‌شود اما اگر مصوبه ای مورد تأیید شورای نگهبان قرار نگیرد در حالی که به نظر مجلس اجرای آن به خیر و صلاح جامعه و عدم اجرای آن مفسده‌انگیز باشد در این صورت خیر و صلاح جامعه در مقابل احکام اسلام (یا قانون اساسی) قرار می‌گیرد. بر این اساس در رویارویی مصلحت ملی و اجتماعی با موازین شرعی مصلحت نظام به عنوان مصلحت اهم مورد توجه قرار می‌گیرد. و این وظیفه را مجمع تشخیص مصلحت نظام ایفاء می‌نماید.

برگرفته از نشریه ایران فردا

تبدیل شدن به نهاد قانونگذاری

در دوره نخست فعالیت مجمع تشخیص مصلحت در موارد متعددی براساس اختیارات مفوضه از سوی رهبر انقلاب مجمع، مبادرت به تصویب قانون می‌کرد. قانون مبارزه با مواد مخدر، قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری و قانون تعزیرات حکومتی از اهم مصوبات مجمع در این مقطع است. در پی انعکاس نگرانی جمعی از نمایندگان مجلس به رهبر فقید انقلاب از به مخاطره افتادن موقعیت مجلس شورای اسلامی و تعدد مراکز قانونگذاری، ایشان طی فرمانی اختیار قانونگذاری را از مجمع سلب و صلاحیت آن را صرفاً به رسیدگی در موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان محدود نمودند.

اما در دوره جدید مجمع تشخیص و پس از قانونمند شدن آن نهاد نیز، در موارد متعددی این مجمع مبادرت به تصویب قوانین ابتدایی کرده است (قانون نحوه وصول مطالبات بانک‌ها مصوب ۱۳۶۸/۱۰/۵ – حق کسب و پیشه یا تجارت مصوب ۱۳۶۹/۱۰/۲۵ قانون تشکیل محکمه انتظامی قضات مصوب ۱۳۷۰/۸/۲۳ ...) طبق آمار موجود مجمع تشخیص مصلحت نظام از آغاز تشکیل تا اردیبهشت ۱۳۷۱ قریب پنجاه مصوبه داشته است که از این تعداد تنها چهارده مورد آن در رابطه با اختلاف حل نشده بین شورای نگهبان و مجلس بوده است و بیش از دو سوم مصوبات مجمع، وضع قانون است که علی‌القاعده از محدوده اختیارات و صلاحیت آن خارج می‌باشد.

قدرت چهارم و پیامدهای آن

مجمع تشخیص مصلحت نظام که با فرمان رهبری ایجاد شده بود از ابتدای امر تا زمان بازنگری قانون اساسی به عنوان یک تأسیس سیاسی و بدون جایگاه قانونی تلقی می‌شد. بدین خاطر برای قانونی ساختن آن در فرمان بازنگری، تحت عنوان «مجمع تشخیص مصلحت نظام» برای حل معضلات نظام و مشاوره با رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد، در ردیف مسائل مورد بحث شورای مذکور قرار گرفت. به هنگام طرح مطلب در شورای بازنگری دلیل توجیهی عمده‌ای که ارائه شد این بود که ممکن است معضلات و مشکلاتی پیش آید که راه حل قانونی برای آن وجود نداشته باشد یا حل عادی آن به کندی صورت پذیرد. بدین ترتیب بود که مجمع تشخیص مصلحت نظام علاوه بر حل اختلاف، مسئول حل معضلاتی که از سوی رهبری به وی ارجاع می‌شود نیز گردید و بند هشتم الحاقی اصل یکصد و دهم قانون اساسی بدین مهم اختصاص یافت. در این بند بدون ذکر مصادیق عبارت حل معضلات نظام، بیان شده است به نحوی که می‌توان آن را در هر مورد از اختیارات قوای سه گانه دخالت داد، از سوی دیگر عبارت «از طریق عادی قابل حل نیست» راه را برای هرگونه گریز از نظام مقرر در قانون اساسی باز می‌گذارد. طریق مذکور اگر در واقع به منظور حل معضلات نظام است اما در عمل این نگرانی را همواره می‌تواند ایجاد نماید که مجمع تشخیص مصلحت نظام با تمسک‌های مکرر دستگاه اجرایی به تدریج به صورت یک نهاد

یدالله علی‌آبادی

قانونگذاری درآید و عرصه را بر مجلس شورای اسلامی تنگ نماید و اعتبار سیاسی آن را کاهش دهد.

نتیجه‌گیری:

فلسفه اصلی و اولیه تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام بروز اختلاف نظر عمیق بین شورای نگهبان و اکثریت مجلس شورای اسلامی در مورد برخی از قوانین عمده و مهم مثل «قانون کار» بود. ادامه این روند در نهایت منجر به صدور فرمان رهبر انقلاب مبنی بر تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام گردید. این مجمع در دوره نخست فعالیت خود علاوه بر حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، در مواردی دست به تصویب قوانین ابتدایی زد. اما این اختیار بعداً به وسیله رهبری از مجمع سلب شد و صلاحیت آن منحصر به حل مسائل مورد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان گردید. در پی بازنگری در قانون اساسی مجمع تشخیص مصلحت نظام جایگاه خویش را در قانون اساسی به دست آورد و علاوه بر وظیفه اصلی و اولیه مسئولیت حل معضلات نظام را نیز برعهده گرفت. علی‌رغم اصرار و عنایت بنیانگذار فقید انقلاب مبنی بر این که حوزه اختیارات مجمع، توسعه نیابد و به نهادی در عرض قوای دیگر تبدیل نشود اما در عمل در موارد بسیاری مجمع دست به تصویب قوانین ابتدایی زد. این امر علاوه بر این که مغایر انحصار قدرت قانونگذاری مجلس است به تدریج مسیر قانونگذاری را دچار اخلال می‌کند و از فرآیندی که در قانون اساسی برای آن پیش‌بینی شده منحرف می‌سازد که نمی‌توان از پیامدهای ناگوار چنین پیشامدی غافل ماند.

نگاهی به کتاب

ادامه از صفحه ۷

انگلس و لنین نظر حزب کمونیست چین را این گونه ارائه می‌دهند که «بدون دموکراسی سوسیالیسم وجود ندارد» (ص ۲۸). اگر قدرت بی نهایت مرکزی شود مانعی برای ساختمان دموکراسی سوسیالیستی و قانونیت، تحقق سانترالیسم دمکراتیک در حزب، ساختمان سوسیالیسم و رشد خرد جمعی خواهد بود. این مسئله می‌تواند به آسانی تبدیل به دیکتاتوری فردی و زیر پا نهادن خرد جمعی شود. اگر قدرت در دست یک شخص و یا اقلیت کوچکی باشد باعث خواهد شد تا اکثریت از حق و حقوقی برخوردار نباشند (ص ۲۷۱). به زبان دیگر: «اگر توده‌های خلق حق کنترل دستگاه های حکومتی دولت، اعضای حزب، تشکیلات حزبی و کادرهای رهبری در همه سطوح را داشته باشند و بتوانند آنها را تغییر داده و یا عزل کنند، می‌توان مانع تحولات آن چنانی شد. از طریق توجه آگاهانه به این حقوق است که قانونیت کامل سوسیالیستی تضمین می‌شود» (ص ۲۷۰). اما اگر مثل گارباچف برای نیروهای ضد کمونیست حقوق دمکراتیک قایل شویم، نتیجه همان خواهد شد که دیدیم.

نتیجه چهارم: احزاب حاکم سوسیالیستی می‌بایستی که توجه خاصی به مبارزه در عرصه ایدئولوژی مبذول می‌داشتند. آنها باید قاطعانه به مواضع کلیدی مارکسیسم – لنینیسم در عرصه ایدئولوژی تکیه نموده و با مارکسیسم – لنینیسم و ایدئولوژی سوسیالیسم رسانه‌ها را اشغال کرده تا روح تمدن سوسیالیستی را بسازند (ص ۲۹). باید مانع آن شد که ایدئولوژی‌های ضد کمونیستی و سوسیالیستی آزادانه گسترش یابند. «نتیجه‌ای که از شوروی می‌توان گرفت این است که هر گاه مواضع ایدئولوژی سوسیالیستی در حزب و جامعه از بین بروند باعث پدید آمدن آشفتگی ایدئولوژی و عدم اعتماد به سوسیالیسم خواهند شد. این مسئله زمینه را برای از بین بردن رهبری حزب کمونیست و سوسیالیسم فراهم خواهد نمود» (ص ۲۸). این نویسندگان در عین حال هم مخالفت خود را با متدهای دگم و رسمی «چپ» در عرصه ایدئولوژی در رابطه با گسترش مارکسیسم-لنینیسم و چگونگی برخورد با سیستم ایدئولوژی بورژوازی و تئوری های علمی بورژوازی اعلام می‌کنند. به صورتی یک طرفه از خوبی های سوسیالیسم تعریف کردن و بر روی بدی های کاپیتالیسم تاکید کردن انطباقی با ماتریالیسم دیالکتیک ندارد. آن چنان که تاریخ نشان می‌دهد می‌توانند در پروسه جانشین شدن سوسیالیسم به جای کاپیتالیسم که زمان زیادی طول خواهد کشید و فوق‌العاده پر پیچ و خم خواهد بود گرایشات ضد ایدئولوژی سوسیالیستی هم به وجود آیند.

پنجمین نتیجه گیری مهم مبنی بر جلوگیری از آشفتگی فکری و کنار گذاشتن «نظرات خشک و منجمد» و حفظ اعتماد حزب و توده‌ها به سوسیالیسم است. نویسندگان قبول ندارند که سوسیالیسم مغلوب گشته است. آنها در این رابطه اشاره می‌کنند که سوسیالیسم به عنوان یک سیستم اجتماعی جدید اجمالاً دارای کمبودهای زیادی است و در یک پروسه تاریخی می‌تواند به یک سیستم کامل و جاافتاده تبدیل شود. بین تئوری و عمل پروسه طولانی جستجو کردن و رشد تئوری قرار دارد. سیستم سوسیالیستی «البته برتر از سیستم کاپیتالیستی است، ولی در رابطه با سطح اقتصادی و فرهنگی و سطح زندگی نمی‌توانند کشورهای سوسیالیستی در فاصله زمانی کوتاه از کشورهای سرمایه داری رشد یافته با تاریخ ۴۰۰ تا ۵۰۰ سال جلو بیافتند» (ص ۳۲). نویسندگان مخالف این هستند تا سوسیالیسم را به عنوان دگم مورد بررسی قرار دهند. برای ساختن سوسیالیسم می‌بایستی که شجاعانه قدم به پیش گذاشت، به تجارب تاریخی توجه نمود، به رابطه بین تئوری و عمل اعتقاد داشت و سیستم سوسیالیستی را با رفرم‌ها قدم به قدم تکامل بخشید تا نظم جامعه نوین مزیت خود را هر چه بیشتر و مؤثرتر بسط دهد.

ششمین نتیجه گیری می‌گوید که حل مسئله ملی پیچیده و طولانی است. این مسئله احتیاج به پرنسیپ های برابر حقوقی، اتحاد و کمکهای متقابل دارد. متدهای ساده و خشن مطلقاً بی فایده هستند. ساختن سوسیالیسم می‌بایستی که مشوق رشد مشترک همه ملیت‌ها باشد. در اینجا ضروریست که علیه ناسیونالیسم گروه بزرگ ملی و هم چنین علیه «ناسیونالیسم تنگ نظر» گروه کوچک ملی حرکت نمود و در همان حال هوشیاری لازم را در مقابل سوء استفاده‌های نیروهای دشمن در عرصه بین‌المللی از مسئله ملی به خرج داد (ص ۳۳). جریحه دار کردن احساسات ملی باعث به وجود آمدن اختلافات ملی شده که مشکل بتوان آنها را حل نمود. تبضادها و منافع گوناگون موجود در مسئله ملی را می‌توان چنان حل نمود که از جدایی ملی جلوگیری نموده و اتحاد همه ملیتها را تشویق کند. اگر «ناسیونالیسم تنگ نظر» رشد نماید باعث به خطر افتادن ثبات کل جامعه خواهد شد. زمانی که ناسیونالیسم قدرت یابد مشکل بتوان آن را تحت کنترل در آورد. بدین خاطر می‌بایستی که تدابیری قاطعانه علیه نیروها و ایدئولوژی های جدایی ملی اتخاذ شوند تا این خطر برطرف شود.

در بخش‌های دیگر این کتاب راجع به تقریباً همه عرصه‌های اجتماعی تجاربی مطرح شده‌اند که همه آنها در حال حاضر به نوعی در خط سیاسی و استراتژی و تاکتیک حزب کمونیست چین برای ساختن «سوسیالیسم مدل چینی» منعکس هستند. سوسیالیسم برای کمونیست‌های چینی بر اساس تجارت تلخ‌شان نه تنها هدف و ارزش بلکه هم چنین جنبش رفرم مداوم برای رسیدن به این هدف و ارزش‌ها می‌باشد.

دو نسل با چه‌گوارا

ادامه از صفحه ۸

جوانی. او برای من و خیلی از هم‌نسلانم حکایت دلنشینی است.

برای پسرم اما او کس دیگری است. شهرت دارد بدانگونه که می‌شود او را با «الویس پریسلی»، «مریلین مونرو»، «جیمز دین» مقایسه کرد او حتی از «تام کروز» هم معروف‌تر است. عکسش را به در و دیوار کافه‌ها و دانسینگ‌ها می‌چسبانند. یک گروه موزیک نام او را برگزیده، تی‌شرت‌هایی با تصویر و نام او و هنوز هم هواخواهان بسیار دارد. او هنوز هم می‌تواند پول‌های کلانی را سرازیر جیب سرمایه‌داران کند، او همه‌چیز دارد تا یک مدل تبلیغاتی بزرگ باشد. جوانی او در عین حال با سرکشی و طغیان همراه بوده. راه زندگیش را خودش انتخاب کرده است. پسرم و هم‌نسلانش را نه اندیشه چه‌گوارا که شخصیت جنجال‌برانگیز او به دنبال می‌کشد.

وقتی با عجله به ساعتم نگاه می‌کنم تاوظایف مادریم را فراموش نکنم به مادر «چه‌گوارا» فکر می‌کنم و اینکه سالهای زیادی نمی‌دانست که سرانجام پسرش به چه راهی خواهدرفت و هر نامه‌ی او از تصمیم تازه‌اش خبر می‌داد. و اینکه مادر چه گوارا بودن در آن زمان بجز اضطراب و دلهره چه احساس دیگری نصیب اومی‌کرد و یاد هزاران مادری به ذهنم هجوم می‌آورد که قهرمانان بی‌نام خاموش صف‌های انتظار پشت در زندانها بودند. قهرمانانی که قهرمانی را نه انتخاب که به آنها تحمیل شد. «می‌دانی ما عادت کرده‌ایم قهرمانانمان را تطهیر کنیم. از آنها انسانهائی می‌سازیم که گاه چندان به خودشان شبیه نیستند. همه رفتارهای آنها می‌باید با الگوهای منزه ما همخوانی داشته باشد. در فرهنگ ما بخصوص قهرمانان می‌باید پدرانی‌نمونه و همسرانی شایسته هم باشند. برای همین در آن سالها برای خیلی از دختران هم نسل من تو الگوی بودی که همسران و یاران خود را با تو می‌سنجیدند. اما حالا برای من فرق می‌کند. اینکه تو توانسته‌ای در ساعات بعد از دستگیر شدنت و زمانی که به درستی نمی‌دانی چه بلایی بر سرت می‌آورند. زیبایی ساق پای یک معلم مدرسه را تحسین کنی و قبل‌از مرگت بجای خطابه‌ای بزرگ از سرقت ساعت مچی‌ات گله کنی جالب‌تر است و به زندگی واقعی نزدیک‌تر و از حرمت انسانی تو هم نمی‌کاهد».

به راستی تو که هستی؟ یک انقلابی بزرگ؟ آخرین انقلابی بزرگ؟ و حالا در اینجا تو برای خیلی‌هابهانه‌ای هستی برای گریز به گذشته‌هامان، بهانه‌ای برای گریز جوانانمان از حال و حالا تو بیشتر در گذشته ما نقش داری تا آینده‌ی ما. روزی نشانگر آینده بودی و حالا روزنه‌ای هستی به گذشته. تو «مدلی» شده‌ای که هر بار به گونه‌ای جلوه می‌کنی مثل آنوقت‌ها که «کوش آبادی» نوشت:

و جوانانی را می‌بینم
همه با انبوه ریشی و سیگاری در انگشتان
و به هم می‌گوئیم
«چه گوارا» اینک مد شده است.

تو در اینجا ما را با آمریکای لاتین و انقلابی در آنجا پیوند نمی‌دهی با سرزمینی پیوند می‌دهی که تو را در رویا و ذهنمان در آنجا یافتیم و پروراندیم.

درآستانهٔ‌امروز

ادامه از صفحه ۶

عامه اداره می‌شد. بدینگونه، می‌توان گفت که معادل مفهومی اصطلاح کمونیسم در همه زبان‌های مهم دنیا وجود داشته و در قلمرو همه تمدن‌ها، جهان‌بینی‌ها و جنبش‌هایی با آرمان کمونیستی برآمدکرده است.

«سوسیالیسم» اما دارای یک مفهوم بیشتر اکتسابی است تا سرشتی. از همین رو این اصطلاح بسیار تفسیربردارتر از کمونیسم است. اصطلاح سوسیالیسم (در مفهوم جدید آن) از واژه فرانسوی «سوسیال» یعنی اجتماعی گرفته شده است. در زبان لاتین بسیار پیش‌تر از آن، یعنی از سال ۱۷۵۳ به بعد به ویژه در دوره فرمانروایی سزار بورژیای معروف و در رابطه با برخی اندیشه‌های سیاسی او، از این اصطلاح با مفهومی کاملاً متفاوت استفاده شده است. مفهوم سیاسی جدید «سوسیالیسم» آفریده دهه‌های نخستین سده نوزده است. در کتاب «ایدئولوژی‌های سیاسی» آمده است:

«کلمات سوسیالیسم و سوسیالیست اواخر دهه ۱۸۲۰ یا اوایل ۱۸۳۰ در بریتانیا و فرانسه پیدا شد. قدیمی‌ترین کاربرد واژه «سوسیالیست» به یکی از شماره‌های سال ۱۸۳۷ مجله تعاونی Coperative Magazine برمی‌گردد که نام آن یادآور مردی است که بسیاری او را بنیان‌گذار سوسیالیسم در بریتانیا می‌دانند، یعنی رابرت اوون (۱۸۵۸ـ ۱۷۷۱)» (ایدئولوژی سیاسی ـ اثر گروهی یان مکنزی و همکاران).

اصطلاح «سوسیالیسم» نیز در سال ۱۸۳۲، در نشریه‌ای که ارگان نظری ـ سیاسی هم‌اندیشان سن‌سیمون بود، به عنوان معرف اندیشه‌های او به کار گرفته شد.

ادامه دارد

علل و عوامل...

ادامه از صفحه ۱۰

گارباچف و همکاران نزدیکش در خلع سلاح کردن زحمتکشان اتحاد شوروی بازی کردند بسیار تعیین کننده بود. آنها در حالی که از ماهیت واقعی این توطئه ضد سوسیالیستی آگاه بودند و خود مجریان اصلی آن بودند، تا آخرین لحظه به زحمتکشان اطمینان می‌دادند که این تغییرات در راستای تقویت سوسیالیسم و در جهت تضمین «سوسیالیسم بیشتر» رای توده‌های زحمتکش انجام می‌گیرد».

در همین رابطه کتابی با عنوان «در باره علل و پیامدهای فروپاشی حاکمیت سوسیالیستی در اتحادشوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی» توسط حزب توده ایران انتشار یافته است. در این کتاب مقالاتی از رهبران احزاب کمونیست یونان، کوبا، ویتنام، سودان، آمریکا، پرتقال، اسرائیل، حزب کارگری مجارستان، سوسیالیست بلغارستان و حزب توده ایران درج شده است.

شب چهارشنبه‌سوری تهران

ادامه از صفحه اول

بخشند. روزنامه کیهان در یادداشتی، چهارشنبه سوری را آتشی توصیف کرد که از آن دود خرافات برمی‌خیزد. فرمانده نیروهای انتظامی تهران با انتشار اطلاعیه‌های متعدد، ضمن تهدید فروشندگان و خریداران وسائل آتش‌بازی، به ماموران دستور داد که «اجتماعات دوستانه» جوانان را برهم بزنند و با آنان «مطابق قانون» رفتار کنند.

در شب چهارشنبه سوری، رژیم از آنچه که هراس داشت اتفاق افتاد. هوا هنوز روشن بود که صدای ترقه‌ها و انفجار نارنجک‌ها شروع شد و مردم بوته‌ها را آتش زدند. شب چهارشنبه‌سوری، شهر یکپارچه آتش و روشنایی بود.

بنا به گزارش حزب ملت ایران در تهران در هر کجا که شعله‌ای به چشم می‌خورد و یا صدای ترقه و دهل به گوش می‌رسید نیروهای انتظامی و پاسداران بلافاصله سر می‌رسیدند.

طبق این گزارش در پاره‌ای از شهرک‌ها و کوچه‌ها کار به زد و خورد بین مردم و نیروهای انتظامی منجر شد. در شهرک غرب، تهرانپارس، کوی گیشا، افسریه، خیابانها و کوچه‌های مرکزی تهران، ماموران انتظامی جوانان و نوجوانان را با چوب، زنجیر و قنداق تفنگ مورد ضرب و شتم قرار دادند و شماری را دستبند به دست به زندانهای ناحیه‌های انتظامی بردند.

درگیری بین مردم و نیروهای انتظامی در کوچه‌ها و خیابانهای تهران تا پاسی از شب چهارشنبه سوری ادامه داشت.

علل و عوامل فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم»

علل «فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم» در سالهای اخیر یکی از موضوعات مرکزی مورد بحث در درون احزاب چپ و کمونیستی و کارگری بود. گسترش این مباحث به برداشت‌های متفاوت نظری، اختلافات، انشعابات و شکل‌گیری فراکسیون‌های نظری در اغلب احزاب چپ منجر گردید. در برخی کشورها که بیش از یک حزب چپ وجود داشت، نظرات این احزاب در سمت‌های متفاوتی تکوین یافت (ایتالیا، سوئد، آلمان پس از وحدت و ...) و در برخی احزاب به تشکیل فراکسیون‌های نظری منجر گشت.

بخشی از احزاب چپ (شامل تعداد زیادی از احزاب کمونیست کشورهای سابقاً سوسیالیستی، احزاب سوسیالیسم دمکراتیک (PDS) آلمان و ایتالیا و در خاورمیانه احزابی مثل حزب مردم فلسطین و حزب ...... ترکیه) ریشه‌های انحراف را تا فردای انقلاب اکتبر امتداد داده و دگماتیسم حاکم بر این احزاب را عامل اصلی گسترش و عمق‌یابی بحران در این کشورها می‌دانند. بخشی از این احزاب این نقد را تا خود لنین و لنینیسم امتداد داده و لنینیسم را زیر سئوال می‌برند و برخی دیگر ضمن پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم، برخورد دگم با این ایده‌ها را عامل گسترش بحران‌هائی که از همان ابتدا در ساختمان سوسیالیسم وجود داشت و در فاصله‌گیری این کشورها از آرمانها و ارزش‌های سوسیالیستی می‌دانند.

گروه دیگری از احزاب ضمن پذیرش انتقاداتی در روند ساختمان سوسیالیسم، عامل مرکزی فروپاشی «اردوگاه سوسیالیستی» را در نفوذ نیروهای بوروکرات و بی‌اعتقاد به درون حزب کمونیست و قبضه رهبری حزب کمونیست شوروی توسط این نیروها و در نهایت خیانت آنان به سوسیالیسم می‌دانند. برخی از آنها در بررسی انتقادات وارده به روند ساختمان سوسیالیسم ضمن طرح مسئله دگماتیسم، عمده انتقاد خود را متوجه روندهای دوران خروشچف و پس از آن و بالاخص مصوبات کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی می‌سازند. از این گروه احزاب می‌توان بعنوان مثال احزابی مانند حزب کمونیست یونان، حزب کمونیست مارکسیست هند، DKP در آلمان را نام برد. در بین نیروهای چپ ایران نیز نظرات متفاوت نسبت به علل فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم وجود دارد که تاکنون به انحا مختلف در نشریات منعکس شده است. اخیراً نامه مردم نظرات خود را با عنوان «سخنی اولیه پیرامون علل و عوامل فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم» منتشر ساخته است.

در این مقاله پس از تاکید بر مارکسیسم ـ لنینیسم، انقلاب اکتبر و دستاوردهای آن، فشار «امپریالیتها و عوامل خارجی» از قبیل حمله فاشیسم، جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی بمثابه پارامترهای مؤثر در فروپاشی کشورهای سوسیالیستی بیان شده و سپس روند ساختمان سوسیالیسم، دستاوردها و مشکلات آن مورد بررسی تاریخی قرار گرفته است. در این بررسی سیاست‌های اجرا شده در مرحله اول «کمونیسم جنگی (۱۹۲۱ ـ ۱۹۱۸) و مرحله دوم برنامه اقتصادی نوین (۱۹۲۸ـ ۱۹۲۱) بعنوان ضرورتهای آن دوران تائید شده است. در رابطه با مرحله سوم یعنی برنامه رشد سریع صنعتی در سالهای (۱۹۴۵ـ۱۹۲۸) تصمیم کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۲۸ مبنی بر ضرورت رشد سریع صنعتی و جبران عقب‌ماندگی این کشور در مدتی کوتاه، سیاستی صحیح و دستاوردهای این سیاست خیره کننده ارزیابی گردیده و در ادامه آمده است: «طبیعی است که دستیابی به این دستاوردهای عظیم در چنین فاصله‌ای کوتاه نمی‌توانست بدون بوجود آمدن کمبودها و مشکلات باشد. برخی از این کمبودها دقیقاً همان کمبودهای برنامه‌ریزی شده و پیش‌بینی شده بودند. متوسط رشد سالانه تولید کشاورزی در فاصله سال‌های ۱۹۴۰ ـ ۱۹۲۸ تنها یک درصد بود و نیروی کار شاغل در این بخش بطور سالانه ۲۵ درصد کاهش یافته بود. این نتیجه مستقیم سیاست پائین نگهداشتن سطح دستمزدها در بخش کشاورزی بود با این وجود بازدهی کار در بخش کشاورزی ۱۷ درصد افزایش نشان می‌داد.

اما مشکلات ایجاد شده تنها مشکلات اقتصادی نبودند. کلکتیویزه کردن بخش کشاورزی و افزایش سهم مالکیت عمومی بر کشاورزی ۳/۳ درصد به ۹۸/۵ درصد در فاصله کمتر از ده سال، با مقاومت جدی دهقانان مرفهی که در چارچوب برنامه «نپ» رشد کرده و از آن بهره بسیار برده بودند روبرو شد. از دیدگاه دولت، کلید موفقیت برنامه «رشد سریع صنعتی»، کنترل بر مازاد تولید بخش کشاورزی بود و مقاومت دهقانان مرفه می‌توانست این پروژه را با شکست کامل روبرو کند. به همین دلیل دولت سیاست خشن کلکتیویزه کردن اجباری و سرکوب هرگونه مقاومت در برابر آن را در پیش گرفت. اقدام‌های سرکوبگرانه‌ای که در این امر از سوی دولت سوسیالیستی انجام گرفت و به نابودی ده‌ها هزار تن منجر شد و اثرات منفی بسیار جدی و ماندگار باقی گذاشت که هم از نظر سیاسی و هم تبلیغاتی مشکلاتی برای حکومت ایجاد کرد. ابعاد تاریخی و چگونگی این سرکوب موضوعی است که از آن زمان تاکنون مورد بحث بوده است.

مشابه همین روند، یعنی سرکوب هرگونه مقاومت در برابر برنامه «رشد سریع صنعتی»، در درون حزب کمونیست نیز به وقوع پیوست. هر نوع مخالفت با این سیاست، به این بهانه که روند آمادگی در برابر تعرض امپریالیسم را کند می‌کند و به آن صدمه می‌زند، به شکلی خشن سرکوب شد».

در ادامه مقاله، مرحله چهارم «رشد سریع مصرف ـ سوسیالیسم پیشرفته» مورد بررسی قرار گرفته و آمده است: «در این رابطه پلنوم بیستم حزب در ژوئیه ۱۹۵۳ مشکلات اقتصادی و سیاسی جامعه را که در روند اجرای برنامه رشد سریع صنعتی پدیدار شده بود در صدر دستور کار خود قرار داد. پلنوم ماقبل کنگره و کمیته مرکزی حزب نقایص را مورد بررسی قرار داد و این نقایص را نتیجه «نقض اصل رهبری جمعی و حل مسائل اصولی از طریق تصمیمات فردی» و همچنین عدم وجود «کار جمعی و انتقاد و انتقاد از خود» در فعالیت‌های کمیته مرکزی و دفتر سیاسی آن ارزیابی کرده بود». در طرح پیشنهادی اضافه شده است: «اما، برخورد کنگره بیستم به پدیده‌ای منفی سیاسی برخوردی در سطح فرمال بود. کنگره به همه این پدیده‌ها ـ نقض اصل رهبری جمعی و دیگر موازین مرکزیت دموکراتیک در حزب، رشد بوروکراسی در نهادهای دولتی و «مقام‌پرستی» و سوءاستفاده از قدرت در میان کادرها و رهبران حزبی، و نقض اصول دموکراسی سوسیالیستی در سطح جامعه ـ تنها در چارچوب انتقاد از «کیش شخصیت» استالین برخورد کرد و آن را محکوم نمود ولی هیچ کوششی برای یافتن ریشه‌های ساختاری این پدیده‌ها، و به ویژه از دیدگاه مخدوش شدن مرز میان ساختارهای حزبی و دولتی و نفوذ گرایشات بوروکراتیک در درون حزب انجام نگرفت».

در ادامه مقاله بخشی از سیاست‌های مصوب این کنگره در زمینه افزایش سریع سطح دستمزدها، هم سطح سازی مکانیکی آن در جامعه و دیدگاههای ذهنی حاکم کنگره در زمینه ورود جامعه شوروی به مرحله ساختمان سوسیالیسم پیشرفته انتقاد شده و آمده است: «در این کنگره هدف اصلی برنامه اقتصادی «بالابردن سطح رفاه مادی خلق» اعلام گردید و با اعلام آغاز مرحله ساختن کمونیسم مکانیسم ایجاد انگیزه کار در جامعه دگرگون شد و پایه‌های مادی آن تضعیف گردید. همچنین این کنگره بر اساس درک جدید از مرحله رشد سوسیالیسم ماهیت دولت را از یک دولت پرولتری به دولت همه‌خلقی که بیانگر منافع و اراده همه خلق تغییر داد. این نگرش جدید به ماهیت دولت سوسیالیستی بر فروضی استوار بود که با واقعیات عینی اجتماعی منطبق نبودند. تعریف از دولت بعنوان «ارگان بیانگر منافع و اراده همه خلق» تنها می‌توانست بر این فرض استوار باشد که «تفاوت‌های عینی منافع طبقاتی» در سطح جامعه از میان رفته‌اند و مجموعه «خلق» شوروی از نظر طبقاتی منافع یکسانی دارند. چنین فرضی، که به معنای نفی وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی بود، هم از دیدگاه تئوری سوسیالیسم و هم از دیدگاه عینی ـ تاریخی داخلی و بین‌المللی غیر قابل توجیه بود.

اقدامات خروشچف در جهت محدود کردن قدرت بوروکراسی دولتی و «ضد انقلاب تکنوکراتیک» در این سال‌ها، این روند رشد و قدرت گرفتن قشرهای تکنوکرات و بوروکرات دولتی را کمابیش کند کرده بود. اما نیروی رشد یابنده بوروکراسی دولتی، که از زمان کنگره بیستم به بعد علاوه بر انگیزه‌های قدرت‌طلبانه انگیزه‌های مادی و اقتصادی نیز به دست آورده بود، به شکلی روزافزون نقش نظارت حزب بر دولت را به زیر سئوال می‌برد.

این سلطه منافع و دیدگاه بوروکراسی تنها رابطه میان حزب و دولت را تغییر نداد بلکه با تضعیف ماهیت و ترکیب پرولتری حزب، راه را برای نفوذ این منافع و دیدگاه‌ها به درون حزب پیشاهنگ نیز گشود. کنگره بیست و دوم، در مصوبات خود اعلام کرد که از این پس «حزب کمونیست ـ حزب طبقه کارگر ـ به حزب همه خلق شوروی تبدیل شده است»! کنگره، همچنین با تغییر اساسنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، «ضابطه اصلی عضویت در حزب» را «شرکت فعال در ساختمان کمونیسم» اعلام کرد. بدین ترتیب، نه تنها ماهیت پرولتری حزب به زیر سئوال رفت، بلکه معیارهای طبقاتی برای عضویت در آن نیز به طور جدی تضعیف گردید».

در ادامه مقاله تلاش‌های یوری آندروپوف در سمت برخورد با بحران‌های درون جامعه مورد تائید قرار گرفته و به دستاوردهای این سیاست‌ها در سالهای مابین ۸۵ـ۸۰ تاکید گردیده و آمده است: «این تلاش‌ها در سال ۱۹۸۵ تلاشهایی بود که با ۲۵ سال تأخیر در دستور قرار گرفته بود ولی این تأخیر ۲۵ساله به رشد یک لایه بوروکراتیک انجامیده و این لایه منافع خود را نه در تصحیح سوسیالیسم بلکه در تخریب آن می‌دید. در سال‌های اول پس از کنگره که کنترل این جناح بر ساختارهای رهبری حزب هنوز تثبیت نشده بود، عملکرد آن بسیار محتاطانه بود و شکل آشکار به خود نگرفته بود. این جناح در حالی که ظاهراً خود را پایبند به شعار شتاب بخشیدن به رشد سوسیالیسم نشان می‌داد، در عمل به تقویت قدرت خود در درون رهبری و دیگر ارگانهای حزب مشغول بود. به دنبال این تثبیت قدرت و تحمیل خط مشی بود که یورش آشکار و همه‌جانبه ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی این جناح علیه سوسیالیسم آغاز شد. «نواندیشی» که در ابتدا مزورانه زیر پوشش «سوسیالیسم بیشتر» دنبال می‌شد، از این زمان علناً در خدمت احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی قرار گرفت.

این تعرض همه‌جانبه ایدئولوژیک به سوسیالیسم با برچیدن گام به گام روابط تولیدی سوسیالیستی، جانشین کردن آن با روابط سرمایه‌داری، و کوشش در جهت ایجاد طبقه نوپایی از سرمایه‌داران همراه بود. میخائیل گارباچف، در اواسط سال ۱۹۹۰، کنار گذاشته شدن اصول بنیادی حاکم بر نظام سوسیالیستی، یعنی مالکیت عمومی بر ابزارهای تولید، اقتصاد برنامه‌ریزی شده، و دیگر اصولی را که بر اساس آموزش‌های مارکسیسم ـ لنینیسم در قانون اساسی اتحاد شوروی گنجانده شده بودند، رسماً اعلام کرد».

در انتهای مقاله نتیجه‌گیری شده است که این فروپاشی اجتناب‌ناپذیر نبوده و امکان دگرگون‌سازی و پیشروی سوسیالیسم در این کشورها وجود داشت و اضافه شده است: «در این میان، نقش مزورانه‌ای که شخص

بقیه در صفحه ۹

اجلاس «شورای ملی مقاومت»

بنا به گزارش نشریه «ایران زمین»، در ماه گذشته اجلاس ۷ روزه شورای ملی مقاومت در عراق برگزار گردید.

مطابق اطلاعیه پایانی این اجلاس، در این گردهمایی که با شرکت ۴۸۷ نفر اعضا شورا برگزار گردید مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت، دبیرخانه و مسئولان کمیسیونها، گزارشات خود را ارائه دادند و سپس تحولات داخل کشور، اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران، دگرگونی‌های منطقه‌ای و شرایط بین‌المللی و فعالیت‌های شورا مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این اجلاس اعضا جدید شورا منجمله عماد رام معرفی گردیده و گفته شد: «در دوران مقاومت دسترسی به آرا مردم امکان ندارد بنابراین برای دستیابی به انتخاب آزادانه مردم ایران بایستی به مقاومت که تنها ملاک مشروعیت است، تکیه نمود».

در این اطلاعیه آمده است: «در فاصله دو اجلاس تضادهای درونی رژیم گسترش یافته، این تضادها به تضعیف رژیم منجر می‌گردد ولی این امر کاملاً روشن است که گرایش‌های رقیب درون این حکومت هیچ تفاوت ماهوی با یکدیگر ندارند.

ـ صدور تروریسم و بنیادگرایی به یکی از مشکلات اصلی رژیم در روابط بین‌المللی بدل گردید.

ـ مقاومت همه‌جانبه مردم و کوشندگان راه آزادی موجب آن گردیده که دسیسه‌چینی‌های رژیم برای متزلزل کردن اراده مردم در سرنگونی رژیم با شکست مواجه گردد.

ـ فعالیت‌های خانم رجوی در گسترش اعتبار شورای ملی مقاومت نقش مثبت بزرگی ایفا نمود.

ـ شورا مبارزه قهرآمیز را راه اصلی سرنگونی رژیم حاکم می‌داند و در عین حال فعال شدن عنصر اجتماعی در زمینه‌های مختلف ، اعم از مقاومت کارگری، مقاومت فرهنگی، دانشجویی و صنفی و مقاومت زنان را که در دورنما موجب شکل‌یابی نهادهای اجتماعی ضروری برای پایه‌ریزی دمکراسی می‌شود، مورد حمایت قرار می‌دهد و در جهت تلفیق هرچه بیشتر عنصر نظامی و عنصر اجتماعی می‌کوشد».

در این اجلاس، شورا فرشته یگانه را بعنوان دبیر ارشد انتخاب نمود.

تظاهرات اعتراضی

بنا به دعوت «جمعیت دفاع از آزادی ایران» بن، کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران ـ آخن» و «جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی ایران کلن» تظاهراتی در روز شنبه ۱۵ مارس در شهر بن برگزار گردید. شرکت‌کنندگان در این تظاهرات در حالیکه اکثراً چشم‌بند به چشم داشتند. دست تعدادی از آنان با دستبند بسته شده بود و به فاصله هر صد متر نیز چند تظاهرکننده با دستان از پشت بسته شده در کنار یکدیگر بر زمین افتاده بودند به نقض فاحش حقوق بشر در ایران اعتراض نمودند. در نامه‌ای که از سوی تظاهرکنندگان برای احزاب اپوزیسیون و دولت آلمان ارسال گردید با اشاره به نمونه‌های فجیع نقض حقوق بشر در ایران (اعدام‌های اخیر، اعمال فشار بر نویسندگان، هنرمندان، سرنوشت نامعلوم فرج سرکوهی...) به دولت آلمان هشدار داده شد که مسئولیت این دولت در برابر عملکردهای رژیم اسلامی بیش از آن است که با محاکمه میکونوس و ارسال چند نامه‌ی بی‌اثر در مورد سرنوشت سرکوهی از خود رفع مسئولیت نماید.

پیام نوروزی نخست‌وزیر سوئد به ایرانیان مقیم این کشور

۱۹ مارس ۱۹۹۷
از: نخست‌وزیر
به: اتحادیه سراسری ایرانیان مقیم سوئد

با فرارسیدن سال نو، بدینوسیله پیام نوروزی خود را تقدیم داشته و ضمن عرض تبریک به عموم ایرانیان مقیم سوئد، برای آنان آرزوی موفقیت می‌نمایم.

متأسفانه باید اذعان نمود که رعایت حقوق بشر در ایران نادیده گرفته می‌شود، که این موضوع در روابط بین ایران و سوئد بی‌تأثیر نخواهد بود.

زندانی کردن فرج سرکوهی که اعتراض همه ما را برانگیخت، خود دلیلی بر عدم رعایت حقوق بشر و نبود آزادی قلم و بیان در ایران می‌باشد.

دولت سوئد با قاطعیت تمام خواستار رعایت حقوق بشر در ایران است و کوشش خود را برای آزادی فوری فرج سرکوهی بکار خواهد برد.

امیدوارم که ما بتوانیم در طول سال نو، و در جشن نوروز آینده شاهد بهبود حقوق بشر و آزادی‌های اجتماعی در ایران باشیم.

صمیمانه سال نو را به شما تبریک می‌گویم.

یوران پرشون

تظاهرات در هامبورگ

بنا به اطلاعیه انجمن قلم در تبعید در اعتراض به دستگیری مجدد فرج سرکوهی هر دو هفته یکبار تظاهراتی در برابر کنسولگری جمهوری اسلامی ایران برگزار خواهد گردید.

"کار" ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، هر دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود.

Verleger:I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22442032
کد بانک: 37050198
Stadtsparkasse Koeln
Germany

آدرس:
I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Koeln
Germany

شماره فاکس Fax:0049 - 221 - 3318290

دلایل زیادی برای قیام وجود دارد

سَمیر امین

برگردان: ف. تابان

سمیر امین (Samir Amin) متفکر ۶۴ ساله مصری، از متفکرین به نام مارکسیسم و متخصص تئوری توسعه در کشورهای جهان سوم است. وی درکشورهای مختلف آفریقایی در زمینه مسایل توسعه کار کرده است و از کتاب‌های مشهور او «قلمرو هرج و مرج. سرمایه‌داری جدید اقماری» و «آینده سیستم جهانی. چالش‌های جهانی» را می‌توان نام برد.

در سال‌های پایانی دهه هشتاد میلادی، سمیر امین در شرق مورد انتقاد قرار گرفت، زیر او تفاوت چندانی میان «سوسیالیسم واقعا موجود» و سیستم سرمایه داری قایل نبود و از «جنبش‌های رهایی بخش ملی»، که سومین جریان اصلی انقلابی خوانده می‌شد، طلب می‌کرد در جریان عمومی توسعه، گسست ایجاد کند.

اخیرا روزنامه سوسیالیستی Neus Deuschland مصاحبه‌ای با سمیر امین در مورد مارکسیسم، گذار به سوسیالیسم و دیگر مسایل عمومی جهان معاصر انجام داده است:

• شما در کتاب‌هایتان هم‌چنان از مفاهیمی مثل «طبقه کارگر»، «بورژوازی» و «سرمایه و کار» استفاده می‌کنید. خودتان را کماکان مارکسیست می‌دانید؟

- بله، کماکان. من فکر می‌کنم اگر ما مارکسیسم را به مثابه یک مذهب در نظر نگیریم، باید بپذیریم که مارکسیسم یک رشد تاریخی را از سر گذرانده است. حتی اگر این گونه هم نباشد، در هر مذهب هم افکار ارتدادی وجود دارد. من شخصا به این موضوع علاقه‌ای ندارم که آیا این یا آن مساله، دقیقا در جایی یک بار توسط مارکس گفته شده است یا نه، مهم‌تر این است که مارکسیسم را به مثابه واقعیت تاریخی در نظر بگیریم. بعد از پیدایش لنینیسم، مارکسیسم به دگم مبدل شد. یک پاپ ظهور کرد و این حق انحصاری را یافت که کسانی و یا برخی ایده‌ها را مارکسیستی و کسانی و ایده‌های دیگری را غیر مارکسیستی بنامد.

• پاپ رفته است...

در دراز مدت این مثبت خواهد بود، هر چند در کوتاه مدت کاملا به سود تهاجم سرمایه است. اما من خوش بینم و اعتقاد ندارم که سرمایه داری پایان تاریخ است.

• این امیدواری از کجاست؟

از منطق رشد خود سرمایه‌داری، رشدی که همیشه تضادهای عمیقی با خواسته‌های خلق‌ها به وجود می‌آورد. سرمایه‌داری نمونه جامعه‌ای است که در ذات آن کار، کالا و بیگانه از خود است. ساده‌تر بگویم، در سطح جهانی، این نظام به تشدید قطب‌بندی بین شمال و جنوب، که برای آینده بشر و ادامه زندگی در سیاره ما خطرناک است، منجر می‌شود. بنا بر این طبیعی است که سرمایه‌داری در آینده نیز در درون سیستم خود، نیروهای مخالف خود را تولید کند و این سوسیالیسم خواهد بود. من برای این پروسه مفهوم دیگری ندارم. در مجموع، مارکسیسم برای نیروهای ضد سرمایه‌داری استراتژی موثر و مناسبی است. من سراغ ندارم که ما چیزی چندان بهتری به وجود آورده باشیم. این البته به آن معنی نیست که این موضوع یک دگم همیشگی است.

• علیرغم این، بسیاری از چپ‌ها در شمال با مارکسیسم خداحافظی کرده‌اند. آیا مارکسیسم امروزه برای «جنوبی»ها اهمیت پیدا کرده است؟

نه. اما من فکر نمی‌کنم خداحافظی با مارکسیسم نیز با دوام باشد، بلکه یک مُد است که با دوره‌ای از انحطاط گره خورده است. در حال حاضر تصویر در همه جا تقریبا غم‌انگیز است. اما این به آن معنا نیست که این وضعیت مدتی طولانی باقی می‌ماند. بعد از فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود در شرق، گام بعدی فروپاشی سرمایه‌داری در غرب خواهد بود.

• شما تزهایی برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تنظیم کرده‌اید. آیا شرایط ذهنی این گذار وجود دارد؟

تاریخ گاه بسیار آهسته و گاه بسیار سریع پیش می‌رود. دوره‌هایی وجود دارد که در آن‌ها، بعد از یک بحران شدید و بعد از شکست، ذهنیتِ تغییر رنگ می‌بازد، اما عینیت هم‌چنان وجود دارد. بسیار مشکل است از پیش بتوان گفت آیا و چه زمانی این ذهنیت دوباره شکل می‌گیرد. اما اگر این پروسه سرانجام یک بار شروع شود، بسیار سریع پیش خواهد رفت. یک مثال از تاریخ در نظر بگیریم: پیش از سال ۱۹۰۵، به جز مارکس و چند نفر از انقلابیون روسیه، تقریبا هیچ کس فکر نمی‌کرد در روسیه یک انقلاب ممکن باشد. در بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷، یعنی فقط در مدت ۱۲ سال، همه چیز تغییر کرد. در چین نیز همین گونه بود: بعد از سال ۱۹۲۷ راه‌پیمایی طولانی شروع شد و تنها در مدت دو دهه، یک ذهنیت بسیار فعال شکل گرفت.

• فرانتس فانون، ذهنیتِ تغییرات انقلابی را، در خلق‌های جنوب می‌دید. اما امروز جهان سوم را در نظر بگیرید: میلیون‌ها انسانی که باید برای نان روزانه خود بجنگند، بدون دسترسی به آموزش، بدون فضایی که اساسا بتوانند مساله گذار را مطرح کنند. چگونه از این وضعیت، یک ذهنیت انقلابی پدیدار می‌شود؟

متاسفانه کاملا درست است. اما باید توجه کرد که چیزهایی تغییر می‌کند و این تغییرات در ذهن‌ها تبلور می‌یابد. پرولتاریای صنعتی بیشتر و بیشتر به گذشته می‌پیوندد و الگوی تازه سازمان‌ها در چارچوب سرمایه‌داری پدید می‌آید. من تنها از غرب پیش رفته صحبت نمی‌کنم، بیشتر؛ حتی بخش‌های رشدیابنده صنایع فورد - تایلوری آمریکای لاتین، شرق و جنوب را هم در نظر دارم. نمونه دیگری هم وجود دارد. مساله ایجاد حاشیه نشینی در جوامع دهقانی و مناطق شهری و ایجاد ساختارهای به اصطلاح بی‌شکل و غیره. این تغییرات در زمینه سازمان‌گری سیاسی و عمل، خنثی نیستند. من از جمله کسانی هستم که می‌گویند بسیاری از اشکال سازمان‌گری حزبی مثل سازمان‌گری بر اساس سلسله مراتب و سازمان‌گری هرمی، به گذشته تعلق دارند. زیرا این اشکال سازمان‌گری با تفوق عنصر پرولتاریایی، سطح معین و نازل آموزش و با تمرکز بر محل‌های معین کار و زندگی در ارتباط بودند و این کادرها و انسان‌هایی را که بهتر و انسان‌هایی که سطح آموزش نازل‌تری داشتند را می‌آفرید. سندیکاها هم به این الگو تعلق دارند. ما باید به طور جدی در باره اشکال جدید سازمان‌گری که با اشکال جدید جامعه واقعی هم‌آهنگی داشته باشند، فکر کنیم.



• من فکر نمی‌کنم خداحافظی با مارکسیسم با دوام باشد، بلکه یک مُد است که با دوره‌ای از انحطاط گره خورده است. در حال حاضر تصویر در همه جا تقریبا غم‌انگیز است. اما این به آن معنا نیست که این وضعیت مدتی طولانی باقی می‌ماند.

• مارکسیسم برای نیروهای ضد سرمایه‌داری استراتژی موثر و مناسبی است. من سراغ ندارم که ما چیزی چندان بهتری به وجود آورده باشیم. این البته به آن معنی نیست که این موضوع یک دگم همیشگی است.

• آینده‌ای را می‌بینید که در آن بتوان از «جنبش اجتماعی جدید» نام برد؟

من نسخه‌ای ندارم، اما دلایل زیادی برای قیام در اشکال بسیار متنوع و در بسیاری از مناطق مختلف وجود دارد. خواسته‌ها باقی است. این خواسته‌ها می‌توانند به دستمزدها مربوط باشند، برای شرایط بهتر کار، برای آموزش یا مسکن، برای برخورداری از تامین اجتماعی و برای دفاع از چنین خواسته‌هایی و گسترش آن‌ها، و نه کاهششان، باشند. این خواسته‌ها می‌توانند علیه تبدیل کار به کالا، علیه الگوی فرهنگی که توسط رسانه‌های جمعی تحمیل می‌شود، علیه روش زندگی، علیه سیاست بدون محتوا که فقط بر جمع آوری آرا متکی است و به هیچ تغییر و تحولی نمی‌انجامد و اهمیت سیاست را از آن سلب می‌کند، باشد. چرا این ایده پذیرفته نشود که انسان‌ها می‌توانند به خاطر خواسته‌های فوق وارد مبارزه شوند و اشکال مفید سازمان‌گری را، که تغییر می‌کنند و همیشگی نیستند، توسعه دهند؟ چرا احتمالا یک کنفدراسیون از جنبش‌ها و سازمان‌ها به وجود نیاید؟ با این وجود من همیشه فکر می‌کنم یک نوع پیشاهنگ حول یک محور معین لازم است که همه را گرد آورد.

• جنبش‌های دفاع از محیط زیست و جنبش‌های همبستگی در معرض فرو پاشی قرار دارند. سندیکاها نیز همواره بیشتر به مثابه مدافعان تثبیت مالکیت ظاهر می‌شوند...

شاید ذهنیت‌ها در ابتدا بسیار دفاعی شکل می‌گیرند. غرب را در نظر بگیریم: احتمالا تهاجم علیه تامین اجتماعی آن چنان که امروز راست‌ها تصور می‌کنند، آسان نخواهد بود. در این جریان آگاهی تازه‌ای می‌تواند شکل گیرد. من وقایع نوامبر - دسامبر سال ۱۹۹۵ فرانسه را در نظر دارم. در آن جا یک جنبش توده‌ای نیمه خود انگیخته بر پا شد که در آن سندیکاها و نیز احزاب سوسیالیست و کمونیست نقش داشتند. این جنبش تهاجم (راست) را متوقف کرد و نقشه ژوپه بعدا پس گرفته شد و این به هر حال برای اولین بار اتفاق می‌افتاد. آن چه رخ داد یک پیروزی کوچک، اما به هر حال یک پیروزی بود. این مهم است، زیرا در انسان‌ها این احساس را به وجود می‌آورد که بدون قدرت نیستند، می‌توانند مبارزه کنند و پیروز شوند.

• گذار به سوسیالیسم نو چگونه باید انجام شود؟

تزهای من بر این ایده متکی هستند که به جای انقلاب جهانی تروتسکی، به جای نسخه ساختمان سوسیالیسم در کشورهای جداگانه، به جای سیاست گام به گام سوسیال دموکراسی غرب و به جای نسخه‌های ساده لوحانه «راه رشد سوسیالیستی» در جهان سوم، یک مرحله گذار جهانی واقعا طولانی در پیش است. الگوهای بالا، الگوهایی با چشم‌اندازهای بسیار کوتاه مدت هستند. اتحاد شوروی را در نظر بگیرید: در سال ۱۹۳۰ اشتراکی کردن، در سال ۱۹۳۶ قانون اساسی جدید و اعلام استالینی تحقق سوسیالیسم، تنها ۶ سال. در چین: شروع رفرم ارضی در سال ۱۹۵۲ و در سال ۱۹۵۷ اعلام شد «سوسیالیسم تحقق یافته است»، تنها ۵ سال. اگر ما سوسیالیسم را یک تمدن تازه تصور کنیم، مسخره است بتوان آن را در مدت ۵ سال ایجاد کرد. در یک لحظه معین تاریخی و در جایی که سرمایه‌داری نیروهای مخالف خود را تا جایی باز تولید می‌کند که این نیروها سرمایه‌داری را مجبور می‌کنند خودش را با آنان تطبیق دهد، ما وارد مرحله‌ای از تکامل می‌شویم که قطب‌بندی‌ها را کاهش می‌دهد، حیف و میل و انهدام منابع طبیعی را نه تنها کاهش می‌دهد، بلکه بازتولید آنان شروع می‌شود. در این لحظه ما از مرحله تعیین کننده گذار از تحول کمی به تحول کیفی عبور می‌کنیم، اما تاریخ این گذار را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

• شاید نوع دیگری قطب بندی - رقابت سیستم‌های اجتماعی سوسیالیسم و سرمایه‌داری - سرانجام منجر به شکست تلاش‌های سوسیالیستی شد؟

من برای انقلاب روسیه احترام زیادی قایلم و آن را همیشه دوست دارم. اما مسابقه برای رسیدن به سرمایه‌داری به این قیمت تمام شد که به کلی اقدامات دیگری صورت گرفت. این اقدامات باعث شد اتحاد کارگران و دهقانان که در سال ۱۹۱۷ بر پا شده بود، بر اثر اشتراکی کردن‌های اجباری شکسته شود و زمینه عینی برای این که جامعه در بن بست قرار گیرد، فراهم شود. این را می‌توان «سوسیالیسم واقعا موجود» نامید یا آن طور که تروتسکیست‌ها می‌گویند «انحراف بورکراتیک» خواند. برخی‌ها، مثل من، آن را سرمایه‌داری انحصاری دولتی نامیده‌اند.

• سرمایه‌داری؟

من شاید امروز بگویم «سرمایه‌داری بدون سرمایه‌داران»، مفهومی که قبلا انگلس در مورد گرایشی در جنبش کارگری آلمان به کار گرفته بود. سرمایه‌داری بدون سرمایه‌داران نوعی دولت رفاه با مالکیت دولتی، بدون کنترل اجتماعی بر آن و متکی بر تعیین قیمت تولید است. این به سرمایه‌داری بسیار نزدیک است و تمدن جدیدی را نوید نمی‌دهد. به این گونه، «سرمایه‌داری» و «سوسیالیسم» دو کلمه مترداف برای دو گروه از کشورها، و نه برای دو گروه از نیروها و منطق‌هایی که در هر دو جامعه تاثیر می‌گذاشتند، شدند.

• شما با جانبداری زیادی در باره انقلاب اکتبر و انقلاب فرهنگی چین صحبت می‌کنید، برای شما قبل از همه وجود میلیون‌ها قربانی هراس‌آور نیست؟ آیا این همه ضروری بود؟

نه. بحث من با پُست مدرنیست‌ها است. آن‌ها می‌گویند مدرنیسم شکست خورده زیرا هیتلر را به وجود آورده است. اما من می‌گویم مدرنیسم بهترین‌ها و بدترین‌ها را ایجاد کرده است. دموکراسی، آگاهی، جنبش کارگری؛ و هیتلر را هم پدید آورده است. اما من هیچ وقت نمی‌گویم هیتلر فرزند آگاهی بود. چرا شما نمی‌گویید هیتلر محصول مسیحیت است؟ او در یک جامعه مسیحی ظهور کرد. این به طور اساسی اشتباه است گفته شود هر چیز که بعد از ۱۹۱۷ در روسیه اتفاق افتاد، نتیجه ضروری انقلاب بود. مجموعه‌ای از دو راهی‌ها و ناگزیری‌ها، انتخاب‌ها و جنگ‌ها، قدم به قدم منجر به آن چه شد که اتفاق افتاد.

• شما یکی از مشهورترین اندیشه‌پردازان توسعه هستید. اما اخیرا در یکی از سخنرانی‌هایتان گفته‌اید، توسعه یک حرف تماما پوچ و بی‌محتوا بوده است.

طرح توسعه یک طرح علمی نیست، بلکه یک طرح ایدئولوژیک است. چیزی وجود ندارد که بتوان آن را توسعه خالص نامید. توسعه همیشه متوجه یک پروژه اجتماعی و یک شیوه سنجش است که آیا این پروژه با موفقیت اجرا شده یا نه. در غرب توسعه به مثابه تقویت و گسترش دولت رفاه و متکی بر گسترش حاکمیت کالا در روند تولید در نظر گرفته شد. در جنوب توسعه به مثابه جبران عقب ماندگی توسط مدرنیزه شدن از طریق الگوهای صنعتی، شهرنشینی، آموزش و با دموکراسی کمتر یا بیشتر، فهمیده می‌شود. به این منظور سیاست‌های معینی مثل باز تقسیم و اشتغال کامل به کار گرفته شد. مدل شوروی توسعه، به مقدار زیادی به همین خانواده تعلق داشت. در این مدل، معیارهای دیگری به معیارهای فوق اضافه می‌شدند. مثلا: آیا دموکراسی هدف توسعهٔ اجتماعی ما هست؟ ما دموکراسی را چه گونه می‌فهمیم؟

آیا دموکراسی صرفا حق رای و پلورالیسم حزبی به اضافه حقوق بشر است؟ یا تقویت حقوق اجتماعی، حق زندگی، حق کار، حق تامین اجتماعی نیز جزو آن است؟ قبل از هر چیز اما، ما اجازه نداریم توسعه را با رشد سرمایه‌داری اشتباه بگیریم، چیزی که اغلب اتفاق می‌افتد.

• کشورهای حاشیه‌ای چه شانسی دارند که از این سیر تکامل سرمایه‌داری صرف نظر کنند؟

«صرف نظر کردن» کلمه خیلی غلیظی است. هیچ کشوری، حتی اتحاد شوروی و چین، از این راه صرف نظر نکرده‌اند. هر دوی آن‌ها بر اثر محاصره مجبور به گزینش راه دیگری شدند. آن‌ها کشورهای بزرگی بودند و از این وضع خیلی زیان ندیدند. من فکر می‌کنم این حتی تاثیر مثبتی داشت، زیرا آن‌ها را مجبور کرد بیشتر متوجه ظرفیت‌ها و توانایی‌های داخلی خود شوند.

اما گسست ممکن است، و این هنگامی ممکن است که منطق حاکم بر مناسبت خارجی، به تقویت اتحاد و توسعه داخلی بیانجامد. البته به مثابه یک مرحله، که این نیز نسبی است و نمی‌تواند همواره صد در صد موفقیت آمیز باشد. متاسفانه تا به حال این گسست ناموفق بوده است.

• فضای کافی برای این منظور وجود دارد؟

من فکر می‌کنم برای داشتن یک فضای کافی، خیلی سریع باید به یک منطقه گرایی روی آورد. در این رابطه اشتباه نیست که اروپایی‌ها احساس می‌کنند به این منطقه گرایی نیاز دارند. در این راستا آگاهی رو به افزایش و هم چنین موانع رو به افزایشی وجود دارد. در برابر این روند نه تنها استراتژی قدرت‌های بزرگ، و در این جا ایالات متحده آمریکا، بلکه هم‌چنین فقر توده‌ها، ملی‌گرایی و غیره آن روی دیگر سکه است.

• ما از دنیای دو قطبی به سوی یک جهان چند قطبی، که در اشکال پایین‌تری همواره این قطب‌بندی‌ها در آن تکرار می‌شوند، در حرکت نیستیم؟

بله و نه. این بدترین شکل یک جهان چند قطبی است. جهان می‌تواند به سمت یک هیرارشی امپریالیست‌ها برود که در آن پراکندگی جای فرادستی کنونی یک قدرت، که نمی‌تواند طولانی باشد؛ را بگیرد. اما می‌تواند جهانی نیز پدید آید که فضای آزاد بسیار بیشتری را عرضه کند.

• ما در این قرن یک سری کامل از الگوهای توسعه داشته‌ایم. سخن مورد پسند فعلی «توسعه مستمر» است. در این باره چه نظری دارید؟

چیزی علیه آن نمی‌گویم. اما باید شجاع باشیم زیرا توسعه مستمر با تمایلات نیک و نطق‌های آتشین در باره محیط زیست تحقق پذیر نیست، بلکه فقط با تناسب معینی از نیروها و سیستم سیاسی که راه‌حل‌های آن با منطق سرمایه‌داری در تضاد باشد، امکان پذیر است. این بانک جهانی نیست که یک استراتژی توسعه مستمر را تنظیم خواهد کرد.

چهارشنبه ۶ فروردین ۱۳۷۶ - ۲۶ مارس ۱۹۹۷ - دوره سوم - شماره ۱۵۴

سیاست اسکان یهودیان در منطقه عربی بیت‌المقدس

شکستی جدید برای صلح در اسرائیل

در یک عمل انتحاری یکی از اعضای حماس در تل‌آویو سه تن کشته شدند

قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل علیه اسرائیل آمریکا محکومیت اسرائیل را توسط آمریکا در شورای امنیت وتو شد.

نتان یاهو در ادامه سیاست‌های ضد صلح و تجاوزکارانه خود، علیرغم اعتراضات جهان، اعلام کرد که از ۲۴ مارس عملیات ساختمانی برای احداث ۶هزار و پانصد واحد مسکونی برای یهودیان در منطقه شرق بیت‌المقدس - منطقه عربی‌نشین - را آغاز می‌کند.

این سیاست موجب خشم و اعتراض گسترده فلسطینی‌ها شد و در شهرهای فلسطینی درگیریهای شدیدی بین مردم و ارتش اسرائیل رخ داد.

در درگیریهای شهر الخلیل تعداد زیادی زخمی شدند. عده زیادی از ساکنین منطقه عربی‌نشین شهر بیت‌المقدس، با به آتش‌کشیدن لاستیک‌ها به سیاست نتان یاهو اعتراض کردند - در تظاهراتی که از سوی گروههای صلح اسرائیل در محل مزبور تشکیل شد، صدها تن شرکت کردند. ارتش اسرائیل منطقه عملیات را محاصره کرد و اعلام کرد که بولدوزرها را تحت حمایت تانک‌ها به کار خواهد انداخت. به گزارش خبرگزاری‌ها، بسیاری از تظاهرکنندگان در محل علیرغم شرکت در اعتراضات معتقد بودند که مقاومت غیرفعال در مقابل این طرح کافی نیست آنها از خبرنگاران و روزنامه‌نگاران می‌خواستند محل را ترک نکنند و می‌گفتند که خود در آغاز عملیات ساختمان‌سازی جلوی بولدوزرها خواهند خوابید.

فیصل حسینی یکی از وزرای خودمختار دولت فلسطینی می‌گوید: «می‌خواهند ما را نسبت به اقدامات اعتراضی صلح‌جویانه ناامید کنند».

سیاست ضد صلح دولت نتان یاهو در سطح جهانی عکس‌العمل وسیعی یافت. در جلسه مجمع عمومی سازمان‌ملل در ۱۳ مارس، مجمع عمومی باتصویب قطعنامه‌ایی، پروژه ساختمان‌سازی را (غیرقانونی) خواند. ۱۳۰ کشور به این قطعنامه رای مثبت دادند و تنها آمریکا و اسرائیل به آن رای منفی دادند. در جلسه شورای امنیت نیز آمریکا محکومیت اسرائیل را وتو کرد.

پارلمان اروپا در استراسبورگ طرح اسکان‌سازی در بیت‌المقدس توسط اسرائیل را «از سرگیری مجدد سیاست مستعمره‌سازی» نامید و فروش قطعات زمین به منظور ایجاد شهرک‌های جدید در نوار غزه و کرانه غربی را زیر پا گذاشتن قرارداد اسلو و قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل خواند.

عملیات انتحاری در تل‌آویو

روز ۲۱ مارس بر اثر انفجار بمب در کافه‌ای در مرکز شهر تل‌آویو سه تن کشته و ۴۸ تن مجروح شدند. این انفجار، توسط مردی که به خود مواد منفجره وصل کرده بود، صورت گرفت. طی تماس تلفنی شخصی ناشناس به مرکز پلیس، جنبش حماس مسئولیت این عملیات را بعهده گرفت و آنرا بخشی از عواقب سیاست نتان یاهو در مورد سیاست خانه‌سازی او در شرق بیت‌المقدس دانست. نتان‌یاهو در سخنان خود یاسر عرفات را به دلیل «چراغ سبز» نشان دادن به «سازمان جنایتکاران» بنیادگرا مسئول دانست. نیروهای نظامی پس از این‌عملیات در شهرهای بزرگ اسرائیل به منظور کنترل امنیتی مستقر شدند. و راه‌های ورود و خروج فلسطینی‌ها را مسدود کردند.

سیاست‌هایی که از طرف نتان‌یاهو بعد از انتخاب‌شدن به نخست‌وزیری در سال گذشته، دنبال شده است، در ادامه خود به یک دو راهی رسیده است: راه اول قطع روند صلح، ادامه سیاست‌های تجاوزکارانه اسرائیل، دور مجددی از عملیات انتحاری و قدرت‌گیری بنیادگرایانه.

راه دوم: عقب‌نشینی نتان‌یاهو از سیاست‌های درپیش‌گرفته شده تعمیق و گسترش قرارداد اسلو، ترک مناطق اشغالی توسط ارتش اسرائیل و ایجاد کشور خودمختار فلسطین در حال حاضر جهت‌گیری نتان‌یاهو، در سری تقویت آلترناتیو اول است.



«دو خلق، دو کشور، یک آینده» شعار شرکت‌کنندگان در تظاهرات علیه سیاست دولت نتان یاهو در مورد اسکان یهودیان در شرق بیت‌المقدس

دیدار سران آمریکا و روسیه در فنلاند



هیجدهمین دیدار روسای دولت آمریکا و روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی با عدم موفقیت به پایان رسید.

بیل کلینتون رئیس جمهور آمریکا و بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه بر سر مهمترین مورد اختلاف یعنی گسترش پیمان ناتو تا مرزهای روسیه - به انضمام آوردن برخی کشورهای اروپای شرقی در ناتو - به توافق نرسیدند. بوریس یلتسین پس از پایان مذاکرات هلسینکی گفت: ما تلاش خواهیم کرد که با دیگر سران کشورهای عضو ناتو سندی را فراهم کنیم که در آن مهمترین عنصر یعنی تامین صلح و امنیت در اروپا درآن قید شود.

دو طرف در یکی از ۵ بیانیه مشترک خود اظهار داشتند که بدون تلاش مشترک همه کشورهای عضو ناتو و اروپا تامین صلح بین‌المللی امکان‌پذیر نیست.

در آستانه دیدار روسای جمهور آمریکا و روسیه کلینتون قول داده بود که مشکلات موجود بین روسیه و آمریکا راتا حد زیادی از سر راه بردارد. پس از پایان مذاکرات کلینتون تاکید کرد که ناتو به هیچ وجه قصد ندارد نیروهای نظامی خود را در کشورهای اروپای شرقی مستقر سازد.

هر دو هیئت نمایندگی بر سر این موضوع پس از تصویب توافق‌نامه کاهش سلاح‌های اتمی - استارت ۲ - توسط پارلمان‌های آمریکا و روسیه، قرارداد جدیدی را تنظیم کنند - استارت ۳ - که در آن کلاهک‌های هسته‌ای هر دو کشور کاهش می‌یابد. اجرای قرارداد استارت ۲ باید بین سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ وارد مراحل جدی خود شود. عملی شدن قرارداد استارت ۲ باید مورد موافقت پارلمان‌های دو کشور نیز قرار بگیرد.

در یک بیانیه جداگانه هر دو طرف اظهار داشتند که فعالیت‌های مشترک اقتصادی خود را گسترش دهند. کلینتون از تلاش‌های دولت یلتسین مبنی بر هماهنگ کردن اقتصاد روسیه با اقتصاد سرمایه‌داری در جهان قدردانی کرد و گفت: آمریکا پشتیبان رفرم‌های اقتصادی دولت یلتسین است. کلینتون به یلتسین قول داد که از این پس روسیه در کنفرانس ۷ کشور صنعتی به عنوان عضو ثابت شرکت داده خواهد شد و کنفرانس ۷ کشور صنعتی به کنفرانس ۸ کشور تبدیل خواهد شد.

قول‌های آمریکائی

در آستانه دیدار کلینتون و یلتسین در فنلاند در ایالات متحده آمریکا کتابی منتشر شد که درآن دو تن از مشاورین جیمز بیکر وزیر امور خارجه سابق آمریکا - در دوره ریاست جمهوری گارباچف در روسیه - از تضمین‌های دروغین بیکر و هانس دیتریش گنشر وزیر امور خارجه سابق آلمان به گارباچف و ادوارد شواردنادزه مبنی بر عدم گسترش پیمان ناتو به کشورهای اروپای شرقی پرده برداشتند.

دو مشاور جیمز بیکر که به همه نامه‌ها و اسناد رسمی مذاکرات دو دولت اتحاد شوروی و آمریکا در سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ دسترسی داشتند در کتاب خود نقل قول می‌کنند که در پاییز سال ۱۹۸۹ گنشر به گورباچف قول داد که ناتو به هیچ وجه گسترش پیدا نکند.

در آن زمان که سرنوشت آلمان شرقی موضوع اساسی مذاکرات آمریکا و اتحاد شوروی بود هیئت نمایندگی آمریکا به دولت اتحاد شوروی قول داد که بر فرمول پیشنهادی گنشر بدون هیچ شک و شبهه‌ای صحه خواهد گذاشت. جیمز بیکر به گارباچف و شواردنادزه «تضمین آهنین» داد که پیمان ناتو چشم‌داشتی به شرق اروپا نخواهد داشت.

میخائیل گارباچف بررسی و تصمیم‌گیری پیرامون وحدت دو آلمان را صرفا از این زاویه قابل قبول می‌دانست که گسترش پیمان ناتو به هیچ شکلی با این موضوع تداخلی پیدا نکند. گارباچف در آن وقت ساده‌لوحانه گفت: با حل مشکل دو آلمان موضوع گسترش ناتو بی‌معنامی‌شود. و بیکر فریبانه جواب می‌داد: من هم همین‌طور فکر می‌کنم.

جهان بدهکاران

صدور خالص سرمایه از کشورهای ثروتمند در سال ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵، ۱۱/۵٪ یعنی از ۲۰۷/۴ به ۲۳۱/۳ میلیارد دلار افزایش یافت.

بخش اعظم وام‌های پرداخت شده از طرف بخش خصوصی بود که بالغ بر ۱۶۷/۱ میلیارد دلار یعنی ۷۲٪ این مبلغ را شامل می‌شود که از این مقدار ۹۰/۳ میلیارد دلار آن سرمایه گذاری مستقیم در کشورهای توسعه نیافته بوده است. باید توجه داشت که سرمایه گذاری مستقیم در سال ۱۹۹۰ بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار بوده است و این افزایش نشان دهنده سرعت یافتن روند جهانی تولید و اقتصاد است.

۸۰٪ از وام‌های پرداخت شده به کشورهای چین، مکزیک، برزیل، کره جنوبی، مالزی، آرژانتین، اندونزی، تایلند، روسیه، هند، ترکیه و مجارستان بوده است.

در نیمه اول دهه ۹۰ بدهی کشورهای جهان سوم از ۱ ۱/۵ به ۲/۰۶ هزار میلیارد دلار رسید. با اینکه مقدار بدهی کشورهای جهان سوم در مجموع افزایش یافته است اما فقط معدودی از کشورها توانایی بازپرداخت بدهی‌های خود را دارند. متخصصان امور اقتصادی معتقدند این بدهی‌ها خطری برای اقتصاد کشورهای پیشرفته ببار نمی‌آورد اما باعث بروز بحران‌های منطقه‌ای خواهد گردید.

	موضوع	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵
۱	بخش دولتی	۶۰۷	۶۵۴	۶۷۴	۷۲۶	۷۹۱	۸۳۷
	بخش خصوصی	۵۹۹	۶۱۲	۶۳۱	۶۶۵	۷۳۱	۷۸۶
	جمع بدهی درازمدت	۱۲۰۶	۱۲۶۶	۱۳۰۵	۱۳۹۱	۱۵۲۲	۱۶۲۳
۲	بدهی کوتاه مدت	۲۶۹	۲۹۱	۳۲۳	۳۴۵	۳۳۵	۳۸۵
۳	بدهی به صندوق‌جهانی‌پول	۳۵	۳۸	۳۸	۴۰	۴۴	۶۱
۴	جمع‌کل	۱۵۱۰	۱۵۹۵	۱۶۶۶	۱۷۷۶	۱۹۰۱	۲۰۶۹

بدهی‌های کشورهای جهان سوم در نیمه اول دهه ۹۰ (به میلیارد دلار)

طالبان
فیلمبرداری را ممنوع کرد

وزارت خارجه طالبان در کابل روز ۱۸ اسفند اعلام کرد که عکس و فیلمبرداری از انسانها ممنوع است. در اطلاعیه آمده است: «عکس و فیلمبرداری مخالف شرع می‌باشد». رادیوی طالبان نیز خبر داد که استفاده از ویدئو و نوار غیرقانونی است. رادیوی طالبان هم‌چنین خبر داد که «وزارت امر به معروف و نهی از منکر» مردان بسیاری را هنگام تراشیدن ریش غافل‌گیر و تعزیر کرده است.

اقدامات اخیر طالبان در ادامه سیاست‌های ضد بشری‌شان پس از قدرت‌گرفتن در سال گذشته است

شدت‌گیری اقدامات نئونازی‌ها در آلمان

در هفته اخیر آلمان شاهد موج جدیدی از اقدامات نئونازی‌ها علیه خارجی‌ها و نیروهای مترقی بود

پس از آنکه به جان یکی از کتاب‌فروشان هوادار حزب سوسیالیزم دمکراتیک در برلین سوء قصد شد و منجر به از دست دادن یک دست او گردید، نیروهای دمکراتیک در اعتراض به سیاست سکوت دولت در مقابله با نئونازی‌ها دست به تظاهرات زدند. به فاصله چند روز شهرهای مختلف آلمان از جمله برلین، ماگدبورگ و دتمولد شاهد اقدامات تلافی‌جویانه دست‌راستی‌ها بودند که در آن برای چندمین بار سربازان آلمانی در کوچه و خیابان‌های شهر به شکار خارجیان و ضرب و شتم آنان پرداختند.